

که من در تعبیر شخص اول این آیه به خاطر آمد که خداوند به ابراهیم خلیل الله بعد از ساختن کعبه امر می‌فرماید:

«و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالاً و علی کلّ ضامر یاتین من کلّ فجح عمیق» (یعنی ای ابراهیم اذان بگو و در مردمان ندا در ده که سواره و پیاده از راه‌های دور و عمیق به طواف کعبه بیایند) و در تعبیر خواب شخصی ثانی این آیه به خاطر آمد که عزیز مصر آدمی به قافله پسران یعقوب می‌فرستد تا به تهمت دزدی بنیامین برادر خود را گرفته در پیش خود نگاه دارد و سایر اخوان خود را خارج سازد و قبل از وقت جام خود را سپرده بود که در بار بنیامین گذارند و آن آیه این است: «و اذن مؤذن ایتها العیرانکم لساقرن» مؤذنی ندا در داد و گفت ای اهل کاروان شما دزدان هستید. جمیع احکام تعبیر ابن سیرین از الهامات غیبی و انکشافات لاریبی بوده از قاعده قیاس خارج است. وقتی باز کسی نزد او آمد و گفت: رأیت فی المنام سوسنه؛ یعنی در خواب یک گل سوسن دیدم. لفظ سوسنه؛ را تجزیه نمود از کلمه سو، سوء حال فهمید که به معنی بدی و عسرت باشد و سنه را به معنی سال کرد و از این مقدمات نتیجه گرفت و به آن مرد گفت که یک سال بدی و سختی می‌بینی.

محمدابن سیرین از علمای رجال و در زمره اقطاب و اوتاد است. جهت ترقی او بدین مراتب آن است که در بدایت زندگانی و حضارت جوانی که قامتش سرو کاشمر و طلعتش رشک شمس و قمر بود به شاگرد بزازی اشتغال داشت. زنی طرفه و عیار و ستمگر و دلدار پابست جمال بدیع خصال آن نادرهٔ عدیم‌المثال شد به دکان بزازی آمد جنس بسیاری خرید. به استاد بزاز گفت شاگرد خود را با این اجناس به همراه من بفرست تا از خانه پول از برای تو بفرستم. استاد ابن سیرین را همراه وی نمود. چون به خانه داخل شدند کنیزان در را بستند و آن زن به ابن سیرین درآویخت تا کام دل از او برگیرد. او را عصمت مانع شد از مجامعت. چاره جز از فرار ندید. چون در را بسته یافت خود را در مبالی انداخت که راه به بیرون نهشت.^۱ با لباس نجاست آلوده خود را از دیو اماره آسوده نمود و از راهی بدر رفت. بواسطهٔ این ریاضت و کشتن نفس

۱. احتمالاً مقصود نویسنده «راه به بیرون نداشت» می‌باشد.

حضرت احدیت سینه وی را شکافت و علم تعبیر را در آن ودیعه نهاد تا بدین درجات عالیات فائز و نائل گشت.^۱

کندوان^۲

پنجشنبه پانزدهم شهر شوال: امروز اردوی همایونی به کندوان که در دو فرسنگی است حرکت می‌کند. امروز را احمدخان پسر محمدخان افشار که در روز حرکت از شهرستانک در میانداپ از اسب به زمین خورده بود وفات کرد. پشت آن مرحوم جوان مرگ، سیاه شده بود. این فقره دل اهل اردو را سوزانید و از ترس جان خود که مبادا از بالای کوه به زمین بخورند هراسان شده‌اند. این مرحوم صفات مستحسنه داشته و دارای فتوت و سلوک بوده. نعش او به طهران نقل می‌شود تا از آنجا به کربلای معلایش ببرند. صبحی با میرزا احمدخان آجودان خلوت سوار شدیم در وسط راه به گردنه [ای] رسیدیم. کوهی مدور در آنجا واقع شده بود که از برای عبور و مرور به طریق ماریج دور تا دور او را راه ساخته بودند. اهل اردو از آن راه به سختی می‌رفتند چون از پائین نگاه می‌کردی دامنه کوه را مملو از مردم می‌دیدى و از کثرت جمعیت چنان مشاهده می‌شد که کوه به دوران آمده^۳ و در سه ساعت و نیم از روز گذشته به منزل رسیدیم.

اسم این مکان کندوان و نزدیک قریه دونا است. کوه‌های اینجا سبز و خرم است. در سینه کوه و صفحه دشت لاله‌های ارغوانی و شقایق نعمانی بسیار دارد. اکثر از زمینهایش باتلاق است. در اینجا چشمه‌ایست که آبش به درجه [ای] متعفن است که در حوالی آن چشمه گذر نتوان کرد و آن آب را به هیچ وجه نتوان خورد. درین آب گوگرد می‌باشد. هوای اینجا از گچه‌سر به درجه چندی گرمیش بیشتر است. با وجود این بدون سرداری و پالتو نتوان زندگی کرد. یک رودخانه کوچکی دارد که آبش به قدر آب رودخانه اوین است. به جهت تنگی بین دو کوه اهل اردو از یکدیگر خیلی دور می‌افتد و دنباله‌اش امتداد پیدا می‌کند. صفای گچه‌سر و آب و آبادانی آنجا بهتر از اینجا

۱. یک پاراگراف پاک شده است.

۲. تیترا در اصل نسخه.

۳. قسمتی از متن پاک شده است.

است. امشب چنان سرد شد که همه کس به لرزه درافتاد و اکثری با جوراب و شلوار خوابیدند تا سردی لاف به ایشان نخورد.

سیاه‌بیشه^۱

جمعه شانزدهم شهر شوال المکرم: امروز از اینجا به سیاه‌بیشه باید رفت. مسافت راه دو فرسنگ است. صبحی سوار شدیم و به راه درافتادیم. پیچ و خم راه امروز بسیار است و خالی از صعوبت نیست. تمام کوه‌های بین راه جنگل باشد. از زمین تا قلّه کوه درخت سبز شده. قطعه زمین که در دامنه کوه بدون درخت باشد کمتر دیده می‌شود. سه ساعت از روز گذشته وارد سیاه‌بیشه شدیم. رودخانه مختصری از اینجا می‌گذرد ولی اردو و تابین همایونی در جایی بودند که از آب بُعدی داشتند. در حوالی اردو دهات مختصری است که به فاصله هر چند خانواری در آنجا سکنا دارند از آن جمله ولی‌آباد و هریجان و الاصل است. ولی‌آباد از املاک جناب ساعدالدوله است. ناهار را مقرب‌الخاقان شیخ‌الاطبا دعوت فرمودند در خدمت ایشان ناهار صرف شد. کوه‌های اینجا گراز و خرس دارد و منظرگاهش خیلی خوب است.

شنبه هفدهم شهر شوال المکرم: در سیاه‌بیشه اتراق است. اکثری از ترس سختی راه فردا که به گردنه هزارچم مشهور است امروز حرکت کردند تا از ازدحام جمعیت فردا در خطر نیفتند. ما هم بدین اراده بودیم ولی صورت امکان نپذیرفت. امروز آدمی به طهران روانه بود کاغذی به مقرب‌الخاقان آقا میرزا حسن خان منشی‌اسرار دام مجده و بعضی از دوستان نوشتیم. سرکار معزّی‌الیه از حد تعریف و توصیف گذشته، بیان و لسان امثال و اقران بنده در مدّاحی ایشان عاجز و قاصر است ولی در کثرت محبت‌های ایشان من بنده از روی عقیدت و خلوص نیت وی را در یک قصیده ستودم و آن قصیده این است شرح حال و کمالات آن حضرت را در زاد المسافر عتبات عالیات ثبت نموده‌ام.

قصیده در مدح مقرب‌الخاقان آقا میرزا حسن خان منشی‌الاسرار:

اگر رفیق شفیقی به ملک طهران است یگانه دو جهان میرزا حسن خان است
مگر قضا و قدر در جهان مریّی او است که در هر آنچه سراید درست پیمان است

برای دوستی خلق امر و فرمان است
 هم او بود که به بودش کمال انسان است
 کز آدمی برآمد هر که او ز حیوان است
 که در ودادش تأثیر آب حیوان است
 ولیک زنده مر او را بدان بدن جان است
 که جد امجد او را فرشته دربان است
 طباطبای وی آن کس که ز اهل عرفان است
 که راز دهر بر فکر او نه پنهان است
 به دل چو کافر دون و به تن مسلمان است
 اگرچه تیره درون همچو شام هجران است
 به صبح و شام از او کشف صلح و ایمان است
 جواهرش همه یاقوت و در و مرجان است
 از او بود که بدین ملک مشک ارزان است
 که چون عصای کلیم زمانه ثعبان است
 که بر عدوی ولی زان دو درد و درمان است
 بر آن دو شاخ بسی خیر و شر کیهان است
 به تن چو کافر سرکش به دل مسلمان است
 که اش ثمر همه از گوهر بدخشان است
 بدیده ایم که او ناطق و سخندان است
 بدست وی همه گه ابکم است و حیران است
 همیشه کاشف اسرار و امر کیهان است
 مگر تن و بدنش پروریده از جان است
 از آن دوات که ینبوع آب حیوان است
 فروغ و تابش او بیش در شبستان است
 صباح دولت و اقبال ز او نمایان است

همیشه فطرت او به زهره و برجیس
 بدین زمانه گر انسان کاملی باشد
 به روزگار گر از او کسی رَمَد نه عجب
 وداد او دهمد عمر جاودان زیرا
 به جان کسان را مر این بدن بود زنده
 به افتخار نسب سیدی است عالی قدر
 طباطبائی باشد ولی جمیله صفت
 به ملک ایران زان گشته منشی اسرار
 دوات او که بود رازدار دولت و دین
 هزار لجه نور آیدش برون از فقر
 چو کافری است سیه دل که دین و دولت را
 شگفت به جری باشد که با سیاهی آب
 مداد سحر نهادش که معجزه ایجاد است
 تبارک‌الله زان مارچوبه خامه او
 شگفت ماری کاو را بسر دو شاخ سیاه
 بر آن دو شاخ همی ضرر و نفع آفاق است
 چو جسم و امق لاغر چو روی عذرا سرخ
 به رنگ و قامت مانند شاخه مرجان
 بدین زمانه همانا که یک زبان دارد
 ولی شگفت مرا ز آن قلم که با دو زبان
 ولیک با همه اوصاف ابکمی کاو راست
 هر آنچه سرش می برند زنده تر گردد
 عجب مدار از او که آب زندگی نوشد
 بود چو شمع که بُری سرش همی بینی
 شگفت شمعی باشد که با رخ تیره

شود جدا چو زسیمین دوات خود چو شمع
 اگر نباشد عاشق چرا بود لاغر
 زبان او چو بُری خوبتر کند تقریر
 به روز و شب شکر ستان شعر را طوطی
 شهاب وار بود آتشین به جان عدو
 اگر چو تیغ نباشد ولیک فتح و ظفر
 پرنده نبود و بی‌بال و پر کند پرواز
 از او برد به جان رشک شاخه طویی
 یگانه منشی آفاق کز سر قلمش
 کتابخانه او را چو بنگری گوئی
 گهی زدولت ایران سوی فرنگستان
 دیگر گهیش به همراهی سپهسالار
 اگر بدیدی بادی و راهی گفتمی
 همه نگر که ز فرط کفایتش خواهان
 امین سلطان آن کو که در علو نسب
 بزرگواری کاو را سراچه مجدست
 به پیش اهل نظر کیمیا و خاک رهش
 بدرگهش نهند سر اگر ز سامانی
 خطا نباشد اگر خاک راه او باشد
 تبارک‌الله از آن خنک باد رفتارش
 زحسن خلقش پرزب هشت فردوس است
 به هر کجا نگری از عدالتش معمور
 عطای او را نسبت مباد با باران
 عداوتش به جهان هر کرا دچار شود
 به زهد و تقوی مانند بوذر و سلمان

ز اشک تیره بر خاص و عام گریان است
 هم اوست مجنون کاینان همیشه عریان است
 بدان صفت که تو گوئی هزار دستان است
 به بوستان سخن بلبل خوش الحان است
 بریزش در و گوهر چو ابر نیسان است
 گذشته از زمینش تا به چرخ کیوان است
 دونده نبود و بی پا به سر شتابان است
 چو در جهان به کف این خدیو دوران است
 به هرچه تیر کند وهم خط بطلان است
 که این حکیم خردمند ز اهل یونان است
 که از فرنج به اصلاح امر ایران است
 پی سفارت بغداد یا خراسان است
 که این یگانه مگر آصف سلیمان است
 ز شاه ایران او را امین سلطان است
 امین سلطان ابن امین سلطان است
 همیشه روغن او از فروغ یزدان است
 به گاه سستی اهل زمانه یکسان است
 به دو جهان او را نی سر و نه سامان است
 به چشم حور که او سرمه سپاهان است
 که اوج کیوان او را مجال جولان است
 زفرط عدلش آباد چار ارکان است
 بجز معادن زر کز عطاش ویران است
 که بس مکان‌ها ویران زدست باران است
 تمام مژگان او را چو نیش پیکان است
 به فضل و دانش بوذرجمهر و لقمان است

هوای دوزخ اندر برش زمستان است
بگفته‌ها زچه او را بیان محبان است
زفرط مجدت این میر با فرّ و شأن است
ز هرچه وهم کنی مشکلات آسان است
خرد به امر جهان کودک دبستان است
مر آن مدحت گوئی برای احسان است
به پیش اهل نظر شعرهاش هذیان است
که مر مرا به مدیحه‌ش بیان محبان است
بمن به کرمانشاهان هزار احسان است
هم از سپارش او بنده را نگهبان است
از او مرا دل و جان شاد خوار و شادان است
نه یا هیچ‌گه به منش گفته پریشان است
که این یگانه نه همچون فلان و بهمان است
هماره تا به فلک اختر درخشان است

لهیب قهرش اگر مشتعل شود به جهان
زفیض روح قدس ار نباشدش شامل
زافتخار بس او را که در اداره او
به هر قدری کاندلر حضور خاطر آن
عجب مدار که با رای او که تحقیق
مر آن چامه سرودن بود برای طمع
که هر که به هر زر و سیم چامه گوئی کرد
محبتش به جهانم چنان مسخر کرد
گهی زنامه‌ او مر وکیل دولت را
گهی به کوفه و بغداد صدر دولت و دین
از او به غربت و حضرت بروز و شب خشنود
نه هیچ‌گاه نگاهد ز احترام
ندیده‌ام به جهان هیچ از او مخالفتی
به خرم شوکت و اقبال او بود طالع

شرح حال و فضایل میرزا احسنخان منشی اسرار^۱

مختصری از شرح حال این جناب از این قرار است که نوشته می‌شود. بعد از فراغت از اعمال دنیوی به تألیف و تصنیف، دیدن کتب اخبار و آثار و تواریخ و مجالست با فضلا می‌گذراند. چنان ساکت و صامت و کم ادعا است که هیچکس از کمالات آن حضرت در ظرف مدت‌های مدیده مطلع نشود. بنده با کثرت مخالطه که با او داشتم بعد از دو سال دوستی از مراتب ایشان مخبر شدم که هر چند ماه یک دفعه کمالی از وی به ظهور می‌رسید که بر حیرت حقیر می‌افزود و کنون هم گمان حقیر آن است که بعضی فضایل ایشان را ندانسته‌ام. در علم ادبیت و عربیت و حدیث و تاریخ و انشاء اخوانیات و دیوانیات و سجّلات یگانه زمان و استاد دورانند. تمام قرآن را چنان از حفظ دارد که

چون هر آیه از وی بپرسند سوره و جزء آن آیه را باز گوید. اکثری از اشعار عرب و عجم هر شاعری را ضبط سینه فرموده در مجلس انس می‌خواند. سفرنامه‌ها و تاریخ‌ها و متفرقات بسیاری تصنیف و تألیف نموده. هر کس کتابی خواهد تصحیح کند به نزد وی فرستد. تمام کتاب مقدمات و ادب را که در تبریز خوانده به خط خود نوشته است. زبان فرانسه و ترکی عثمانی را دارا و دانا است. جغرافیای ممالک اروپا را در سفرنامه‌های خود ضبط کرده است. در زمان مرحوم سپهسالار میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به درجه سرتیپی اول و لقب منشی اسرار نائل شد و در خدمت آن مرحوم به سفارت دول اروپا رفت و هشتصد تومان مواجب از دیوان به ایشان مرحمت شد.

بعد از مرحوم سپهسالار جناب مستطاب آقای امین‌السلطان وزیر دربار ایشان را به خلوت همایونی برد. همه روزه در صفا پیشخدمتان به حضور مبارک خسروانی مشرف می‌شد. این اوقات برحسب استدعای خود دستخط مبارک صادر شد که در وزارت خارجه به جای پسر مرحوم وزیر دول خارجه، میرزا سعیدخان باشد. عمل تذکره و ریاست دفتر خارجه به وی محول گردد یا به سفارت یکی از بلاد خارجه به کارپردازی مأمور شود.

مکالمه با جناب حکیم‌الممالک^۱

یک ساعت به غروب مانده با آجودان خلوت به عزم تفرّج از چادر بیرون آمدیم. به دستگاه جناب جلال‌تماب آقای حکیم‌الممالک دام‌اقباله‌العالی رسیدیم. به خدمت ایشان شرفیاب شدیم چند بیتی از اشعار خوانده شد. جناب معظم‌الیه از تفصیل تحصیل بنده به این قلیل زمان استفسار فرمودند. چگونگی تدریس و تعلم و سبب ترقی خود را خدمت ایشان معروض داشتم. مختصر از آن شرح معروض را در اینجا می‌نگارم. کلیتاً جهت اعظم تربیت و تشویق بنده در تحصیل کمالات و تکمیل نفس مودت صافی و محبت کافی طرفه جوانی بود که بنده به هوای آن و برتری جستن از امثال و اقران در خدمت وی به ریاضت تحصیل و خواندن علوم مشغول شدم. خواهد فرماید.

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

۱. تیتیر در اصل نسخه؛ مقصود میرزا علی‌نقی‌خان حکیم‌الممالک فرزند حاج‌آقا اسماعیل جدیدالاسلام است.

جناب حکیم الممالک دام‌اجلاله‌العالی مرحمت‌های مخصوصهٔ حضوری نسبت به بنده فرمودند و گاهگاهی را به شرفیابی خدمت خودشان دعوت نمودند.

راه هزارچم^۱

یکشنبه ۱۸ شهر شوال المکرم: صبحی سوار شدیم. قدری که راندیم راه خیلی سخت و پرتگاه بود و هجوم خلائق اسباب خوف می‌شد. هیچ راهی بدین سختی و صعوبت نیست. به گردنهٔ هزارچم مشهور است. به قدر دو ساعت سواره و پیاده به جهت بند آمدن راه ایستاده بودند. به مکانی رسیدیم که پرتگاه بود ولی امسال به حکم محکم اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه در هر جایی که محل خطر است چوب بست قرار داده‌اند. راهش خیلی باریک از یک طرف کوه سنگی است و از طرف دیگر دره‌هایی است که از عمیق به وصف نمی‌آید.

در وسط راه کوهی حائل است که آن را به قدر در دروازه سوراخ کرده‌اند و دالانی دارد. مردم از آنجا می‌گذرند. سال‌های سابق از این دروازه به جز یک سوار بیشتر داخل نمی‌شد. کنون از حکم اعلیحضرت ظل‌اللهی روحنا فداه دهنهٔ دروازه خیلی وسیع است. امروز دو شتر و یک قاطر پرت شد و اثری از آنها پدید نگشت. جمیع کوه‌ها جنگل و بیشه است که خرس و جانوران درنده دارد. خیلی در این راه سرازیری و گرد و خاک است. مسافت راه امروز دو فرسنگ می‌باشد. نیم فرسخ از اول و نیمی از آخر چندان صعوبت ندارد ولی یک فرسخی که در پایین واقع شده خیلی سخت است. امروز قدری پیاده آمدیم و با مرکبان مدارا کردیم. در سر یک فرسخ و نیمی پل‌ی بسته‌اند و نهر آبی می‌گذرد و در سر دو فرسخی که اردو افتاده بود، پیاده شدیم در چادر رفتیم.

اسم این مکان مکارود^۲ باشد. رودخانه [ای] به قدر رودخانهٔ گچ‌سر از اینجا جاری است که آبش از الامل و سیاه‌بیشه می‌آید و به قریه سیدآباد که امامزاده خلیل در آنجا مدفون است می‌رود و از آنجا به دریای قلزم^۳ مازندران می‌ریزد. این مکان جزء جمعی

۱. تیترا در اصل نسخه

۲. اصل: مکارود.

۳. دریای قلزم: دریای پر آب.

قریه هریجان است که ذکر آن شد. هوای اینجا گرم‌تر از جاهائی است که آمده‌ایم. مازندران صفای خوبی دارد.^۱

مجالست با جناب حکیم‌الممالک^۲

امروز جناب جلالتماب آقای حکیم‌الممالک به چادر ما تشریف آوردند و همین روزنامه سفر را ملاحظه فرمودند. از کثرت مرحمتی که داشتند از وضع نوشتن و تحقیقات این کتاب تعریف بسیاری و توصیف بیشماری نمودند. مایل شدند که از اشعار خودشان درین کتاب ثبت شود. چند غزلی از خود و غزلی از جناب مستطاب آقای امین‌السلطان انشاء فرمودند. کنون این غزل که از طبع سرشار و بیان خودشان است در اینجا ثبت می‌شود و مابقی را بر آن قرار دادند که از برای بنده نسخه [آی] بفرستند تا در اینجا بنگارم و آن غزل این است.

غزل از جناب حکیم‌الممالک:

ما ز خود بی‌خبرانیم و نداریم تمیز	گورکورانه همی جوئیم آن یار عزیز
ما چو خفاش و رخ خوب دلارای نگار	آفتابی است که اعمی ندهد هیچ تمیز
هرکسی در صفت ذات تو گوید سخنی	ما بماندیم درین بادیه حیران و عجیز
ما ز پیمانۀ عشق تو بتا مست شدیم	نه ز افشردۀ انگور و نه از آب مویز
به هوای سر زلف تو شبی روز کنیم	به هوس‌ها گذرانندیم بسی عمر عزیز
چو امیریم به سرینجۀ تقدیر و قضا	چون توان کرد که بستند به ما راه گریز
ما چو دانیم که در پرده چه خیر است و چه شر	ای بسا خیر که دیدیم شود شر انگیز
تا نیفتیم به چاهی نرهم از گرگان	تا نمایم در آن چاه نگریم عزیز
راکب مرکب نفسیم و نداریم مهار	با چنین مرکب سرکش نتوانیم ستیز

۱. چند سطر خط خورده: «دو ساعت به غروب مانده جناب مستطاب آقای امین‌السلطان مدظله‌العالی باز از برای سرکار آجودان خلوت یک بره و قدری ماست ارسال فرموده بودند. سرکار آجودان خلوت محض اظهار تشکر به خدمت ایشان رفتند. در این اثنا جناب جلالتماب اجل اکرم آقای حکیم‌الممالک در چادر مقرب خاقان مسیو هیینه دندانساز فرنگی تشریف آوردند. بنده را از دور مشاهده فرمودند. صدایم کردند به خدمشان شرفیاب شدم ...».

۲. تیترا در اصل نسخه.

چه کنم گر نکنم با همه کج‌دار و مریز
 چاره [ای] نیست مسلم به جز از جنگ و گریز
 کاین عروس است که جز رنج نیارد به جهیز
 نه حکیم است کزین راه ندارد پرهیز
 غیر از آن راه رهی نیست از اینجا به خجیر
 جمله این دو غزل است که درینجا نگارش می‌رود:
 که در هر جا روی از پارگین‌ها زمزم و کوثر
 یکی در لحن خنیاگر یکی در رقص رامشگر
 سراسر ظل سلطان را دعاگوی و ثناگستر
 که در عقل و ذکاء و رای و هوش او را بود لشکر
 زیاس او بجوشد رومیان را خون همه در سر
 زهیت آسمان بر خود طپد ز آن گرز و خنجر
 به رسم تحفه او را عرضه بنمایند بر قیصر
 نماید از شرافت بر بفرق آن نعل را افسر
 برای حفظ خود از حادثات آن باشدش مغفر
 که از یک چوبه تیرش گشته ویران سد اسکندر
 وز آن پس آن تکاور بر پرد تا چرخ نیلوفر
 به مدحت شاعران خوانند دایم چامه‌ها از بر
 خطیبان دعاگوی و ثناخوان در سر منبر

روزگار ارنه موافق بود و بخت سعید
 باچنین دشمن خونخوار قوی پنجه سخت
 همه کابین نکنی و دختر دنیای دنی
 زینهار از پی دنیا نرود مرد حکیم
 راه حق جوی حکیمان و از آن راه برو
 بنده چند قصیده و غزلی برخواندم از آن
 جهان را بازگوئی گشته از فردوس اعلی در
 تعالی‌اله ز صوت بلبلان و صلصلان هر دم
 همه مرغان به بتان همچو من در نهایت شادی
 یمین دولت و ملت ملک مسعود فرزانه
 زیاس عدل او ایرانیان را راحت و شادی
 چو آرد حمله اندر لشکر اعدا که هیجا
 چو از سم سمند جنگجویانش فتد نعلی
 که تا در روز بزم و گاه جشن و نوبت شادی
 و یا در روز بزم و گاه جنگ و نوبت گُردی
 نماند حیلتی از بد گردان در صف هیجا
 گذر بر فرق خصم آرد جهان چو تکاور را
 الا تا عید نوروزی بیاید از پس سالی
 ادیبان در ستایشها نویسندت به دفترها

زناله گشته چونال وز مویه چو مویم
 قتیل ناوک مژگان و تیغ ابرویم
 که در زمانه اسیر کمند گیسویم
 که من خراب از آن چشم‌های جادویم
 گهی چو بلبل در ناله زان گل رویم

من از فراق چه گویم که کشته اویم
 مرا فراق کجا می‌کشد که تیغش نیست
 کجا فرار نمایم زدست محنت هجر
 دو چشم ساقی گل چهره چون دو جام شراب
 گهی چو قمری مایل بدان قد چون سرو

ز اشک دیده به گاه سحر فرو شویم
 ولی به دل گه و بیگانه اندر آن کویم
 به دوستی تو را اعمال خود همی گویم
 به شوق خدمت تو چون گیاه می‌رویم
 از آن شراب که چون قلب عاشقان صاف است
 به کنج می‌کله بودن ز راه انصاف است
 که کفر اهل یقین را هزار اوصاف است
 نگو که بحر محیطی ز قاف تا قاف است
 به روی او بنگر المعی که کشف است

زلوح سینه به جز مهر آن بت کشمیر
 بظاهر ار چه ز کوی تو دور می‌باشم
 به روز حشر پس از مردنم ز هجرت تو
 اگر چو خضر به قبرم گذر کنی روزی
 چو با تو باده بنوشیم عین الطاف است
 دلم گرفت ز زهد و ریای زاهد شهر
 میر به اهل خرابات ظن بد زاهد
 ز اشک دیده هجر تجلی شاهد
 ز سر وحدت اگر خواهی آگهی یابی

منزل سیدآباد^۱

دوشنبه ۱۹ شهر شوال المکرم: صبحی سوار شدیم. راه امروز هموار و وسیع است و از کنار رودخانه می‌گذرد. در بین راه قریه‌ایست که توبی می‌گویند. زن‌های آنجا به تماشا آمده بودند و بعضی از این رودخانه ماهی می‌گرفتند.

امروز بزودی به منزل رسیدیم. در کنار رودخانه که جای باصفا بود چادر ما را زده بودند. اسم اینجا سیدآباد است و بعضی مرزن‌آبادش گویند ولی اصل مرزن‌آباد در حوالی این سرزمین واقع است. چون وارد منزل شدیم چای صرف شد. شنیدم که درینجا امامزاده [ای] می‌باشد که در بالای تپه واقع است. بدانجا رفتم زیارت کردم. اسم این امامزاده خلیل می‌باشد از پسران امام موسی کاظم است. صندوق چوبی مثبت‌کاری دارد که در حاشیه آن به خط ثلث تاریخ و عمل آن بانی را کنده‌اند. زنی و مردی در آنجا بودند تحقیقاتی کردم. گفتند زمین‌های اینجا که ارزن و گندم کارند از موقوفات این حضرت است. در نزدیکی این امامزاده چند ده است که نامش از این قرار می‌باشد: مرزن‌آباد؛ ملک زن برادر معتمدالسلطان حاجی میرشکار است که در آنجا سکنا دارد. شوهرش آقاخان از تفنگداران همایونی است. پنج شش خانوار بیش ندارد. از آن جمله

۱. تیر در اصل نسخه. چند سطر قبل از این تیر خط خورده است به گونه‌ای که قابل خواندن نیست.

قریه گرمک^۱ است سی خانوار رعیتی دارد. از آن جمله قریه پردنکون است پنجاه خانوار رعیتی دارد. گندم و ارزن حاصل آنها باشد. دیگر قریه کلاک باشد که ده خانوار دارد و در حوالی اینها قریه هریس^۲ و قریه برار است و در یک فرسنگی این مکان بنفشه‌ده است که بیست خانوار دارد و سال‌های سابق یورت اردو در آنجا واقع می‌شد و این دهات جزء جمعی بیرون بشم است.^۳

در کلاردشت

سه‌شنبه بیستم شهر شوال‌المکرم: صبحی از این منزل به سوی کلاردشت حرکت کردیم. راه امروز چندان سخت نیست. اکثر جای‌هایش جلگه و هموار است. سرتاسر بیابان سبز و خرم مانند بهار بسیار معتدلی می‌باشد. هوا گاهی ابر بود و گاهی آفتاب. باران بر این سبزه‌ها ژاله انداخته بود و راه از گرد و خاک پاک بود. صفای غریب و هوای عجیبی داشت. اندک گرمائی به آدمی اثر می‌کرد. در بین راه در طرف یمین و یسار دهاتی واقع بود که بنده آنها را استقراء کرده و اسامی آنها را در اینجا می‌نگارم: گویته^۴، شهری، بنفشه‌ده یورت همه ساله اردو، سنگه‌سرک، گلی‌نو، شکرکوه در آنجا امامزاده‌ایست، تپر، کُلی‌می، درزده، والد، پیش انبو^۵، تلو کلا، تورسو^۶، پیغلا^۷، اسپن کلا، دره کپه، رودبارک، لاهو که از قرای معموره است و پانصد نفر سوار به دولت می‌دهد و جمعیتش بسیار است، حسن‌کی^۸ دهی است که اردوی همایونی در حوالی آن واقع شده.

مسافت راه امروز دو فرسنگ بود. به زودی به منزل رسیدیم. این مکان را کلاردشت گویند. بیلاق مازندران است. هوای خوبی دارد. کنون که در طهران هوا به غایت گرمی

۱. گرم‌آبک امروزی. لازم به یادآوری است که «گرم‌آبک» فارسی شده نام این آبادی یعنی «گرمک» می‌باشد.

۲. امروزه به صورت «حریث» نوشته می‌شود.

۳. یک صفحه و نیم از متن سفرنامه به وسیله افضل‌الملک خط خورده و برخی جاها پاک شده است و در حاشیه

آن نوشته است: «زیادی بوده است».

۴. گویتیر امروزی.

۵. امروزه «پیشنبور» تلفظ می‌شود.

۶. امروزه «طبرسو» گویند.

۷. امروزه «پی‌قلمه» گفته می‌شود.

۸. امروزه «حسن‌کیف» خوانده می‌شود.

و بحران است اینجا مانند بهار می ماند. دو رودخانه کوچکی جنب یکدیگر دارد. امروز را بعد از صرف چای یک ساعت به غروب مانده به عزم گردش از چادر بیرون آمدم در کنار رودخانه می گشتم از چادر جناب محقق آوازی شنیدم که بنده را صدا می کردند. چون نگاه کردم دیدم جناب جلالتماب آقای صنیع الدوله دام اقباله العالی بنده را نزد خود می طلبند. به خدمت ایشان رفتم و جهت صدا کردن این بود که امروز اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه از معتمدالسلطان خان محقق دام مجده العالی شعری را که مرحوم اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا در این مکان به حضور مبارک خوانده بود استفسار می فرماید و از آن شعر به جز کلمه «بسیف ابی رغوان» چیز دیگر در خاطرها نمانده بود و معتمدالسلطان خان محقق هم فراموش کرده بودند. حکم شده بود که از مقرب الخاقان ملک الاطباء^۱ و ادبانی که در اردوی همایونی هستند پرسیده شود. همگی از گفتن آن شعر و دانستن آن بیت عاجز مانده بودند. چون بنده از این مکان عبور کردم به جهت استحضار آن شعر احضارم فرمودند. چون آغاز پرسیدن کردند و لفظ اول شعر را استفسار فرمودند. حکایت آن شعر و سبب نزول وی را معروض داشتم. معتمدالسلطان آقای خان محقق دام اقباله العالی فرمودند که حکایت واقعه آن شعر را در روی کاغذی بنگارم تا به حضور مبارک خسروانی برده و توضیح آن را از جانب بنده به عرض رسانند و آن تفصیل درینجا به عینه ثبت می شود.

وقتی اسیر خطاکاری را که استحقاق کشتن داشت به حضور سلیمان ابن مروان آوردند، در آن هنگام فرزدق شاعر که در فصاحت و بلاغت ماهر و در منادمت سلیمان ابن مروان معاشر بود شرف حضور داشت و در کمر او شمشیر بلند پر جوهری بود که از کثرت تیزی دم او را به فصاحت مجاشع بن دلدلم ملقب به رغوان تشبیه کرده ابو رغوانش می گفتند. سلیمان بن مروان شمشیر کندی را که عرب آن را ابن ظالم می گوید به دست فرزدق داد تا گردن آن اسیر را بزند. فرزدق به جهت آنکه سلیمان او را به امر جلادی و سیافی بازداشت و حال آنکه او ندیم بود و به دستش شمشیر کندی داد در صورتی که در کمر خود شمشیر بر آن داشت بدش آمد. متغییرانه به شمشیر سلیمان بن مروان اعتنائی نکرده، شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده به ضربت تمام به گردن آن اسیر دستگیر

۱. میرزا کاظم رشتی ملک الاطباء

حوالت آورد. از قضا تیغش نبرید و حوالتش خطا شد. حاضرین بر او خندیدند. وی از این فقره نادام و خجمل گشت.

و در وقت بیرون رفتن از مجلس گفت وقتی که جریر شاعر بیاید و از این واقعه مطلع شود این بیت را در ذمّ و طعن من گوید: بسیف ابی رغوان سیف مجاشع ضربت و لم تضرب بسیف ابن ظالم. چون جریر آمد و از کیفیت فرزدق آگاه شد همین شعر را برخواند. اهل مجلس تعجب کرده به او گفتند که فرزدق گفت که تو این شعر را در حقّ او انشاء خواهی کرد. جریر گفت فرزدق هم در عذرخواهی از نبریدن شمشیر خود قصیده گوید و این بیت از آن جمله باشد: وَ ما نقتلُ الأُسرَى ولكن نفكّهم اذا اتقل الاعناق حمل المغادم؛ یعنی در زمانی که گردن اسیران از بار گناه و خبط سنگین باشد، ما طایفه از کثرت عفو و حلم و وفور گذشت و مروّت آنها را نمی‌کشیم و ایشان را رها می‌کنیم. بدین جهت بود که در ضرب شمشیر من خطا واقع شد.

چون روز دیگر فرزدق آمد قصیده در اعتذار خود برخواند که این شعر در آن واقع بود. این صنعت را اهل بدیع و عروضین صنعت توارد و الهام گویند و جریر و فرزدق را از اینگونه توارد و الهام بسیار است. هر که خواهد در حالات آنها در تاریخ ابن‌خلکان نگاه کند.

بعد از تحقیق این دو بیت سرکار معتمدالسلطان خان‌محقق دام‌مجده‌العالی در ملاقات بنده دعوی غبن^۱ کردند. خواستم برخیزم جناب جلال‌تماب آقای صنیع‌الدوله دام‌اقباله‌العالی نگذاشتند. خوبی و بدی شعر یکی از ارکان دولت را پرسیدند، من بنده در این باب اجتهادی کرده حقیقت حال را به عرض رسانیدم و آن بیان این است:

بزرگان و ارکان به جهت جمع بودن حواس و اسباب عیش و موجود بودن ملزومات شعری و مجالست با ادبا و شعرا طبع مستقیم و ذوق سلیم دارند ولی چون در نزدیکی از فضلا قصیده و غزلی انشاء بکنند و در آن غلطی باشد آن شخص فاضل در کثرت جبروت و جلال آن بزرگ شرمش می‌آید که غلط آن شعر را اظهار کند. مجبور است که به اختیار تعریف و توصیف نماید. در این صورت می‌بینی که از بزرگان اشعار خوب شنیده می‌شود ولی غلطی در آن یافت می‌گردد که کس او را آگاه نکرده، بدین واسطه آن اشعار ناقص می‌ماند. و عیب دیگر بزرگان این است که از زیادتی مشاغل و تفنن به

دیدن کتب و دواوین شعرای ترکستان مداومت نمی‌کنند، لهذا اشعار آنها به طرز و سبک معینی نیست. بنده را عقیدت آن است که این اکابر یا در نزد کسی شعر نخوانند یا آنکه اگر از برای استاد شاعر ماهر شعر خواندند اذن بدهند که آن استاد در آن اشعار تصرف و حکمت و اصلاح نماید تا به زمان قلیلی خود کامل و بهره‌ور شوند. ولی به هر کسی که اطلاع و تتبع در پارسی و اشعار و عروض ندارد رجوع ننماید که آنها خود در سرگردانی هستند.

بعد از تحقیق این سخنان دو ساعت از شب گذشته بود و مسافتی تا چادر ما واقع بود، لهذا جناب جلالتماب آقای صنیع‌الدوله دام‌اقباله فرمودند که فانوسی روشن کنند و بنده را به چادر خود برسانند.

فتح‌اله خان شیبانی

روز چهارشنبه بیست و یکم شهر شوال، صبحی در چادر جناب جلالتماب آقای امین خلوت دام‌اقباله‌العالی رفته، خودشان به درب خانه تشریف برده بودند. به خدمت مقرب‌الخاقان آقای فتح‌الله‌خان شیبانی دائی سرکار معظم‌له و جناب مستطاب عارف معارف ربّانی و سالک مسالک عرفانی آقامیرزا ابوالفضل ادیب‌قزوینی عفا تخلص رسیدم. یکی در بیابان الفاظ و مبانی در سیاحت و دیگری در دریای دقایق و معانی به سیاحت است. سرکار فتح‌الله‌خان شیبانی اصلش از کاشان و نسبش به قبیله جلیله بن شیبان منتهی می‌شود. از سلاله دودمان ابی‌ذر غفاری و خود در زبان پارسی و خشور سیمباری است. فضایل و کمالات آن جناب از اندازه بیرون و از تعداد هر عددی افزون است. سخن خالی از اغراق بلکه در محل انصاف است شعر را به میزانی می‌سرایند که فصیحای زمان و بلغای دوران زبان بر عجز خود می‌رانند. در این دوره سبک و سیاق ترکستانیان منحصر به ایشان است. من بنده همیشه به اشعار آبدار آن جناب معتقد و به کلمات فصاحت آیات وی معتمدم. مرا در مدح وی قصیده‌نیست که مطلع آن این است:

به روزگار اگر شاعر سخندان است وحید عصر ابوالنصرخان شیبانی است
درین سفر خیریت اثر کتابی مسمی به زبده‌المآثر در آثار شاه کامکار به طرز نثر و
نظم می‌نویسند و در هر منزل و یورتی قصیده [آی] در مدح اعلیحضرت اقدس

شهریاری روحنا فداه انشاء می‌نمایند. از جمله آنها قصیده‌ایست که در شهرستانک ساخته‌اند و آن این است.

ز کردگار زمانه به شهریار زمین
 خدایگان ملوک بزرگ ناصر دین
 ز تخت خاستن و نشستش به کوهه زین
 بدست حشمت‌صدری بزرگوار و امین
 بدان روش که کس از خسروان نکرده چنین
 گهی شود به فرازی فروز چرخ برین
 چو کوه و کوه که دیدی که بحر از او بانین
 گهی به بیشه و شیر از خلدنگ او است غمین
 چو شیر شرزخه خرامد همی بسوی عرین
 همای‌رایت او سایه کرده با پروین
 که موی خوبان چونان شکن ندارد چنین
 رهش بروید رضوان به زلف حورالعین
 کجاش آب گلاب است و خاک مشک آگین
 که از سدیر و خورنق گذشته در آدین
 کجا زیباغ ارم بهتر است و حله برین
 به نقش تازه‌تر از نقش روی لعبت چنین
 هواش مرده همی زنده می‌کند به یقین
 چو سلسیل گوارا و صاف و عذب و معین
 چنانکه گوش بدرزد ز بانگ او تنین
 ز عدل شاه و از آن پاک مذهب و آئین
 که ای صدای تو محنت زدای جان حزین
 که نیست رحم مگر در دل شما همکین
 که رحمت آرد بر این شکسته مسکین

درود و تهنیت آورد جبرئیل امین
 سپهر دولت و خورشید عز و بحر جلال
 کجا مبارک و میمون و سعد و فرخ باد
 سپس که نیک بیاراست این دولت را
 دلش نشاط تماشای کوه و دریا کرد
 گهی رود به فرودی فرود مرکز خاک
 چو بحر و بحر که دیدی دو کوه از او بنشاط
 گهی به کوه و پلنگ از حسام او است برم
 چو کیقباد در البرز می‌کند رامش
 فروغ طلعت او نور داده به خورشید
 به راه‌هائی لشکر همی گذاره کند
 بسرش سایه کند آسمان زبال ملک
 بدین رهی که سپارد ز کوه تا دریا
 به چند جای بناهای نغز کرده به پای
 یکی از آن همه این قصر و کاخ و جلی خوش است
 به طاق خوبتر از طاق ابروان بتان
 صفاش اندوه صد ساله را برد از دل
 چو کهکشان رود از پیش درگهش آبی
 زبان ندارد یکسر همی خروش کند
 همی تو گوئی با سنگ‌ها سخن گوید
 سپیده دم بر او رفت و گفت شیانی
 یکی توانی گفتن به بنده‌گان ملک
 که هیچ با ملک از حال من نمی‌گوئید

که پنج سال فزون شد که می‌دوم شب و روز
 نه باب یُسری بر من گشاده شد ز یسار
 لشکر آنکه شما محرمان یاد شهید
 مگر فقیری از الطاف شه امیر شود
 ز من دریغ مدارید این شفاعت خویش
 به حق آنکه شفیع است روز باز پسین
 این جناب در معاشرت و خلق خوش و آداب و سلوک و علم تاریخ و حفظ اشعار
 و حید زمان و یگانه‌ دورانند و خط را به غایت نیکو نویسند و در زمره اشراف و اعیان
 محسوب می‌شوند.

میرزا ابوالفضل ادیب

اما جناب مستطاب آقا میرزا ابوالفضل ادیب عثقا تخلص غواص بحور عربیت و فارس
 میادین ادبیت صاحب فضایل و مراتب و شایسته مدایح و مناقب در رسم محاورت و
 طرز مناظرت بدان سان در درفشانی و تناسب خوانی ناطق‌اند که بر امثال و اقران از
 افاضل دوران برتر و فائقند. با وجود آنکه مسلک عرفان و منهج ایمان و ایقان دارند، از
 حسیض درکات تقید و لفاظی گذشته بر معارج تعبّد و معانی از مدارج عرفانی صعود
 کرده‌اند. باز در مجلس اعیان و اعظام و در محفل اشراف و افاحم چنان تقریر دل‌پذیر
 کنند و برهان مطالب را اقامه فرمایند که دوستان از خوشحالی به رقص وحدت و
 هیجان آیند و دشمنان از حرص و حسادت لب و دندان خایند. فصاحت سبحان دارد و
 بلاغت سبحان دارد. هر منشی و ناطق و متکلم که خواهد طریق گفتار بیاموزد چشم بر
 دهان او باید دوزد. از علوم غریبه و اسرار عجیبه و انشاء و خطّ حظ وافر دارند و از
 تحریر خود صفحه کاغذ را چون روی خوبان بیاراند: خطّ حسن جمال مرء ان کان
 بعالم فاحسن الدرّ مع النبات اعلى والدرّ مع البنات.

ازین زمان تحصیل ایشان در دارالسلطنه قزوین بوده است و کنون در سلسله عرفای
 عالی مقدار و در زمره اخیار و ابرارند. خیرخواهی و نیک نفسی و مردم ستائی او در
 هیچ یک از بنی نوع انسانیان نباشد. در صفات صوری و معنوی آراسته‌اند، اگر چه طبع

سرشار و بیان دُرّبار آن جناب بهتر از این سخن سرائی کرده و هر یک از قصیده ایشان فریده دهری باشد و هر غزلشان خوبتر از غزال چشمان طنازان است، ولی محض خالی نبودن این کتاب از اشعار آن جناب این چند بیت درینجا ثبت می‌شود. امید است که در وقت مراجعت به طهران باز از اشعار ایشان درین کتاب نوشته گردد و این غزلی است که در راه هزارچم به مدح شهریار عادل انشاء کرده‌اند.

صاحبقران دهر شهنشاه جم خدم	چون مه نه آفتاب گذشت از هزارچم
ساقی بیا به عاطفت شاه می بیار	بر خستگان عشق ببخشای دم به دم
شکرانه را چمانه بگیر و چمان چمان	با روی چون بهشت بمن آرد خوش بچم
ما را به فرّ ناصردین شاه هست ساز	ز آن می که یاد می‌دهد هزار روزگار جم
آور شراب ناب و ز الطاف بیکران	مستانه ریز در قدح شیخ و شباب هم
نقل شراب را ز لب خود حواله کن	تلخی می به شهد لب خود بساز ختم
تعجیل کن تعنت و تعطیل کی روا است	اکنون که هست مسکرها غیرت ارم
عنقا به صبح و شام ثنا گوی شاه باش	کاینت فریضه است به هر شام و صبحدم

بعد از خوانده شدن این اشعار از آنجا به چادر خود مراجعت کردم. یک ساعت به غروب مانده به جهت دیدن آقامیرزا ابراهیم به خدمت ذی‌موهبت جناب آقامیرزا تقی‌خان مجدالملک مشرف شدیم.^۱ آقامیرزا ابراهیم این عبارت را از بنده پرسید که حضرت امیر در جواب مردی یهودی می‌فرماید و آن عبارت این است: «اضرب اسبوعک فی شهرک و فی سستک» بیان این کلمات معجز آیات را نمودم و معنی آن این است ضرب کن ایام همیشه خود را در ...^۲ باشد در عدد ماه خود که سی باشد، حاصل ضرب دویست و ده می‌شود و ضرب کن آن را در عدد ایام سال که سیصد و شصت باشد، حاصل ضرب هفتاد و پنج هزار و ششصد می‌شود و این عددی است که کسور تسعه یعنی نصف و ثلث تا تسع بدون کسر از آن بیرون می‌آید. یهودی بدین جهت مسلمان شد و این رمز را شیخ‌بهائی علیه‌الرحمه در کتاب خلاصه الحساب بیان می‌کند.

۱. در این صفحات نیز چندین سطر خط خورده است.

۲. یک کلمه محو شده است.

میرزا تقی خان مجدالملک

شرح حال جناب آقای مجدالملک از این قرار است که می‌نگارد:

این فرزانه بی‌مثال و این یگانه بی‌همال اعجوبه دهر و نادره شهرند. در فن انشاء و املاء در ایجاز و اطراء بدان مثابه باشند که هر سطری از آن سرمشق منشیان بلاغت آثار و سردقتر مترسلان فصاحت گفتار است. در وادی انشاء سکافی را به مغلطه و شکاف اندازد و شمشیر فصاحت صابی و صائب را در غلاف نماید و فی کلّ لفظٍ منه روضٌ من المثنی و فی کلّ سطرٍ منه عقد من الدرر. کسی که در مهد فضایل پرورش یافته باشد و از پستان درایت و ادراک شیر خورده باشد و با جناب مستطاب آقای امین‌الدوله و مرحوم مغفور مجدالملک طاب‌ثراه اخوت حقیقی و نبوت واقعیست اتفاق افتد. صدف جهان چنین گوهری ارزنده درخشان به کنار آرد و آسمان عقل و هوش و فضل چنین اختری رخسار و تابان بر چشم جهانیان به مطلع جلال آشکار سازد. الشی من معدنه لایستغرب.

از کلمات بلاغت آیاتش ایجاز محلّ عاری و از بیانات فصاحت بیناتش اطناب محلّ ساری است. مقالات نمکین و مقامات شیرین دارد. با وجود این هیچ وقت از ما و منی در هیچ انجمنی سخن نیارد و تخم ادب در مزارع محافل ادیبان نگارد و طریق حسن معاشرت و آداب محاورت بیارد. از سن پانزده سالگی به انشاء حضور همایونی خود را سرافراز داشت و منشیان چهل ساله را در تیه سرگردانی گذاشت. خطّ شکسته و تحریر را چنان درست و دل‌پذیر به کلک گهر سلک در آرد که اساتید دوران و شیرین نویسان ایران انگشت تحیر به دندان گیرند و هر سطرش را چون محراب ابروان بتان عزیز دارند. امروز در صفحه ایران خصوصاً در عرصه طهران شیرینی خط و دل‌کشی و محکمی و دلربائی شیوه منحصر به تحریرات ایشان است. لمؤلفه و خطّ کیا قوت به تفرج الانام و سطرٌ یفوق القصد فی الرین والنظام. علاوه بر کمالات داخله، در اطلاعات خارجه خصوصاً زبان فرانسه متکلمی بلیغ و زبان‌دانی کامل باشند. نقاشی را بطور خوش و طرز دلکش مانی را ثانی و بنای صورت‌گری را بانی باشند. در شعر پارسی و غزل‌سرایی مسلم شعرای کامل و وافی ادبای فاضل است. در ارتجال و پاکیزگی انتقال عدیم المثلند. بدیهه را بلا تکلیف بطور خوب و رسم مطلوب انشاء می‌فرمایند. در رقت

غزل و مراعات مبنای و ابتکار معانی سبحان زمان و معروف جهانند. امروز نسخه این اشعار را مرحمت فرموده تا درینجا بنگارم و طریق ارادت بسپارم و آن این است:

تا ز چشمان من آن یار جفا کار برفت	از دو چشم زیش لوء شهور برفت
تا برفت از بر من آن بت سنگین دل من	صبر و آرام و توان جمله به یک بار برفت
کاروان شکر این بار چنان می‌گذرد	که از این راه چنین لعل شکر بار برفت
جز به وصل تو کی آباد شود خانه دل	زانکه اصلاح از صنعت معمار برفت
چشم مست تو چو در خواب بود کی داند	کز غمش خواب ز هر دیده بیدار برفت
عشق می‌ورزم و پروانه ز بیگانه و خویش	که مرا آبرو اندر سر این کار برفت
ذکر عشق من و حسن رخت ای شهره شهر	صحتی بود که بر هر سر بازار برفت
کعبه وصل تو چون مقصد من بود چه باک	کاندرین بادیه بر پای دلم خار برفت
دید ترسا چه سر زلف تو گفتا حاشاک	قدر تثلیث بشد رتبه ز نثار برفت
حبقری ^۱ طبع تو مانده دریاست کز او	همچنان آب روان این همه اشعار برفت
و این سه بیت از جمله غزلی است که انشاء فرموده‌اند:	
دی در خم کمندش سر و رسم سمندش	در بندگی زبندش برگردنم علامت
یک چند عمر خود را بیهوده بگذراندم	یا رب چسان برآیم از عهده غرامت
امروز گر به پیچم رو ز آستان لطف	فردا چسان برآیم در عرصه قیامت

میرزا ابراهیم ملازم مجدالملک

میرزا ابراهیم جوانی است با طبع سرشار و پاکیزه‌گی گفتار. آب حیات اشعارش اعذب من ماء معین و نفحات سواد مدادش رشک نافه چین است. خوشخو و غزلگو در طلاقت لسان و رشاقبت بیان بر امثال و اقران غالب و کمالات و هوشمندی او را چون روح روان در قالب است. بدین صغرسن پیری است از فضایل و خصال جامع و در فصاحت چون رغوان مجاشع است. تقریری نمکین و تحریری شیرین دارد. از سن ده دوازده سالگی که او ان جلافت و سادگی است، کسب زحمات علم و درس را بر راحت بوالهوسی و عرس

ترجیح داده، به آب حدت ذکاء و کثرت دها و تخم هنر که بسی با ثمر و اثر است در مزرع سینه کاشت و از برای خود مجال تعطیل در فراغت از تحصیل نگذاشت. چندی هم در مدرسه دارالفنون دولتی به تعلیم زبان فرانسه و صناعت نقاشی خصوصاً سیاه قلم پرداخت و خود را از حلیه معنویت پر زیور ساخت. کتون هم باز به تحصیل زبان اشتغال دارد و بیکاری را محال می‌شمارد. رفته رفته کارش بجائی رسید که به منادمت و ملازمت جناب مجدالملک دام مجده العالی سرافراز گشت، تا خود را در حضرت این رونق افزای مجددت تربیت نماید. درین دستگاه عالی جاه محترم و معزز می‌باشد و به خدمت تحریرات می‌پردازد. این غزل از اشعار آبدار ایشان است:

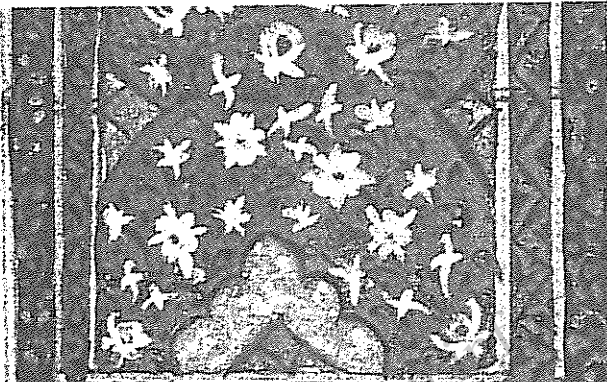
دادیم زکف یکسره اوضاع جهان را	تا از سخن عشق گشودیم زبان را
بستیم به دل مهر تو ای شاهد غیبی	لطفی کن و برخیز و بده رطل گران را
از روز ازل عهد و وفایم همه این بود	تسلیم سر دوست نمایم تن و جان را
دیدم که چها با من دل خسته نمودی	رفتم که سپس پیشه کنم آه و فغان را
دیری است هدف گشته دل قطره نالان	دستی به خطا بر زن و بگشای کمان را
و این رباعی نیز از ایشان ثبت می‌شود:	
شادی جهان دگر حرام است مرا	خونابه دل رطل مدام است مرا
یک روز دگر اگر نه بینم رخ یار	دانم به یقین کار تمام است مرا

بعد از خوانده شدن این اشعار به منزل مراجعت کردم...^۱

۱. ادامه این سفرنامه به گزارش حرکت اردوی همایونی به سمت طالقان و سپس بازگشت به دارالخلافه اختصاص دارد که خارج از موضوع کتاب حاضر است و در فرصتی دیگر به چاپ خواهد رسید.

www.tabarestan.info
تبرستان

سفرنامه ملیجک



کتاب روزنامه سفر حضرت از سلاطین نازندان است که در آن روزگار تالیف شده است
 حضرت یونس موصوفه کرده اند که در آن کتاب است

صبح روز ششم شهر محرم سنه ۱۲۱۴ در خواب برخاستم امروز باید بروم (پسین) بازگر
 زیاد مرا با فقو بنا کن باز شش ماه از این شهر بگذرد و من رفیقان گریانی
 که در کافه در شش ماه با من رفیق و چهار ساله در دست آورده اند من رفیق و من رفیق
 اول است باز در کافه داداش داداش که رفیق را با آورد در دست مالدی که
 در تیراج هم نمودم در زمان شایسته کرده هستند فوجی که در اینم

دقت کتاب با نام روزنامه سفر حضرت از سلاطین نازندان است
 در روزنامه سفر حضرت از سلاطین نازندان است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب روزنامه سفر خیریت اثر ییلاقات مازندران است. آنکه در التزام رکاب مبارک در سال قوی‌نیل^۱ خیریت یک هزار و سیصد و سیزده هجری شرفیاب بودم.

حرکت به سوی فشم

صبح روز بیستم شهر محرم الحرام ۱۳۱۳ از خواب برخاستم.^۲ امروز باید برویم پشن.^۳ بارهای زیادی را با فضول‌ها که ده‌باشی شپش اسمعیل سرایدار باشد روانه شهر کردم و حسن‌رضاخان کرمانی که قد کوتاه و ریش خشن و سیبل بلند کثیف و چشمهای سیاه درشت و ابروهائی که مثل زن و سمه^۴ کشیده و سرتیپ اول است برای بدرقه ما وارد شد و اظهار خوشی خود را بجا آورد و رفت. معاون لشکر و میرزاعلی هم تا دم در از ما مشایعت کرده، رفتند.

خلاصه سوار شدیم و رانندیم رسیدم درب اندرون شاه، دیدم اعتمادالحرم روی صندلی مثل افراسیاب ترک نشسته بود، با او تعارفی کرده گذشتیم و از بالای سر

۱. قوی‌نیل: سال گوسفند براساس تقویم اویغوری.

۲. اصل: برخوایم. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۳. فشم امروزی.

۴. وسمه: گیاهی است با برگ‌هایی شبیه به برگ مورد که پس از رسیدن سیاه می‌شود و از آن برای رنگ کردن ابرو استفاده می‌کردند.

کاشانک و بالای اقدسیه رانیدیم. رسیدیم به گردنه تلهرز. مقبل الدوله از عقب لنگان لنگان می‌آید. اسبی سوار است غزل رنگ موسوم به «چاپ‌قلی»، سرش را از توی دو دستش بلند می‌کند دمش توی کونش فرو رفته، استخوان‌های کفلش مثل دو شاخ برجسته، ز پیری آنچنان درهم شکسته که مقعد از سرش بالا نشسته.

خلاصه رسیدیم به سر قله تلهرز پیاده شدم و به چهار طرف دوربین انداختم. در کوه‌های ورچین یک دسته شکار پیدا کردم و قدری به آنها تماشا نمودم. در این بین دیدم اجزاء مشغول کاری هستند وقتی که ملاحظه کردم دیدم مشغول عقرب کشتن می‌باشند. هر سنگی را که بلند می‌کنند مبالغی عقرب از زیرش بیرون می‌آید که سیدرضوانی این شعر را خواند:

عقرب زلف کجت با قمر قرین است تا قمر در عقرب است کار ما چنین است

شاهزاده عبدالله میرزا چند منزلی همراه است. چند تیر گلوله انداختم و نشانه را زدم. دماغم چاق و سوار اسب خواجه شدم که خرگوشی از طرف رودخانه درآمد و طرف طهران مثل باد صرصر بنا کرد دویدن. تازی‌ها را رها کردند و ما بنا کردیم های های کردن. نزدیک باغ انگوری سوهانک خرگوش بیچاره گرفتار تازیها شد و به حمله اول پاره پاره گردید. باری رانیدیم و سرازیر شدیم. زیر این گردنه امامزاده محمدباقر مدفون است، جایی است سر و روضه دارد و امامزاده جلیل‌القدریست. از آنجا هم گذشتیم با صادق‌خان و عبدالله میرزا و عیسی‌خان صحبت کنان آمدیم به حاجی‌آباد.

دم مزرعه حاجی‌آباد حسین‌خان صدیق‌حضور با عباس‌خان برادرش ملاقات شدند. معلوم شد که این راه را صدیق‌حضور ساخته و می‌سازد. اظهار لطفی به آنها کرده گذشتیم. قدری که رد شدیم، زیر سایه بیدی پیاده شدیم و دوغ زیادی خوردیم و [از] هر مقوله صحبت کردیم که موکب منصور از دور پیدا شد. سوار شدم و جلوی راه ایستادم. قبله عالم رسیدند و اظهار مرحمتی فرمودند و به وجود مبارک دعا کردم، قبله عالم از ما گذشتند. من ناهار^۱ خواستم. همین که ناهار حاضر شد مقبل‌الدوله هم رسید مشغول ناهار خوردن شدیم. در این بین حاجی‌کربلانی پسر حاجی‌کربلانی مرحوم

۱. اصل: نهار. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

رسید او هم مشغول خوردن ناهار شد؛ اسم این حاجی کربلائی مرگ‌مدیست، برادری دارد گرگ‌مدی.

بعد از ناهار سوار شدیم و از سوی رودخانه گردش‌کنان آمدیم به اوشان و از آنجا گذشته رسیدیم به منزل که پشند^۱ باشد. راه امروز سه فرسخ و نیم بود ولی به ملاحظه گردنه و سختی سربالا و سرازیر از پنج فرسخ هم بیشتر به نظر آمد. خیلی خسته شدم، دست و روئی شسته خوابیدم.^۲ یک ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم چای و عصرانه خوردم که عباس‌خان غلام بچه آمد و گفت شاه شما را می‌خواهد. برخاستم و شرفیاب شدم و تا یک ساعت از شب رفته خدمت شاه بودم و مراجعت به منزل نمودم و شام مفصلی خورده خوابیدم.

اطراق در فشم

یکشنبه بیست و یکم شهر محرم‌الحرام سردسته از خواب برخاستم. امروز در پشند اطراق است. مردم عابر بایستی از جلوی چادر ما بزنند به آب و برونند. چند نفر سرباز کنپانی شدند و از مردم پول می‌گرفتند و به کنار رودخانه می‌رساندند. چند نفری افتادند و تماشا کردیم و از اضطراب آنها خندیدیم. خلاصه تا سه ساعت از دسته گذشته تماشای عابرین را می‌کردیم. در این بین فراشی آمد و گفت که دیوانخانه مردانه شد. برخاستم و رفتم دیوانخانه، شاه را زیارت کردم و اظهار مرحمتی فرمودند. ناهار شاه حاضر شد، قدری از ناهار شاه برداشتم آوردم منزل با ناهار خودمان خوردیم و خوابیدم. بعد از پنج ساعت از خواب برخاستم. مقبل‌الدوله، منشی‌باشی، آغابشارت، آجودان‌حضور^۳ و سایر اجزاء همه حاضر بودند. این بین حبیب‌الله‌خان آهی آمد خواست لطفی کند نتوانست. در حقیقت نشان و حمایل درجه اول خیریت دارد.

۱. فشم امروزی.

۲. اصل: خوابیدم. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۳. سید محمدخان معروف به آقامردک که لکه ملیجک بود و در سال ۱۳۱۰ ملقب به آجودان حضور گشت.

بعد از چای رفتم خدمت شاه تا غروب خدمت شاه بودم، شاه فرمودند برو صدراعظم^۱ را بیاور پشت سراپرده، رفتم و صدراعظم را حاضر کردم. خلوت فرمودند بعد از ساعتی صدراعظم مرخص شد. قبله‌عالم تشریف بردند به منزل اعتمادالحرم^۲، چون چادر او را در جای خیلی باصفایی زده بودند، قدری در آنجا نشستند و اظهار مرحمتی به اعتمادالحرم فرمودند و برخاستند آمدند به دیوانخانه. چون قدری چشمم به هم خورده بود مرخصی حاصل کردم آمدم منزل، با دواهای ملایم چشمم را شستم که آغابشیرخان با ریخت مخصوص وارد شد. دو نفر هم همراه او بودند. بعضی حرکات تاجرانه کردند اسباب خنده و خوشی شد. شام خواستم بعد از صرف شام سه ساعت از شب گذشته خوابیدم.

ملقزمین رکاب

دوشنبه بیست و دوم محرم یک ساعت به دسته مانده از خواب برخاستم لباس پوشیده ناهار [و] قلیان خورده سوار شدم. دم رودخانه ایستادم و اجزاء که اسامی آنها از این قرار است از جلوی ما رد شدند. آجودان حضور با آدمهای خودش، مقبل‌الدوله و اجزایش، آغابشارت و جلودارش، عیسی‌خان و جلودارش، منشی‌باشی و جلودارش، میرزارضای مستوفی‌مهر، ابوالقاسم‌خان، حسین‌خان سرتیب، حاجی‌لله، حسین‌خان فرنگی، حسین‌خان باشی، صادق‌خان، حاجی‌آقاخان، مرتضی‌خان، میرزا عباسقلی، اصغر درویش، شاهزاده محمدتقی‌خان، میرزا حسین ملندوق^۳، شعبان‌خان، قاسم‌خان، فرج‌الله، علی‌خان، میرزا کریم‌خان، حاجی‌آقای سید، میرزا قراقروت، میرزا مهدی‌قلی‌خان، میرزا احمدخان، حسین‌بیک، مشهدی اکبر ناظر، حسین‌آقا، آقلی، رمضان، حسین شکارچی، سلیمان، سیدرضوانی، میرزا آقاخان، شاهزاده عبدالله میرزا، غلام‌چگینی دوازده نفر، آبدار

۱. میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان.

۲. حاجی آغا سرورخان از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۳ خواجه‌باشی ناصرالدین شاه بود و در سال ۱۳۰۵ به «اعتمادالحرم» ملقب گشت.

۳. میرزا حسین‌خان معروف به ملندوق نوازنده دف و تنبک بود.

و شاگرد پنج نفر، جلودار پنج نفر، جلودار اجزاء پنج نفر، آغاعبدالله خان [و] پنج نفر، قراول مهر مبارک سه نفر، این اشخاص در این سفر خیریت اثر همراهند.

حرکت به سوی زایگان

خلاصه جلوی شترها را گرفتیم و افتادیم توی راه و از بارها به زحمت زیاد رد شدیم. تمام اطراف این دره جای زراعت و درخت میوه و سایر بسیار دارد. یک فرسخ و نیم که از منزل دور شدیم دست چپ رودخانه در چمن و بیدزار بسیار خوبی پیاده شدیم برای ناهار. منشی باشی و آغاعبدالله خان و میرزا مهدی قلی خان و میرزا کریم خان و میرزارضاخان مهمان مشهدی باقر نوکر آغاعبدالله بودند، مرخصی گرفتند و رفتند. ما هم چند دست شطرنج با حسین خان بازی کردم و همه دست او را مات نمودم. راه رو بروی چادر آفتاب گردان است. تمام مالها از رو بروی ما رد می شوند. بسیار جای با منظر باصفای خوبی است. آجودان حضور و مقبل الدوله تخته بازی کردند، من با مقبل الدوله شریک شدم دو عدد لیرای عثمانی از او بردیم و دیگر هم بازی نکردیم. از این فقره اوقات آجودان حضور تلخ و خنده ما زیاد شد.

خلاصه ناهار حاضر شد. بعد از صرف ناهار خوابیدم. چهار ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم، دیدم اعتمادالحرم با دسته بزرگ حرم آمدند و رد شدند، با او تعارفی کرده مشغول خوردن عصرانه و چای شدیم و برخاستم سوار اسب قوچ شدم و راندم رسیدیم به چادر آفتاب گردان. شاه اظهار مرحمت و التفات فرمودند. گذشتیم و رسیدیم به منزل. دست و رویی شسته و پل چوبی روی رودخانه گفتم بستند که خودمان و مسلمانان به راحت^۱ عبور کنیم. در این بین شاه وارد شد و مرا خواستند، از روی پل گذشته به زیارت شاه مشرف شدم. دیوانخانه قرق شد. قبله عالم میل فرمودند که چند تیری نشانه بزنند. من آمدم بیرون و سوار اسب صدراعظم شدم و یک کلاهی بردم در کمر کوه گذاشتم و مراجعت به خدمت شاه نمودم. قبله عالم چند تیری با تفنگ پنج تیره من انداختند یک تیر از آنها خورد، مابقی شل خورده بود. چند تیری هم

من انداختم اما نخورد. خیلی خجالت کشیدم. نیم از شب گذشته مرخص شدم و آمدم منزل جناب صدراعظم، قدری در آنجا نشستم و برخاستم آمدم منزل که آقلی هم که برای شکار رفته بود رسید و چیزی هم ندیده بود. بعد از صرف شام خوابیدم.

اطراق در زایگان

سه‌شنبه بیست و سوم صبح از خواب برخاستم امروز اینجا اطراق است. اسم این منزل زایگان است. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان، فراش آمد و گفت شاه شما را می‌خواهد. برخاستم و شرفیاب شدم. اظهار مرخصی فرمودند. رفتم به منزل جناب صدراعظم قدری نشستم و برخاستم آمدم منزل قدری روزنامه نوشتم و ناهار خواستم. بعد از ناهار چند طغرا برات از طرف صدارت عظمی فرستاده بودند به خاتم مبارک مزین داشته. پاکتی از نایب‌السلطنه با بارخانه رسید. وکیل‌الدوله سردار هم برای بعضی از کارهای خودش به اردو آمده از من دیدنی کرده، رفت. بعد فراش آمد که شاه شما را می‌خواهد رفته دیوانخانه. امروز دم چادر شاه آبگوشتی حضوری پخته‌اند، قدری از آن آبگوشت به من التفات فرمودند. گرفتم و تشکر نمودم. و تا یک ساعت از شب رفته خدمت شاه بودم. آمدم منزل آبگوشت مرحمتی را با شام خوردیم که آقلی شکاری از خرسنگ زده به حضور آورد. به او بخشش شده. ساعت سه خوابیدم.

گرمابدر، منزل بعدی

چهارشنبه بیست و چهار صبح سردهسته از خواب برخاستم. دیدم مقبل‌الدوله، آجودان‌حضور، منشی‌باشی، میرزا آقاخان، عبدالله‌میرزا، صادق خان [و] آغابشارت‌خان در چادر پوش لم داده، چون مرا دیدند برخاستند و احترامات لازمه را به عمل آورده. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان سوار شدم و از کنار رودخانه راندم. دست چپ و راست محل‌های [؟] بسیار خوب نمایان بود. کنار رودخانه همه جا چمن، کوه‌ها همه سبز و خرم. از باران دیشبی روی سبزه‌ها ژاله بسته مانند روی نگاری که عرق آلوده باشد.

خلاصه رسیدیم به چادر جناب صاحب جمع. قدری سواره آنجا ایستادیم و تعارفی کرده گذشتیم. رودخانه [ای] که از دره گرمابدر می آید خیلی از رودخانه لالان کمتر است. قریب یک فرسنگ راه هم را از چمن و گل و سبزه رانندیم که تپه نمودار شد و علامت بنائی در آن مشاهده گردید. قدری که نزدیک شدیم معلوم شد مرقد مبارک امامزاده موسی از ولدان امام موسی کاظم علیه السلام است. سلامی داده رد شدیم. اینجا رودخانه دو شق شد: یک شق از منزلی که باید برویم می آید، شق دیگر از دره آبَنک^۱. مقابل دره آبَنک حسین خان و عباس خان، برادرش، ملاقات شدند. تعارفی کرده رانندیم. و همه را از کنار رودخانه آمدیم و رسیدیم به منزل. منزل ما را در جای مرتفع باصفای خوبی زده‌اند. کوه‌های پربرف سبز پرگل روبروی ماست، اما از سرپرده قریب پانصد قدم دور است ولیک جای باصفایی است.

خلاصه ناهار خواستم و بعد از ناهار قدری خوابیدم. چهار به غروب مانده برخاستم دیدم عباس خان غلام بچه به احضار من از طرف قبله عالم روحنا فداه آمده. سر و صورتی شسته شرفیاب خاکپای مبارک شدم. اخبارات تازه [ای] که معروض خاکپای مبارک گردید این بود که قوام‌الدوله^۲ دارفانی را بدرود گفته و مدت عمرش سپری گشته. نواب معتضدالسلطنه^۳ به مقصود آنکه از قبله عالم خلعتی بگیرد و یا از موجب غیر مرحوم چیزی ببرد یقه خودش را پاره کرد و مثل شخص پدر مرده مشغول نوحه و گریه و زاری گردید. اما فایده نبخشید جز آنکه پیراهنش پاره گردید. بعد از ساعتی مرخصی حاصل کرده با آغابشیرخان سوار شدیم و آمدیم منزل جناب اشرف افخم آقای صدراعظم پیاده شده، قدری در آنجا نشستیم و از هر مقوله صحبت کردیم و برخاستیم آمدیم منزل. هوا قدری بارید و صحرا و کوه‌ها را بهتر از پیشتر باصفا نمود. در حقیقت بیلاق بسیار خوبی است. ساعت چهار شام خورده خوابیدم.

پنجشنبه بیست و پنجم صبح از خواب برخاستم امروز در اینجا اطراق است. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان جناب سیدرضوانی وارد و گفت تغزلی در مدیحه

۱. امروزه «آبنیک» گفته می‌شود.

۲. میرزا عباس خان تفرشی قوام‌الدوله وزیر خارجه که از سال ۱۳۰۵ این سمت را دارا بود.

۳. محمدحسن میرزا معتضدالسلطنه فرزند علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه.

حضرت ظل‌اللهی گفته‌ام اگر اجازت شود معروض دارم، چون در مدیحه حضرت ظل‌اللهی بود با کمال شوق مستمع شدیم.

عاقبت رقیب زد بوسه لعل جانان را
ریخت هر دل از زلفت تا بر او زدی شانه
قامت و رخ و زلفت سرو لاله و سنبل
ای صنم ز زلف و رخ می‌بری به روز و شب
خضر و من به کام دل در ره طلب جستیم
گر رقیب از لعلت بوسه خواست مانع شو
غنچه لب جانان تا شکفت در بستان
گرچه باشدت آسان قتل عام بی‌شمشیر
عشق را بیابانی است پر ز وحشت و آسیب
دانی از چه روح‌الله مرده زنده می‌کردی
مایه هنرمندی مایه سپهر و جود
داد ناصرالدین شاه خسرو فلک خرگاه
از عدالت وجودش در زمان عجب نبود
خرمن فلک سوزد همچو برق خرمن سوز
خاکپای شه باشد رشک روضه رضوان

خلاصه تمجید زیادی به رضوانی کرده. ناهار حاضر شد. بعد از صرف ناهار رفتیم به زیارت قبله عالم تشرف جسته و احوال پرسى فرموده که عریضه از معاون‌الملک رسید، مشروح آنکه قوام‌الدوله چهار ساعت سکنه کرده و برخاسته و غذا طلبیده و چای خورده و از خطر گذشته. ندامتی حاصل نشد مگر برای معتضد‌السلطنه که پیراهنش را دریده بود. در این روز برای نواب‌الله‌میرزا دستخط پیشخدمتی صادر کردم و زیاده از حد اسباب تشکر و امیدواری مشارالیه گردید. آمدم منزل چادر من به چادر جناب صاحب‌جمع نزدیک است، دیدم صدای تفنگ برخواست معلوم شد در چادر صاحب‌جمع جمعی هستند من هم رفتم. در اینجا حاجی خسروخان بختیاری و سایرین

به کوه روبرو به نشانه تفنگ می‌انداختند. من هم چند تیری انداختم و مورد تحسین گردیدم.

و برخاستم سوار شدم رفتم خدمت شاه و تا غروب به خدمتگزاری بودم و آدمم منزل در چادر مهر نشستم و چندین طغرا فرامین ایفادی جناب اشرف آقای صدراعظم را به خاتم مبارک موشح داشتم. و رفتم به چادر آغا عبدالله خان دیدم این اشخاص مشغول تاس‌بازی هستند؛ امیرآخور اصطبل توپخانه مبارکه، آجودان‌حضور، معتضدالسلطنه، آغا عبدالله خان [و] آغابشیرخان. قدری تماشا کردیم و کم‌کم بند و بست نمودم و پنج اشرفی بردم و برخاستم و آدمم منزل. امروز صبح آقلی رفته بود شکار حالا که یک ساعت و نیم از شب گذشته است وارد و سه قطعه کبک دری شکار کرده تقدیم داشت. مزید خوشوقتی شده و انعامی به او داده، شام خورده، خوابیدم.

جمعه بیست و ششم صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم بستک. یک ساعت از دسته گذشته سوار اسب ظل‌السلطانی شده رسیدیم به چادر حضرت والا عزالدوله^۱ تعارفی کرده، خیلی اظهار دوستی و یک جهتی فرمودند. دعایی گفته گذشتیم. راه همه جا بغله است و بین راه پر از مال باردار. رانندیم رسیدیم به سرگردنه. سمت مغرب کوه بلند پربرفی نمودار شد پرسیدم اسم این کوه چه باشد گفتند کوه موسوم به خرسنگ؛ این است که انواع شکار در او می‌باشد و در حقیقت بیلاق شکارهای جاجرود است. کوه به این سختی در تمام این حول و هوش دیده نشده.

ساعتی دوربین کشیده به اطراف و جوانب نگاه می‌کردم که دبیرحضور^۲ رسید و سلام تعظیم کرده پیاده شد و نشست و به آدمش گفت خوراکی چه داری گفت مرغ پخته و نان. از صحبت آن پیر و جوان مرا خوش آمد و از آن نان و مرغ پخته با نمک دبیرحضور خوردیم و سوار شده از بیراهه مثل باد سرازیر شدیم رسیدیم به چادر چند خانه‌وار ایل هداوند. ایستادم و دوغ از آنها خواستم. آوردند قدری خوردیم و قدری سپردم برای ناهار خریدند و همراه برداشتیم. از اینجا کم‌کم دره تنگ می‌شود و مال

۱. عبدالصمد میرزا عزالدوله فرزند محمدشاه قاجار.

۲. میرزا احمدخان فرزند ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه. وی چندین بار نخست‌وزیر ایران شد. «قوام‌السلطنه»

مشهورترین لقب او می‌باشد که در اوایل مشروطه به او داده شد.

باردار زیاد؛ تا به حدی که دیگر از راه نتوانستیم برویم زدیم بیراهه. کم کم از بیراهه هم نتوانستیم برویم به زحمت زیادی خود را به راه رسانیده در عقب بارها یواش یواش رانیدیم. گردنه سختی بود رسیدیم به اواخر گردنه که یک تخته بهمنی^۱ دیده شد. با وجود اینکه حالا ماه آخر تابستان است آن بهمن به قدر کوهی بود. در حقیقت راه به این سختی و بدی را حسین خان بسیار خوب ساخته و زحمت کشیده.

القصه از دریند گذشتیم و به جلگه رسیدیم و خدا را حمد گفتیم که از چنان گردنه بدون آسیبی گذشتیم و بنای تاخت و تاز را گذاشتیم. دست چپ کلاهی گذاشتند سواره تاخت کردم و کلاه را زدم که صدای احسنت از تمام همراهان بلند شد. مقبل الدوله و آجودان حضور و سایرین هم تاخت کردند و گلوله زیادی انداختند اما نزدند. بعد قرار شد که پیاده شویم و به نشانه گلوله بیندازیم. تمام اجزاء حتی سوارهای چگنی پیاده شده به ترتیب تفنگ انداختیم باز هم هیچکدام غیر من نزدند.

الحاصل سوار شدیم و رسیدیم به اردو اما اردو روبروی بستک که یخستان بزرگ است و از زیر یخستان قریب سی سنگ^۲ آب جاریست افتاد و در سر چشمه سوای سرپرده چادر پوش بسیار خوبی برای قبله عالم زده‌اند. برای من هم چادر خوبی زده‌اند. از اردو گذشته رانیدیم برای مرغه‌سر. اما مرغه‌سر: متن زمین چمن، خشک، خرم، پر از گل و گیاه. هوایی دارد مثل هوای بهشت. شکار پرنده هم زیاد دارد. در کناری آفتاب‌گردان زدند. بعد از سیر دور چمن آمدم دم چادر و پیاده شدم. پسر آقلی یک بلدرچین زده بود تقدیم داشت و ناهار حاضر شد. آن دوغی که از ایل‌های بین راه خریده بودیم در وسط سفره گذاشته محمدتقی بیک پیشخدمت ساقی بود و هرکس می‌خواست از او گرفته به سلامت من می‌خوردند.

بعد از ناهار قدری خواندیم و خوابیدم که یک مرتبه صدای قال و مقال بلند شد. وقتی که برخاستم دیدم چهار طرف آفتاب‌گردان را پایین کرده‌اند و مثل لوله آفتابه باران می‌آید و این صداها از نوکرهای بیرون چادر است و اشخاص توی چادر هم مثل

۱. اصل: وهمنی. در ادامه نیز تصحیح شد.

۲. سنگ: واحدی برای نشان دادن مقدار جریان آب که در هر منطقه مقدار و شیوه اندازه‌گیری آن متفاوت است.

(فرهنگ بزرگ‌سخن)

گوسفند به هم چسبیده و صحبت می‌کنند. در این اثنا چای حاضر شد. چند فنجان چای خورده که باران شدیدتر شد. ترسیدم مبادا سیل بیاید و یا آنکه آب زیر چادر بیفتد. اسب خواستم و سوار شدم که باد عظیمی برخاست، که قوه نگاهداری چتر را نداشتم. حاصل پالتوی بارانی پوشیدم و به تاخت آدمم منزل. وقتی که پیاده شدم باران هم بند آمد. چون قدری خسته شده بودم و از چشمم هم آب می‌آمد پنج ساعت خوابیدم و غروب برخاستم دیدم آغاسلیم آمده که قبله عالم مرا احضار فرموده‌اند.

به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و تا ساعت دو از شب گذشته درک فیوضات از فرمایشات شاهانه کردم و قصه گردنه و مرغ‌سر را معروض خاکپای ...^۱ داشتم و مرخص شدم. هوای اینجا بسیار سرد است و لطیف که بایستی لباس زمستانی پوشید. غلام بچه‌ها لباس از یکدیگر کرایه می‌کردند و می‌پوشیدند. در آن وقت یادی از دوستان شهری کرده جای آنها را در آن هوای خوب معتدل خالی کردم. ساعت سه شام خوردم و ساعت چهار خوابیدم.

شنبه بیست و هفتم صبح از خواب برخاستم. امروز اینجا اطراق است اما من در رکاب مبارک می‌روم به چشمه قلقلی. از مرغ‌سر تا چشمه قلقلی یک فرسخ کمتر است. چای و ناهار [و] قلیان حاضر کردند. در این بین جناب امیرشکار و سرکار امین‌الخاقان^۲ و آقارضاقلی فراش خلوت آمدند به دیدن من. با ایشان تعارفی کرده گرم صحبت بودیم که از منزل آجودان‌حضور یک کاسه بزرگ کله‌پاچه برای من هدیه آوردند. قدری از آن با رفقا خوردیم و برخاستم رفتم به منزل جناب اشرف آقای صدراعظم. منزل جناب ایشان در جای باصفای خوبی واقع شده.

خلاصه جناب صدراعظم اظهار کسالت فرمودند. دکتر شیخ‌محمدخان عرض کرد خوبست دواى فرنگی میل بفرمایید بلکه چند دست غی عارض و رفع کسالت بشود. فخرالاطبا^۳ گفت دواى فرنگی برای مملکتی خوب است که با راه‌آهن حرکت کنند نه

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. امین خاقان محمد گروسی (ملیجک اول) پدر ملیجک نویسنده سفرنامه.

۳. میرزا عبدالوهاب فخرالاطبا، طبیب مخصوص ملیجک.

برای این مملکت که یخدان^۱ آدم را سیل می‌برد. در اینجا آتش رشته و سرکه شیره یا سکنجبین با نمک برای غی مناسب است. چون فرمایشات فخرالاطبا تمام شد عنان اختیار ما از دست رفته یک مرتبه بنا کردیم به خندیدن و برخاستم آدمم منزل. جناب امین خلوت، آقای فخرالملک^۲ هم در آنجا بودند. چون زمستان سال [گذشته] فخرالملک در کربلا بودند و از شکارگاه جاجرود اطلاع نداشتند، صحبت شکارهای سال گذشته را برای او کردم. خیلی تحسین کرده.

برخاستم سوار اسب کهر ظل السلطانی شده راندم برای چشمه قلقلی. همه جا از کنار رودخانه راندم که از دور شاه پیدا شد. جلوی حضرت ظل‌اللهی^۳ صف کشیده ایستادیم. موکب تشریف آوردند و از جلوی سوارهای ما رد شدند و اظهار مرحمتی به من فرمودند و در کنار رودخانه پیاده شدند برای ناهار. بعد از صرف ناهار سوار شدند و تشریف فرمای چشمه قلقلی گردیدند. اما چشمه قلقلی: در توی چمن‌زار و جلگه واقع است و از قرار قاعده آبش نباید خوب باشد، ولی قضیه به عکس اتفاق افتاده آبش بسیار خوب آبی است.

در روی چمن بالای سر چشمه آفتاب‌گردان شاه را زدند و قدری در آنجا نشسته که هوا بنا کرد صدا کردن. قبله عالم ترسیدند و برخاستند سوار شدند و راندم رو به^۴ منزل. در بین راه قبله عالم به من فرمودند برو از این ایل‌ها قدری دوغ برای من بخر بیاور.^۵ از شاه جدا شدم و به ایل رسیدم یک خیک دوغ بسیار خوب خریدم و آوردم منزل و بردم به حضور مبارک و تا ساعت دوی از شب گذشته در خدمت شاه بودم و آدمم منزل شام خورده خوابیدم.

[یکشنبه] بیست و هشتم صبح از خواب برخاستم. امروز هم اینجا اطراق است. پاره [آی] بروات و فرامین منشی‌باشی و میرزارضاخان داشتند به خاتم مبارک مزین

۱. یخدان: چمدان

۲. حاج ابوالحسن خان اردلان فرزند قلی‌خان.

۳. اصل: ظل‌اللهی. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۴. اصل: ب.

۵. اصل: بیاورم.

داشتم. حاجی‌امین‌السلطنه و اکبرخان و معزالملک آمدند منزل من و مشغول صحبت بودیم که قبله عالم از سراپرده بیرون آمده و تشریف فرمای سرچشمه شدند. من هم سوار شدم و در سرچشمه شرفیاب خاکپای مبارک شدم و اظهار مرحمتی فرمودند و ناهار هم در آنجا صرف شد. چهار ساعت به غروب مانده آمدم منزل و رفته حمام سر و کله صفا داده بیرون آمدم. بعد از صرف چای آفلی‌بیک و سلیمان که صبح برای شکار رفته بودند یک قطعه تقلی^۱ خوبی زده تقدیم داشته. غروب رفته اندرون و تا ساعت سه در خدمت قبله عالم بودم. آمدم منزل شام خورده خوابیدم.

[دوشنبه] بیست و نهم صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم کوشکک. دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. از راهی که سه روز قبل آمدم راندم. از طرف دست راست دره بزرگی پیدا شد که رودخانه از آن دره جاری بود. این دره به عرض^۲ دویست ذرع می‌شود. در سختی دره که جای باصفایی بود ناهارگاه حرم را زده بودند. از آنجا گذشته افتادیم توی راه و راندم. اما این راه را در سی سال قبل به امر مبارک امیرنظام ساخته و تقریباً بایستی یک صد هزار تومان مخارج این راه شده باشد. به علاوه برای تعمیرات سالیانه هم از دیوان اعلیٰ به طور مقاطعه حکام مبلغی منظور است که همه ساله به مصرف می‌رسد و از این موهبت عظمی تمام رعایا و برایا و کل خلق‌الله ناگزیرند از دعای بقای ذات ملکوتی صفات مقدس روحنا فداه.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید
به کرات و مرات از پیشینیان شنیده شده که هرکس سابق از این راه می‌خواست عبور کند اهل و عیال خود را وداع می‌گفت و همیشه از طرفین کسی جلوی چاروادارها می‌ایستاد که دسته [ای] نگذرد تا دسته [ای] بگذرد. حالا به طوری راه ساخته و پرداخته است که شش نفر سوار پهلوی هم می‌توانند صحبت کنند و بگذرند. چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار! به علاوه در پای گردنه کاروانسرای به امر مبارک ساخته شده که پناه مکاری و ملجأی بیچارگان است. خلاصه آمدم بالای گردنه، بسیار کوه باصفای پر از

۱. تقلی: بره ماده.

۲. اصل: ارض، در ادامه نیز تصحیح شد.

گل و گیاهی بود که این طور کوه کمتر دیده شده. پیاده شدم برای ناهار. با وجود اینکه حالا دویم ماه تابستان است از سردی هوا می‌لرزیدیم. به آن حالت یادی از گرمزده‌گان اهل شهر کردیم و به دعای بقای ذات ملکوتی صفات مترنم و متذکر شدیم.

در همسایگی ما یک لخته بهمنی بود به عرض پنجاه ذرع و به طول چهارصد ذرع. قدری در روی آن بهمن بازی کردیم و سُر خوردیم که ناهار حاضر شد. آمدیم طرف چادر که ابوالقاسم خان، میرزا عباس‌قلی را از روی برف سُر داد و به قد دویست ذرع سرازیر شد و به مرارت زیاد خود را خلاص کرد. بعد از آنکه ما ناهار خوردیم و دست شستیم میرزا عباس‌قلی بالا آمد با حالی خسته و رخساری عرق آلوده. قدری به حالت او خندیدیم و سوار شدیم از بیراهه از وسط گل و گیاه رانندیم رسیدیم به سر تیغه که در وسط آن دره بهمنی بود که قریب هزار ذرع طول و سیصد ذرع عرض داشت و قطر آن اقلاً پنجاه ذرع بود. در آن جا یادی از کسبه بازار ارسی‌دوزها^۱ کردم که یک شاهی می‌دهند و دمی آب یخ می‌خورند. باز سلامت و اقبال و کامرانی حضرت ظل‌اللهی را مسئلت کردم و رانندیم رسیدیم به ته دره. چند خانه وار ایل عرب در کنار راه و رودخانه چادر زده بودند که جوان‌های خوب و زن‌های باعصمت دارند. قدری نان یوخه^۲ از آنها خریدم و رانندیم. اما این رودخانه همه جا زایده رود است. رسیدیم به ایل دیگر از آنها هم قدری دوغ خریدم که میرزا علی‌اصغر پیاده شد و دست کرد یک مشت ماست از تقار ضعیفه برداشت و به رو و ریش میرزا عباس‌قلی مالید و خودش به کناری ایستاده مشغول رقصیدن شد. از این حرکت مضحک خنده زیادی کرده. خواستم بگذریم که باز صدای خنده بلند شد. وقتی که نگاه کردم دیدم میرزا علی‌اصغر میرزا قراقروت را هم به درد میرزا عباس‌قلی گرفتار کرده. خلاصه رانندیم و رسیدیم به اردو.

اما رودخانه در گودی واقع و سراپرده بلند در محل‌های [؟] بسیار خوب قرار گرفته، از منزل ما تا سراپرده دویست قدم فاصله دارد. بسیار جای باصفای خوش هوایی است. چون خیلی راه آمده بودم و قدری کسل شده بودم قدری خوابیدم. یک ساعت به

۱. ارسی‌دوز: دوزنده نوعی کفش چرمی.

۲. نان یوخه: واژه ترکی به معنی نان تنک، کاک.

غروب مانده از خواب برخاستم و تا غروب هم خود را به چای و عصرانه مشغول کردم که آغاسلیم آمد و گفت شاه شما را احضار فرموده. برخاستم و شرفیابی حاصل نمودم و تا یک ساعت هم از شب گذشته درک فیوضات از فرمایشات نمودم و مرخصی حاصل کرده از سراپرده بیرون آمدم و در چادر اعتمادالحرم قدری نشستم و آمدم منزل دیدم پسر آقلی یک کبک دری شکار کرده برای من آورده، انعامی به او داده رفتم منزل مقبل الدوله هم در آنجا شام خوردم و ساعت چهار آمدم منزل خوابیدم.

در راه بلده

[سه شنبه] سلخ محرم الحرام صبح از خواب برخاستم. جناب امین الخاقان آمد دیدن من. در این بین به منشی‌باشی گفتم جواب بعلقه^۱ حضرت اقدس آقای نایب السلطنه را نوشت و قدری شعر مناسب مجلس سیدرضوانی و منشی‌باشی خواندند و دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم. امروز باید برویم بلده، قدری که از منزل گذشتیم در بین گردنه رسیدیم به آغامحمدخان؛ خود و برادرش و میرزایش و جلودارش بودند. با آنها تعارفی کرده گذشتیم. اما راه همه جا سرازیر است [و] عرض دره قریب بیست ذرع است. اطراف تمام کوه‌ها سبز و خرم^۲ و چشمه‌های کوچک بسیار گوارای خوب دارد. با شاهزاده عبدالله میرزا و منشی‌باشی صحبت‌کنان آمدمیم. کم‌کم دره تنگ می‌شود، کوه‌ها سختان شد. به آدم‌ها گفتم از عقب من بیایند. خود جلو افتادم و از بار زیاد که مانع راه بود گذشتیم. منتهای این دره مثل اینکه دستی ساخته باشند آبشارهای بسیار قشنگ دارد، اما یکپارچه کوه‌ها از سنگ است و راه از میان سنگ بریده شده و امکان ندارد کسی از راه خارج شود. در این بین رسیدیم به شاهزاده عزالدوله تعارفی کرده از عقب سر ایشان آمدمیم اما این دره از بلندی کوه همه جای راه سایه است. رسیدیم به «پل» و از شاهزاده جدا شدیم و راندیم تا از دهنه بیرون آمدمیم رسیدیم به جلگه و محل

۱. احتمالاً مقصود رقعہ می‌باشد.

۲. اصل: خورم.

زراعت و دهی که موسوم است به یالو^۱ از بالای سر آبادی یالو رودی جاریست که قریب سی سنگ آب دارد. رودخانه‌های محاذی^۲ یالو به هم می‌خورد و قریب شصت سنگ آب می‌شود.

خلاصه دیدم در کنار رودخانه آفتاب‌گردانی زده‌اند. پرسیدم چادرها از کیست؟ گفتند از فخرالملک و معتضدالسلطنه. زدیم به آب و رسیدیم به چادرها و پیاده شدیم و با فخرالملک، معتضدالسلطنه تعارفی کرده قدری گلولة انداختیم، الحق هم بد انداختیم که هیچ یک از تیرها به نشانه نخورد. ناهار حاضر کرده شد با کباب زیاد. بعد از ناهار قبله عالم تشریف‌فرما شدند و اظهار مرحمتی به من فرموده گذشتند و فرمودند سوار شو بیا، سوار شدم و در التزام رکاب مبارک آمدم تا زیر یالو و کنار رودخانه جای باصفایی به نظر مبارک رسید. در آنجا پیاده شده ناهار خواستند. من چون ناهار خورده بودم مرخصی حاصل کرده، سوار شدم رسیدم به چادر ناهارگاه حاجی خسروخان. با او تعارفی کرده گذشتم رسیدیم به مرچ.

اما مرچ: تا یالو یک فرسخ راه است و اما مرچ جزو یالو است. امامزاده دارد موسوم به امامزاده محمد، سلامی داده گذشتیم. کم‌کم دره تنگ شد و زراعت موقوف گشت که حاصل کاری ده دیگر به نظر آمد اما ده پیدا نیست. من و آجودان‌حضور برای بلدرچین در کنار حاصل‌ها راندم و چیزی نزدیم، راندم رسیدیم به دره کمرود که رودی از آنجا جاری بود که قریب پنجاه سنگ آب از آنجا می‌آمد و دهی که در جلوی رودخانه بود موسوم است به کلیک. امامزاده [ای] دارد موسوم به امامزاده یوسف. زیر ده و امامزاده رودخانه یوش وارد به این رود می‌شود. اینجا دره وسیع و جای زراعت است و بسیار جای باصفای خوبی است. از کنار رودخانه راندم رسیدیم به جائی که خیلی گود بود، به میرزاعباس‌قلی گفتم با اسب برود توی آن گودی، رفت و اسبش به شنا افتاد. از وحشت^۳ او خیلی خندیدیم.

۱. امروزه «یالرود» گفته می‌شود.

۲. اصل: محاضی؛ محاذی به معنی روبرو و مقابل می‌باشد.

۳. اصل: وهشت.

و گذشتیم رسیدیم به دو نفر ماهیگیر که قدری ماهی گرفته بودند. انعامی به آنها داده ماهی‌ها را گرفتم و آمدم منزل سروصورتی صفا داده، قدری خوابیدم یک ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم قدری به اطراف و جوانب نگاه کردم دیدم قصبه بلده روی چادر من واقع است. اما بلده: چند حمام و تکیه و چندین دکان از هر قبیل و چند کاروانسرا دارد و در صحرای آنجا کبک و تیهو زیاد دارد.

خلاصه اعلیحضرت اقدس شهرباری به احضار من مرحمتی فرموده شرفیاب شدم. از تقدیمی‌های خودشان پنج رأس بره به من التفات فرمودند و تا یک ساعت از شب گذشته شرفیاب بودم و مرخصی حاصل کرده آمدم منزل. منشی‌باشی را خواستم و قدری روزنامه نوشتم و ساعت چهار شام خورده، این اشخاص در سر شام بودند آجودان‌حضور، مقبل‌الدوله، منشی‌باشی، آغابشارت، حاجی آقاخان، عبدالله میرزا، صادق‌خان، آغا بشیرخان، آغاعبدالله، حسن‌خان، سرتیپ غلام حسین‌خان‌درویش. بعد از صرف شام خوابیدم.

اطراق در بلده

[چهارشنبه] غره صفراالمظفر امروز اینجا اطراق است. به این ملاحظه دیرتر از هر روزه از خواب برخاستم. چای و ناهار [و] قلیان خورده. باران گرفت و هوا را معطر ساخت. قبله عالم به احضار مفتخرم داشتند. شرفیابی حاصل کرده تا نزدیک ناهار شرفیاب بودم و با معتضدالسلطنه و باشی^۱ آمدم منزل. ناهار حاضر کردند و از کبک دری پلوی بسیار خوبی درست کرده بودند، صرف شد. بعد از ساعتی برخاستم و رفتم دیوانخانه. قدری در آنجا نشستم و برخاستم رفتم منزل جناب صدراعظم. انتظام‌الدوله^۲ و نصرالسلطنه^۳ در آنجا بودند که شاه صدراعظم را خواستند. برخاستم آمدم منزل. باران شدیدی می‌بارید و چون کاری نداشتم قدری خوابیدم و یک ساعت به غروب مانده از

۱. احتمالاً مقصود منشی باشی بوده است.

۲. میرزا عبدالله خان یوشی انتظام‌السلطنه، ابتدا جزو عمله خلوت و سپس از پیشخدمتان ناصرالدین شاه شد. در سال ۱۳۱۰ علاوه بر حکومت مازندران، حکومت استرآباد و ترکمان به وی محول شد.

۳. محمد ولی‌خان تنکابنی نصرالسلطنه (سپهسالار اعظم بعدی) فرزند حبیب‌اله خان.

خواب برخاستم رفتم خدمت قبله عالم و تا غروب شرفیاب بودم و مرخص شدم. رفتم منزل جناب صدراعظم ساعتی هم در آنجا بودم و آمدم منزل. میرزا حسین غلام و حسن خان تارچی را خواستم و مشغول عیش شدم و تمام اجزاء حاضر بودند. بسیار بسیار خوش گذشت. ساعت چهار شام خورده خوابیدم.

[پنج‌شنبه] دوم صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. باران همان طور می‌آید. امروز هم اینجا اطراق است. بعد از ساعتی باران ایستاد. گفتند قبله عالم سوار شدند برای گردش بالای سر سرپرده که باران سر کرد. من رفتم حمام بلغار [؟] خودم کسانی که در حمام هستند: آجودان‌حضور، صادق‌خان، استاد تقی دلاک [و] حسین‌آقا. بعد از ساعتی از حمام بیرون آمدم و ناهار خواستم و صرف نمودم که ملازیرک وارد شد و نقلی از تاریخ فرانسه گفت. اما ملازیرک: آدمی است وسط‌القامه، ریش دسته بنفشه دارد، فرانسه را خوب تکمیل کرده. آنچه در کتاب‌های فرانسه خوانده همه را حفظ نموده، بسیار مرد هوشمندی است. شعر هم خوب می‌گوید، نقاشی هم می‌داند. خلاصه دو نقل گفت یک اشرفی به او چراغ‌اله [؟] دادم و قدری خوابیدم.

یک ساعت به غروب برخاستم دیدم زیر چادر ما چادر جناب معیری را زده‌اند که اسم این جناب ملامحمدگاو است. بسیار مرد بی‌همه چیزی است. هرکس یک مرتبه او را ملاقات کند می‌داند که پایه و مایه او چیست. سابقاً پیش مرحوم معیرالممالک مسخره بود. بعد از فوت او یکی از صیغه‌های معیر را به زنی گرفت و از آن زن دختری به وجود آمد و حالا آن دختر در جزو خادمان حرم جلالت است و به این واسطه این جناب جزو مسافرین اردو است. آشپزی دارد که شب و روز نیم من پخت می‌کند. هم ناظر است و هم پیش‌خدمت و هم فراش و هم خرج بیار و جناب، او را آشپزباشی خطاب می‌کند و گاهی ناظرش می‌گوید و گاهی آبدارباشی خطاب می‌نماید. نایب‌ناظری دارد هادی‌خان کچل. اما هادی‌خان: سابقاً تقلیدچی اسمعیل بزاز بود، بواسطه خلافی معزول و به دست‌آویزی نوکر میرزا علی آوازه‌خوان شد. همین که میرزا علی از حیض انتفاء افتاد مشغول خورده‌کاری گردید. به لحاظ جرم و جنایت در ظاهر از آن کار دست کشید و قمارخانه سرپا کرد و تله بزرگتری برای مردم بیچاره گذاشت. بعضی به دامش مبتلا و برخی از کمند فسادش جستند. به علاوه بسیار فضول

و کثیف و پرچانه هم می‌باشد. نقداً نایب ناظر است و پیاده همراه اردو می‌آید و پیوسته به جناب گاو می‌گوید:

هرچه گویی و هرچه فرمایی سر نیچم از آنکه آقائی
از دیروز صبح تا به حال همه را می‌بارد. راهی که بایستی برویم چون گردنه است و شتر نمی‌تواند از آنجا برود لهذا بارهای شتری از راه یوش حرکت کرد. اما من خیلی میل داشتم که امشب سیلی بیاید و جناب را ببرد. از برکت عرقی که خورده بود سیل نیامد. خلاصه حاجی‌الماس آمد و گفت قبله عالم شما را می‌خواهد. شرفیاب شدم و تا یک ساعت از شب گذشته شرفیاب بودم و آمدم منزل دیدم آجودان‌حضور و منشی‌باشی در آلاچیق نشسته‌اند و صحبت می‌کنند، من هم نشستم و قدری روزنامه نوشتم و ساعت چهار خوابیدم.

عزم حرکت به کجور

جمعه سوم صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم به کجور. هوا ابر است و باران کمی می‌آید. سوار اسب قوچ شده از وسط قصبه بلده با تمام اجزاء رانندیم رسیدیم به درب^۱ عمارتی عالی، پرسیدم این عمارت جدیدالبناء از کیست؟ گفتند مال یکی از نایب‌های کالسکه‌خانه است. قدری تماشا کرده گذشتیم. رسیدیم به دره بالای سر آبادی که دو طرف سختان و در روی سختان دست چپ علامت قلعه بود. رسیدیم به گردنه کوچکی و گذشتیم و میرزارضاقلی خان صدراعظمی را از میان بار و مردم گذراندیم رسیدیم به یک تختی، قدری اسب‌ها را نفس دادیم. امام‌زاده نمودار شد، سلامی داده رد شدیم.

رسیدیم به گردنه بزرگ و افتادیم توی مه که ده ذرع جلوی شخص دیده نمی‌شد. با آنکه گردنه خیلی پیچ‌وخم داشت رسیدیم به سر گردنه. مه برطرف شد و دریا نمودار گشت، جنگل‌ها پیدا شد و جاهای باصفا ملاحظه گردید. سرازیر شدیم رسیدیم به گاوسرائی که به این طور ساخته‌اند؛ زمین را قدری گود می‌کنند و روی آن را با چوب

شیروانی می‌زنند و در آنجا زندگانی می‌کنند. خلاصه رفتن توی اطاق، خالی از تماشا نبود قالب ظروفشان^۱ چوبی است.

آنجائی که شیر گاوها را می‌دوشند این نوع است؛ وسط یک درخت بسیار بزرگی را خالی کرده‌اند و مثل ناودان درست نموده سرش را به خمیره چوبی نصب کرده، گاوها را در توی ناو می‌دوشند و شیرش داخل خمیره می‌گردد و بعد در آنجا مایه می‌زنند و ماست می‌کند و می‌زنند کره‌اش را می‌گیرند و دوغش را قراقروت می‌سازند. میل کردم در آن حوالی ناهار بخورم. چادر آفتاب‌گردان را زدند. گوساله از اهل گاوسرا خریدم و کشتم و مثل شاهان^۲ قدیم دادم او را حضوراً کباب کردند با ناهار خوردیم و یک دو شیشه عکس خودم و اجزاء را عبدالله میرزا برداشت. آغا عبدالله هم قدری شیر و برنج پخت و خورد و سوار شدیم.

چون از راه دور شده بودیم سرازیر شدیم برای راه و رسیدیم به امامزاده شاه ناجر. اما امامزاده شاه ناجر: امامزاده جلیل‌القدر بزرگواریست و سر و روضه دلپسند و بارگاه خیلی خوبی دارد، سلامی داده گذشتیم. رسیدیم به دهر[؟] و صالحان اینجا جلگه شد اطراف همه جا کوه جنگل‌دار است و در پای کوه‌ها دهات واقع شده بسیار دشت خوب و دهات مرغوب دارد. رسیدیم به جای اردو که در آنجا حاجب‌الدوله و یک چادرپوش شاه و چند نفر فراش بودند که تازه می‌خواستند برای شاه پوش بزنند. بیشتر بارهای حرم و اجزاء در توی چمن‌های اردو ریخته بود ولی بدون چادر. از چادرهای حرم‌خانه هم چیزی زده نشده بود. تمام مردم سرگردان بودند و نمی‌دانستند کجا چادر بزنند که حاجب‌الدوله و من جای سراپرده را معین کردیم. کم‌کم مردم بنای چادر زدن را گذاشتند. امروز به عینه مثل روز عاشوراست؛ چند شتر باردار و مبالغی مردم پی سردار در این صحرا حیران و سرگردان می‌باشند. کم‌کم اول پیش‌خانه رسید و چادر من وارد شد. خودم با فراش‌ها و اجزاء کمک کردیم و چادرها را زدیم و قدری استراحت کردیم.

۱. اصل: ظروفشان.

۲. اصل: سحاعان.

گفتند شاه تشریف آوردند. رفتم خدمت شاه دیدم قدری از چادرهای حرم خانه هم زده شده و تا ساعت دو مردم چادر می‌زدند. من تا سه ساعت از شب گذشته خدمت شاه بودم و آمدم منزل. اسامی دهات دوره از این قرار است: ورازان، شاه‌ناجر، صالحان، هزارخال، بدی‌خیل، قمچاق، سریوه، لیکوش، نی‌تل، کنگر، واش‌کن، خاچک، انگاس، انگیل، پی‌چلو، کجور، فیروزکلاعلیا، فیروزکلا سفلا، [و] لاشک. بعد از شام خوابیدم.

اطراق در کجور

شنبه چهارم شهر صفرالمظفر، کجور: صبح از خواب برخاستم. امروز خیال سوار شدن ندارم. آغا عبدالله‌خان را فرستادم تحقیق سواری کند. برگشت و آمد گفت: شاه سوار شدند و تشریف بردند. من هم چون قدری با شاه کار داشتم ناچاراً سوار شدم. نزدیک امامزاده طاهر مطهر رسیدم به قبله عالم و از تیغه سر بالا شد. خلاصه دو قله را طی کردیم در جای باصفائی برای نهار قبله عالم پیاده شدند.

اشخاصی که امروز همراه سوارند از این قرار است: آجودان‌حضور، مقبل‌الدوله، مشهدی علی، قاسم‌خان، فرج‌الله، شعبان‌خان، ابوالقاسم‌خان، حاجی‌آقای سید و دو نفر جلودار. بعد از نهار شاه سوار شدند که بروند پرت آسمان. من هم کارم را درست کرده بودم مرخصی گرفته سرازیر شدم. آمدم منزل دیدم انتظام‌الدوله و نصرالسلطنه پول و بارخانه زیادی فرستاده‌اند، بارخانه‌ها را به آبدار سپردم که فردا منشی‌باشی به اجزاء تقسیم نماید و بعد مشغول روزنامه نوشتن شدم که انتظام‌الدوله و نصرالسلطنه آمدند منزل من. ساعتی نشستند و رفتند که فراش آمد و گفت شاه وارد شده و شما را می‌خواهد. شرفیاب شده تا ساعت دو خدمت شاه بودم مرخص شدم، رفتم منزل جناب صدراعظم دیدم صدراعظم با آجودان مخصوص شطرنج بازی می‌کند. معین‌الدوله و مجدالدوله و حاجی بلال‌خان و آجودان‌حضور در آنجا بودند. قدری در آنجا نشستیم که صاحب دیوان وارد شد با بیان‌الدوله پیش‌کار طهرانش. صاحب دیوان از کرمان تازه وارد شده. از آنجا برخاسته آمدم منزل. مقبل‌الدوله، منشی‌باشی، آغابشارت، میرزا آقاخان، صادق‌خان، حسین‌خان سرتیپ، میرزا عباس‌قلی درویش، میرزا حسین،

حسین‌خان باشی [و] اصغر حاجی‌آله وارد شدند. منشی‌باشی قدری روزنامه نوشت. شام خواستم و بعد از صرف شام خوابیدم.

یکشنبه پنجم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز آنجا اطراق است. قدری صحبت کردیم که ناظم‌الاطباء آمد و اظهار دوستی و یک‌جهتی نمود. از او راحت شده آغا داودخان وارد شد و گفت قبله عالم شما را می‌خواهند. شرفیاب شدم و تا پنج ساعت از دسته گذشته آمدم منزل. بعد از صرف ناهار کاغذ زیادی برای دوستان شهر می‌نوشتیم. در این بین یک لخت برهنه رسید و یک توله ابلقی به دستش، پرسیدم توله را می‌فروشی، گفت بلی پنج‌هزار به او دادم و توله را مراسم [؟] نمودم. دیدم توله کم‌کم چرتی شد تا به حدی که مثل ناخوش سخت به نظر آمد. در این بین رقعه از منصورالحکما رسید گویا روحی بود به تن توله رسید، یک مرتبه تمام کسالت توله برطرف شد و برخاست نشست و اظهار گرسنگی کرد. معلوم گردید که به لحاظ خویشی با منصورالحکما از بوی کاغذ به توله روحی تازه دمیده شد. باری خنده زیادی کردیم و بر اثر رقعه منصور صحبت‌ها نمودیم که آقا رضاعلی وارد شد و گفت شاه مرا به احوال‌پرسی شما فرستاده اظهار دوستی به او کردم. رفت بعد از ساعتی مراجعت کرد و چند عدد رکاب هویزه و دهنه آلفا آورد و گفت اینها را قبله عالم برای شما التفات فرموده‌اند. تشکر زیادی کردم و انعامی به آقارضاعلی دادم رفت. بعد بارخانه‌های دیروزی را به اکبر آبدارباشی فروختم و پولش را منشی‌باشی بین نوکرهای تفنگ تقسیم کرد. خوابیدم. بعد از خواب برخاستم، لباس پوشیدم رفتم خدمت جناب صدراعظم و بعد از ساعتی به خاک پای مبارک مشرف شدم. امشب چون شب عید مولود شاه است آتش‌بازی بدی کردند. آمدم منزل و ساعت چهار شام خوردم و خوابیدم.

۱. میرزا علی‌اکبر خان نقیسی. وی طبیب میرزا حسین‌خان سپهسالار بود و از سال ۱۳۰۱ به بعد در زمره اطبای دربار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قرار گرفت.

از کجور تا کدیر

دوشنبه ششم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم کالچهرود. از اینجا تا کالچهرود یک فرسخ است و تمام راه چمن و محل زراعت است. خلاصه رفتم حمام و بیرون آمدم و در رکاب مبارک سوار شدیم و صحبت کنان راندم تا رسیدیم به منزل حاجب الدوله. بیچاره که برای تعیین یورت^۱ رفته بود و از اسب زمین خورده و دستش شکسته، قبله عالم از راه بنده نوازی در منزل او پیاده شدند و بر سر بالینش نشستند و اظهار مرحمت نمودند و سوار شدند و پیشکش های مجدالدوله و اکبرخان و باشی و نایب و کشیکچی باشی را ضبط فرمودند و سواره تفرج کنان راندم و نزدیک اردو شدیم که یک بچه شوکای بسیار خوبی برای شاه آوردند. خواطر مبارک خرسند^۲ شد. قبله عالم وارد سراپرده و من آمدم منزل. شوکای پیشکشی [را] قبله عالم برای من فرستادند. گفتم که برای شب چلوکباب درست کنند. ناهار حاضر شد. بعد از ناهار با عبدالله میرزا و آغابشارت و منشی باشی و صادق خان صحبت زیادی از هر مقوله کردیم و رفتم خدمت شاه و تا یک ساعت از شب رفته خدمت شاه بودم و آمدم منزل شام خوردم خوابیدم.

سه شنبه هفتم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم کدیر و عصر مراجعت کنیم. چند طغرا فرامین و بروات که جمع شده بود به مهر مهر آثار مبارک مزین داشتیم و از عقب شاه سوار شدیم. اشخاصی که همراه ما سوار شدند از این قرارند: آجودان حضور، مقبل الدوله، منشی باشی، حاجی آغابشارت، عبدالله میرزا، صادق خان، میرزا رضاخان، حاجی لکسید و سیدرضوانی، شعبان خان، آغابشیرخان باشی، قاسم خان، محمدتقی بیگ [و] فرج الله بیگ. من سوار اسب قوچ در جلو و اجزاء از عقب سر من مثل باد از گردنه بالا رفتیم. رسیدیم به جناب صدراعظم تعارفی کرده فرمودند شما تشریف ببرید من از عقب می آیم. ما جلو افتادیم و گذشتم. آن روی گردنه کم کم جنگل زیاد شد و هوا ابر گردید اما نمی بارد. زمین همه جا چمن و سبز و خرم است.

۱. اصل: یورط.

۲. اصل: خورسند.

درختان تنگ یکدیگر نشسته ره آمد شدن بر باد بسته
گویا شیخ سعدی علیه‌الرحمه از این چمن گفته باشد:

روضه‌ماء نهرها سلسال دوحه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله‌های رنگارنگ و آن پر از میوه‌های گوناگون
باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون

گمانم آن است که اگر اندک توجهی در اینجا شود از بادمباد^۱ فرنگ بهتر گردد. خیلی به آنجا هم شباهت دارد. خلاصه سر یک تپه که بهتر از آن در آن اطراف نبود اعلیحضرت شاهنشاهی پیاده شده که مرد شکارچی از اهل مازندران دو قطعه شوکا برای قبله عالم پیشکش آورد. قبله عالم مانند سلیمان تحفه آن شکارچی بی‌سامان را قبول و صحبت زیادی از احوالات و آسایش رعایای فرمودند و بعد فرمودند چه نوع این شوکا را می‌زنی. یک علف سبز برداشت و گذاشت توی دو انگشتش و دهنش به علف چسبانید، صدایی بیرون [آمد]. گفت این صدا صدای شوکاست هر جا بشنود به هوای صدا می‌آید دو قدمی آدم، انعام و مرحمتی به او فرموده مرخص شد. قصیده [ای] که سیدرضوانی در مولود مسعود عرض کرده بود به خاکپای مبارک معروض افتاد، قصیده این است:

به خلاف همه مه جلوه‌گر از برج هنر شد مه چارده اندر ششم ماه صفر
به شب ششم کن ماه شب چارده را جلوه‌گر هیچ ندیده است و نیند دیگر
لیک من دیدم و می‌بینم و می‌گویم فاش گرکس از من نکند این سخنان را باور
به دو صد خرمی و شادی و تبریک و سلام بس عجب‌تر سخنی گویم از این بالاتر
که آفتابی فلک امشب به زمین باد طلوع که به خاک در او سجده برد قرص قمر
آفتابی که گه جلوه او گفت ملک شد عیان نور رخ ظل خدای اکبر
اینست لطف خدا و اینست دین نبوی شاه حرم دل فرخ رخ فرخنده سیر
ناصر دین شد عادل ملک ملک ستان شاه انجم حشم و خسرو خورشید افسر
به فراز علم نصرمن الله عیان آفتابی شده کو ناصر فتح است و ظفر

۱. مقصود شهر «بادن‌بادن» در آلمان است.

که پدر پرورد اینگونه و زاید مادر که بندق رحم مادر در صلب پدر بود شایسته تخت و کلاه و تاج و کمر که آفتاب رخ او شد زپس پرده بدر شیر را آب شدی زهره و چون گشت جگر وی شهشاه قدر قدرت انجم لشکر آرزو هست همه خلق جهان را یکسر می‌شد از میمنت آنهم ششم ماه صفر سخن قند شود هرچه مکرر بهتر سعد اکبر شده هر سیزده ماه صفر تا بود رای شه از مهر فلک روشتر بودش سایه شاهنشاه اسلام به سر از خدمت شاه مرخص شدم رفتم منزل جناب صدراعظم. تغزل مذکور در آنجا هم خوانده شد و ناهار مفصلی خورده گردید. بعد از ناهار رفتم آفتاب‌گردان انتظام‌الدوله با نصرالسلطنه و آغابشیرخان و برادر صدراعظم مشغول طاس‌بازی شدیم و نه بردیم و نه باختیم. بعد از صرف چای و عصرانه سوار شدیم. هوا هم مه شدیدی دارد و باران کمی می‌آید. رسیدیم آن روی گردنه که اردو پیدا بود. دیدم هوا خوب است و باران نمی‌آید. رسیدیم منزل قدری استراحت کردم و رفتم خدمت شاه و تا دو ساعت و نیم^۲ از شب گذشته شرفیاب آستان مقدس بودم و آمدم منزل شام خوردم و خوابیدم.

صبح چهارشنبه هشتم صفرالمظفر از خواب برخاستم. امروز هم اینجا اطراق است. روزنامه‌های روزهای سابق را منشی‌باشی نوشت. دیوانخانه مردانه شد. جناب صدراعظم شرفیاب گردید و با شاه خلوت کردند. بعد از ساعتی من با صدراعظم رفتم و در منزل جناب ایشان ناهار خوردیم و آمدم منزل به منشی‌باشی گفتم باید

پدر پیر فلک یاد ندارد هرگز زآن که در روز ازل آن بت گردون اورنگ بود زبینه تاج و کمر و تخت و کلاه گر چنین نیست چرا پس به شب مولد او لبش از شیر نیالود هنوز از بیمش ای سلیمان فلک حشمت سیاره سپاه ششم ماه صفر چونکه بود مولد تو کاش هر ماه^۱ صفر می‌شد و هر روزه عمر گر شود قافیه در شعر مکرر گو باش در صفر سیزده نحس آمد و در مولد تو دارم امید که تا سعد بود این مولود تا که مداح شه است از دل و جان رضوانی

۱. اصل: مام.

۲. اصل: ساعتیم.

دستخط‌های امتیازات مرا تماماً را تا عصر بنویسی و رفتم حمام. وقتی که از حمام بیرون آمدم بیست و چهار دستخط امتیازات مرا منشی‌باشی نوشت و به او انعامی ندادم و رفتم خدمت شاه و تا دو ساعت از شب گذشته را خدمت شاه بودم. آمدم منزل شام خوردم و خوابیدم.

صبح پنجشنبه نهم صفرالمظفر از خواب برخاستم. امروز خیال دارم در منزل استراحت کنم. قبله عالم هم سوار نمی‌شوند. صبح رفتم خدمت شاه و دستخط‌ها را صحه کردم و بردم خدمت جناب صدراعظم، ایشان هم دستخط‌ها را مزین فرمودند. آمدم منزل و تمام دستخط‌ها را به خاتم مبارک موشح داشتم و منشی‌باشی و میرزارضاخان ثبت کتابچه نمودند. باران شدیدی باریدن گرفت و سیل عظیمی از جلوی منزل ما جاری گردید. بعد از ناهار خوابیدم. یک ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم عصرانه خوردم و شرفیاب خاکپای مبارک گردیدم. یک ساعت هم از شب گذشته آمدم منزل و تا ساعت چهار بیدار بودم. بعد از شام خوابیدم.

همگام با شاه در لب دریا

جمعه دهم صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم لب دریا. می‌گویند راه شش فرسخ است. سوار اسب قوچ شده رانیدیم. رسیدیم به شاهزاده عزالدوله تعارفی کرده گذشتیم. دیشب قاطری از حاجی‌لله خریدم. امروز سوار آن قاطر خواهم شد. رسیدیم به اول جنگل از اسب پیاده شده سوار قاطر شدم. راه سابق اینجا خراب شده برحسب فرمایش اعلیحضرت راهی تازه ساخته‌اند که انشاءالله تعالی سال‌های دراز خراب نخواهد شد و ذکر عابرین جز دعای بقای ذات مقدس چیزی نخواهد بود. کوه‌ها همه سنگی و همه دارای جنگل بسیار کهن سبز و خرم است. عجب‌تر آنکه به قدرت کامله از روی سنگ صاف چون آینه درخت‌های پنجاه ساله و صد ساله رویده باکمال طراوت و خرمی تسبیح خالق خود می‌کنند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است صنعت پروردگار

سطح جنگل سبز و پرگل، درختان دلکش و در هم گفتی که خورده مینا در خاکش ریخته و یا عقد ثریا بر تارکش آویخته. کبک و دراج دست‌بند زده جنگل به این وسعت گویا در عالم کمتر باشد.

زمینش از آسیب خورشید و ماه گزندی نیابد به سال و به ماه جنگل به این گل و صفا در کل عالم یافت نخواهد شد. اما راه در کثرت عبور مال باردار و سایر گل شده و مثل لوله توپ مروارید بخود پیچیده و برای عابرین اندک زحمتی شده. خلاصه از ناهارگاه حرم که در کنار رودخانه و جای باصفایی بود گذشتیم و از سرازیر و سربالایی چند رد شدیم که یک قاطرچی با قاطر قاطری در جلوی ما ایستاده و راه عبور را بسته، جلودار من به او گفت قاطرهایت را رد کن که آقا و همراهانش بگذرند بنا کرد به فحش گفتن. حسن با او دست به یقه شدند که من رسیدم و چند شلاقی به او زدم همین که مرا دید، کرده خود را به عاجزی تسلیم. رسیدیم به مشهدی رضای راه‌ساز که سابقاً نوکر سرکار عایشه خانم بوده و حالا نوکر انتظام‌الدوله است. قد بلند و ریش انبوهی^۱ دارد. بسیار فضول و هتاک^۲ است. ازو هم گذشتیم. اما از اطراف و جوانب چشمه‌های بزرگ و کوچک جاری.

رسیدیم به گردنه[ای] که اگر سنگی از بالا بیفتد در پیچ بیست به سر عابر از آنجا خواهد خورد. تمام اجزاء کم‌کم عقب ماندند. کسی که همراه است منشی‌باشی و نسقچی‌باشی و چند نفر تفنگدار. رسیدیم به جلگه، اما جنگل است. تقریباً یک فرسخی هم در جنگل رانیدیم و رسیدیم به لب دریا و کسی جرأت دخول به دریا را نکرد. اول کسی که به دریا اسب تاخت حاجی‌لله بود. بر ذاتش لعنت کن. کم‌کم جرأت اسب‌ها و آدم‌ها زیاد شد و سواره به دریا زدند. من هم قدری سواره به دریا راندم. یک کشتی بزرگی در وسط دریا لنگر انداخته و چند قایق در روی آب ایستاده. از دریا تا جنگل تقریباً سی ذرع راه است اما دریا کف و جوش زیاد دارد که هر موجش ده ذرع بالا می‌آید و می‌ریزد و صداهای قریب و عجیب می‌کند. آدمم دم چادر و پیاده شدم. من

۱. اصل: عنبوهی.

۲. اصل: حتاک.

با تمام اجزاء لخت شدیم و رفتیم توی دریا، هر وقت موج می‌آمد می‌گریختیم باز داخل در آب می‌شدیم.

خلاصه قریب یک ساعت و نیم در دریا مشغول شنا بودیم. و آمدیم توی چادر ناهار حاضر شد خوردیم و خوابیدم. یک ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم رفتم خدمت شاه و تا یک ساعت و نیم از شب رفته خدمت شاه بودم. آمدم منزل گفتم صندلی‌ها را بردند لب دریا. رفتیم و نشستیم و قدری آجیل خوردیم. و آمدیم توی چادر شام خورده خوابیدم.

شنبه یازدهم صبح از خواب برخاستم. امروز در اینجا اطراق است اما ما سوار می‌شویم به سمت مغرب. قبله عالم هم به سمت مشرق سوار می‌شوند. کسانی که امروز همراه سوار می‌شوند از این قرارند: نسقچی‌باشی، مقبل‌الدوله، آجودان‌حضور، عیسی‌خان، حاجی آقاخان، میرزا آقاخان، عبدالله‌میرزا [و] صادق‌خان [که] خیلی از دریا می‌ترسد. سه ربع فرسخ که رانندیم در توی جنگل زیر درختی چشمه شیرین سرد گوارائی دیده شد. چادر ناهارگاه را در آنجا زدند. ما هم با اجزاء سوای منشی‌باشی و مقبل‌الدوله تماماً لخت شدیم و رفتیم توی دریا. گاهی که موج می‌آمد به قدر چهار ذرع ما را پرت می‌کرد و به خود می‌کشید. گویا این نقطه از تمام نقاط دریا بیشتر موج دارد چرا که موج این نقطه اسب را حرکت می‌دهد.

آدمم چادر ناهار خوردیم و خوابیدم. سه ساعت به غروب مانده برخاستم روزنامه عقب مانده را نوشتم. شاهزاده عبدالله با لباس وارد دریا شد و بیرون آمد و صحبت زیادی کرد که اسباب خنده فراهم آمد. بعد از چای سوار شدیم و چند تیری برای غازه‌های^۱ روی دریا انداختم نخورد. آمدیم منزل. میرزا احمدخان گفت: حبیب‌الله شاطر رفت توی دریا و غرق [شد] در صورتی که مازندرانی بود. خیلی تعجب کردم و گفتم انالله و اناعلیه راجعون.

خلاصه توبه کردم که دیگر به دریا نروم. چون منزل جناب صدراعظم سمت مشرق سراپرده است و راه قدری دور است. سوار شدم و رفتم منزل ایشان. در این بین قبله

۱. اصل: قازهای.

عالم تشریف فرما شدند. با شاه آمدیم طرف سراپرده. آفتاب در توی دریا غروب می کند و از دریا بیرون می آید. خیلی بامزه و تماشایی است. تا ساعت دو خدمت شاه بودم و آمدم منزل ساعتی در لب دریا نشستم و آمدم چادر شام خورده خوابیدم. بعضی از مردم که وارد آب دریا شدند از امراض خلاص گشتند بعضی دیگر مرضشان بروز کرد و تمام تن و بدنشان زخم شد. از آن جمله آجودان حضور و میرزا حسین است.

یکشنبه دوازدهم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز هوای اینجا خیلی گرم است و خیال دارم با شاه سوار بشوم و به جای خنکی بروم که صدای هیاهو بلند شد. وقتی که ملاحظه کردم دیدم سرباز زیادی دست به چوب می روند طرف اردو بازار، به طوری که ممکن نیست از آنها جلوگیری کرد. من و مقبل الدوله سوار شدیم و خود را به اردو بازار رساندیم، دیدیم قاطرچی و سرباز به هم ریخته زد و خورد می کنند. قاطرچی ها من را که دیدند از دعوا دست کشیدند و گریختند. دو نفر از آنها به دست سربازها گرفتار گردید و بیچاره تماشایی ها هم گرفتار سربازها شدند و اردو بازارچی ها فرار برقرار اختیار نمودند که دیدند بنای سنگ باریدن شد. من آمدم طرف منزل و سربازها متفرق گشتند. من رفتم منزل جناب صدراعظم که شرح حال را بگویم، خواب بودند.

از آنجا گذشته از جلوی چادر بهرام خان گذشته آمدم منزل. از کثرت گرما رفتم در چادر و قدری خودم را خنک کردم و سوار شدیم جلوی راه قبله عالم صف کشیدیم که قبله عالم سایه افکن من گردیده با خیل حشم از مقابل سواره و حشم من گذشتند و اظهار مرحمتی بی اندازه فرمودند. بعد از آنکه سه ربع فرسخ گذشتند در کناری از دریا پیاده شدند برای ناهار. من و مجدالدوله و امین حضور و بعضی از پیشخدمت های شاه رفتم در جنگل و ناهار خوردیم. و سوار شدیم که برویم سرچشمه دیروزی که در حقیقت بهشت کنار دریاست. رسیدیم، چادر زدند و قدری استراحت کردم که هوا ابر شد و جنگل خفه گشت. هوای لب دریا از جنگل بهتر شد. آمدم کنار دریا قدری خدمت شاه

۱. اصل: دیدن.

۲. اصل: شدن.

بودم و برای تفرج رفته توی جنگل و قدری گردش گردیدم. دیدم درخت شمشاد زیادی پدیدار شد. چون هر جایی که شمشاد هست بیر هم در آنجا منزل دارد لهذا ترسیدم و مراجعت کردم. وقتی رسیدم معلوم شد قبله عالم هم تشریف برده‌اند. ما هم سوار شدیم و رانیدیم و رسیدیم به منزل. بعد از صرف چای رفته خدمت شاه و تا ساعت سه شرفیاب بودم. آمدم منزل شام خورده خوابیدم.

مراجعت به کجور

دوشنبه سیزدهم صبح از خواب برخاستم. امروز باید مراجعت به کجور بکنیم. از همان راهی که آمدیم لب دریا مراجعت می‌کنم. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان در التزام رکاب مبارک سوار شدیم و رسیدیم به پای گردنه. دیدم کشیکچی‌باشی جلوی بارها را گرفته و راه را خلوت کرده، بدون زحمت مال باردار رانیدیم. متن این جنگل پر از گل و گیاه قاصد سرسبز زیاد دارد اما از بلندی درخت‌ها آسمان پیدا نیست. من سوار اسب عروس هستم گاهی جلو و گاهی عقب با قبله عالم صحبت‌کنان می‌رانیم. مسئله بامزه‌ای^۱ به نظرم آمد برای اسم این اسب. هیچ عروسی در عالم دیده نشده که بتواند یک ساعت بیشتر سواری بدهد، این اسب^۲ ده فرسخ سواری می‌دهد و به هیچ وجه ناله نمی‌کند.

خلاصه حالا که چهار فرسخ طی مسافت کرده‌ایم، چهارهزار ذرع از سطح دریا ارتفاع داریم. در حقیقت مثل دیو تنوره^۳ می‌کشیم و از قعر چاه بیرون می‌آئیم. جنگل قدری سبک شد که آسمان پیداست. سمت و کنار راه حضرت ظل‌الله پیاده شدند برای ناهار. چادر ناهارگاه مرا هم زدند. اشخاصی که امروز در سر ناهار من هستند از این قرارند: پستچی‌باشی و دو پسرش، نسقچی‌باشی، مقبل‌الدوله، سپهد پسر عزت‌الدوله، صادق‌خان، عبدالله‌میرزا، میرزا آقاخان، عیسی‌خان، منشی‌باشی، سید رضوانی [و]

۱. اصل: بامزنی.

۲. اصل: است.

۳. اصل: طنوره.

دبیرحضور. بعد از صرف ناهار سوار اسب عروس شده رو به قبله راندم و از هوای کثیف گذشتیم و به هواهای خوب رسیدیم. بدهتا سیدرضوانی این شعر را خواند:

تبارک الله از این جنگل بهشت نشان که هست روح فرا همچو روضه رضوان
 خلاصه رسیدیم به جای اردوی سابق و اثری از اردو ندیدیم و رسیدیم به چادر حاجب الدوله پیاده شدم و احوال پرسی نمودم. بحمدالله تعالی احوالش بهتر شده است. بعد از ساعتی سوار شدم و آمدم منزل و خوابیدم. سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم رفتم حمام. استاد تقی و حسین خان فرنگی هم بودند. آجودان حضور هم آمد و لخت شد. در این بین شاه تشریف فرما شدند و از جلوی چادر من گذشتند و احتساب الملک را به احوال پرسی من فرستادند. به وجود مبارک دعا گفتم و نیم ساعت به غروب مانده از حمام بیرون آمدم و رفتم خدمت شاه تا ساعت دو خدمت شاه بودم. آمدم منزل حضرت صدارت. ساعتی در آنجا نشسته. آمدم منزل، منشی باشی را خواستم و روزنامه امروز را نوشتم و ساعت چهار خوابیدم.

سه شبه چهاردهم صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. سه شب اینجا اطراق است. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان رفتم خدمت قبله عالم روحنا فداه و مدت ها درک زیارت خاکپای مبارک را می کردم که دیوانخانه مردانه شد و خلوت گردید. من با عبدالحمیدخان آمدم منزل و ناهار خوردیم که برادر نایب ناظر هاشم خان آمد و گفت من یک خرگوش در این حوالی^۱ خوابانیده ام بیائید و بزنید و اگر تشریف نمی آورید مقرر دارید تازی ها را ببریم و خرگوش را بگیریم. گفتم ببر. رفت و کاری نکرد و برگشت. چون هوای اینجاها مرطوبی است به شیرینی میل کردم و اسباب قرص درست کنی حضوراً فراهم ساختند و قدری قرص ریختند و خوردیم و خوابیدم. دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم رفتم حمام. و از حمام بیرون آمدم دیدم انتظام الدوله به دیدن من آمده و مرا وعده خواسته که فردا به سر سان سواره جمعی ایشان حاضر شوم. اجابت فرمایش مشارالیه کردم. برخاستند و رفتند. من هم برخاستم و به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و با قبله عالم صحبت کنان از سراپرده بیرون رفتم و به فراز کوه سبز

۱. اصل: هوالی.

بالای سرپرده شدیم و تا ساعت دو در آن جای مرتفع خوش هوا بودیم و با قبله عالم وارد سرپرده شدیم و آمدم منزل نسقچی باشی. قدری در آنجا نشستیم و برخاستم آمدم منزل جناب امین خلوت. چون جمعیت زیادی در آنجا بود وارد نشدم و آمدم منزل آجودان مخصوص؛ قدری او را ترساندم و رفتم توی چادر ایشان آجیل و تنقلات حاضر بود قدری از آنها خورده، برخاستم آمدم منزل و خوابیدم.

چهارشنبه پانزدهم دو ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم. امروز باید برویم برای سان سواره جمعی انتظام الدوله. سواره مازندران از این قرار است: کرد ترک عبدالملکی، خواجهوند...^۱ کرد و ترک در ساری می‌نشینند. عبدالملکی و خواجهوند در اینجا و کلاردشت و سایر منزل دارند. از قرار مذکور این طایفه را آقامحمدخان مغفور از گروس کوچانیده و به این صفحات^۲ منزل داده. خلاصه در التزام رکاب مبارک سوار شدیم و رسید به اول سوارها که صف کشیده بودند. حضرت ظل‌اللهی روحانفاده به هر یک از صاحبان منصب و سایر اظهار مرحمتی فرموده گذشته و تحسین زیادی به انتظام الدوله فرمودند. من با علی‌خان آمدم طرف منزل، دیروز آقلی یک قطعه شوکا شکار کرده بود، امروز او را چلوکباب کرده‌اند بسیار هم خوب درست نموده‌اند. بعد از صرف ناهار خوابیدم و دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم. چای و عصرانه خوردم که حضرت ظل‌اللهی نزول اجلال فرمودند. شرفیابی حاصل کردم و تا ساعت چهار شرفیاب بودم و آمدم منزل شام خورده خوابیدم.

در آستانکرد

پنجشنبه شانزده شهر صفرالمظفر سردسته از خواب برخاستم. امروز باید برویم اسان‌کرو^۳ اما من در اینجا ناهار می‌خورم و بعد از ناهار سوار می‌شوم. نقداً جماعتی از اجزاء خودم در منزل حاضرند و مشغول صحبت هستم. امروز صبح آجودان‌حضور و

۱. چند کلمه محو شده است.

۲. اصل: صفحات.

۳. امروزه «استانکرد» گفته می‌شود.

حاجی خسروخان بختیاری رفتند پرت اسبان. دو قرقاول آجودان حضور و یک کبک چیل حاجی خسروخان زده باکمال خستگی وارد شدند. القصه رفتم حمام و بیرون آمدم ناهار خوردم و با همراهان سوار شدم اما حاجی خسروخان درصدد آنست که هنری بکند گاهی قیقاج گلوله می اندازد و نمی زند، گاهی هم می زند. خلاصه چند تیر گلوله سر تاخت انداختم که حاجی خسروخان را مات و متحیرش کردم که بدون تملق و بیانی دست مرا بوسید و آفرین گفت.

اینجاها همه جا مرتع و محل زراعت و بسیار جای باصفای خوبی است که اگر زمین ها را شیار نکند چمن بسیار خوبی می شود. کوه های اطراف و جوانب همه جنگل و سبز است. رسیدیم به پای گردنه کوچکی و هوا بنا کرد باریدن. حاجی خسروخان گفت: اگر باران به من بخورد ناخوش خواهم شد مرا مرخص فرمائید. تعارفی کرده عبایش به سر کشید و رفت. من آمدم به سر گردنه دیدم حضرت ظل الهی هم برای ناهار کله کوه را باشکوه فرموده اند. به زیارت خاکپای مبارک مایل و از مرحام کامله محظوظ و مرخص شدم و سرازیر گردیدم. دیدم جماعتی از اهل «پول» گاو و گوسفند زیادی برای قربانی حاضر کرده اند و حسن خان سرتیپ خواجهوند با ریش انبوه و قد بلند و کلاه بزرگ جلوی آنها ایستاده منتظر شرفیابی است. به من تعظیم و تکریم کردند و اظهار لطفی کردم و گذشتم و از ناظر خیار خواستم، به علاوه ندادن درشتی هم کرد که مگر روزی چقدر پول عصرانه به من می دهید که آنقدر خرده^۱ فرمایش می کنید! بسیار بسیار اوقاتم تلخ شد و حرفی نزدم. آمدم منزل اکبر را خواستم و به قدری که تصویر داشت او را چوب زدم. همین روز هم عصرانه دو رنگ علاوه شد و هم هندوانه دو تا شد. اکبر را سپردم فراشباشی حبس کرد و صحبت متفرقه شد. بهتر از همه آن دیدم که منشی باشی را بخوام و روزنامه بنویسم. او را خواستم و تا غروب روزنامه نوشتم و رفتم اندرون و تا ساعت سه شرفیاب بودم و آمدم منزل شام نخورده خوابیدم.

جمعه هفدهم^۱ شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز اینجا اطراق است اما در رکاب مبارک سوار می‌شوم می‌رویم ایل و اشم. ایل و اشم مرتعه سرادین کلا است و بسیار جای باصفای خوبی است. بعد از ناهار [و] قلیان بنابر احضار شرفیاب خاکپای مبارک شدم و در رکاب مبارک سوار اسب خواجه شدم و از راه دشت نظیر^۲ راندم برای ایل و اشم. در کنار رودخانه چند ده و چند آسیاب ملاحظه شد. بسیار دره باصفای خوبی است. رسیدیم به دو خانه‌وار که قدری خیار و قدری ارزن کاشته بودند و گمان می‌کردند که نعمت همین است که آنها دارند و خیلی خوشحال بودند.

ای نفس اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری قدری از خیار آنها خریدم و از آب چشمه آنها که بهترین چشمه‌های دنیا بود آب خوردم و راندم و جلوی شاه افتادم و از چند دماغه گذشتم و رسیدیم به سرادین کلا که قریب شصت خانه‌وار و دو محله است. جمعیتی برای تماشا حاضر شده بودند. خلاصه از آنجا گذشته رسیدیم به ایل و اشم. چشمه‌ایی دارد که با آب حیات برابری می‌کند. مرتع‌ایست که ایجاد کن مراتع بهتر از آن نقطه در صفحه عالم امکان ایجاد نکرده. دور این محوطه^۳ جنگل، وسط سبز و خرم، هوایش در کمال صحت و اعتدال، آنچه از طراوت^۴ و صفای آنجا بنویسم اندکی بیش نگفتم هنوز از بسیار.

به علاوه مشرف به اردو هم بود و تمام کوه‌های اطراف را او سر بود. بعد از تفریح دماغ در کنار چشمه‌ای ناهار گسترده. کسانی که در سر ناهارند از این قرارند: آجودان‌حضور، مقبل‌الدوله، آغابشارت‌خان، عیسی‌خان، عبدالله‌میرزا [و] حاجی‌آله. اما حاجی‌آله حق داشت که در کوه‌ها باشد اما حق نداشت در اینجا باشد زیرا که اینجا جای ملانک و فرشتگان و او از این دو رتبه دور است.

القصة عبدالله میرزا صحبت فرنگ و بی‌پولی‌های خودش را مذکور و تعدیات میرزا احمد عکاس را معروض می‌داشت و تقریباً دو ساعت شرح حال خود را قصه کرد.

۱. اصل: بیست و هفتم.

۲. اصل: دشت نذیر

۳. اصل: محوطه

۴. اصل: تراوت

خداوند این‌طور فرنگ نصیب هیچ مسلمان نکند. از صحبت شاهزاده کسل شدم و دو ساعتی خوابیدم و برخاستم شرفیاب خاکپای مبارک شدم و تمجیدی از عبدالله‌میرزا کردم و عبدالله‌میرزا یک عکس اجماعی از شاه و سایرین برداشتند و سوار شدیم و نیم‌ساعت از شب گذشته وارد اردو گردیدیم. رفته توی آلاچیق و منشی‌باشی را خواستم و روزنامه امروز را نوشتم و ساعت چهار شام خورده خوابیدم.

به سوی میخساز^۱

شنبه هجدهم شهر صفرالمظفر امروز باید برویم به میخساز. با تمام همراهان سوار شدیم رسیدیم به یک تختی و با مقبل‌الدوله بنا کردیم تفنگ انداختن. در این بین معتمدالسلطنه و ملازیرک و کرم‌خان رسیدند، آنها هم قدری تفنگ انداختند اما نزدند. اتفاقاً کسی که خوب تفنگ انداخت حسین‌خان فرنگی بود. طرف مغرب دهی بود موسوم به ولی‌آباد قریب شصت خانه‌وار دارد، از آنجا گذشته رسیدیم به لرگان که قریب یک صد خانه‌وار دارد. قدری که آمدیم صحرا و دشت تمام شد وارد دره وسیعی شدیم و رسیدیم به کلاغان که قریب بیست خانه‌وار دارد. از آنجا گذشته رسیدیم به خوش و رفته بالای سرخوش در زمین چمنی که دورش را چپر کرده بودند اسب‌ها را از روی چپر پراندیم. اسب کسی که خوب پرید اسب من، اسب مقبل‌الدوله [و] اسب منشی‌باشی. خلاصه در چمن افتادیم برای ناهار. بالای سر چادر ما دو ده است یکی اطاق‌سرا دیگری زانوسب^۲ هرکدام قریب سی خانه‌وار دارد.

ناهار حاضر شد بعد از صرف ناهار ملازیرک تاریخ لویی چهاردهم را قصه کرد و قدری استراحت کردم و برخاستم دیدم قبله عالم تشریف‌فرما و از بالای چادر آفتاب‌گردان من می‌گذرند. سوار شدم و به زیارت خاکپای مبارک نائل گشتم و مراجعت به چادر نمودم که محمدتقی بیگ آمد و گفت یک دسته مطرب تورمانی در اینجا هستند اگر میل دارید بیایند قدری بزنند. گفتم بیایند. آمدند. اولاً سازشان سرنا

۱. امروزه به چهار آبادی کندلوس، گیل‌کلا، میرکلا و پیده، میخساز گفته می‌شود.

۲. امروزه «زانوس» تلفظ می‌شود.

بود و از گلوی قلیان کدو درست کرده بودند. دایره آنها از چوب جنگلی و پوست گاو و چند جایش پاره شده بود و با قاطمه^۱ بسته بودند. دو تا رقص داشتند یکی بزرگ و دیگری کوچک، یکی به سن سی سال و دیگری دوازده سال داشت. یک شلیته^۲ قرمز بلند عوض چهل بند پوشیده و رویش هم شال بسته با وجود صورت سیاه کثیف و قد بلند می‌رقصید، یکدستش زنگ داشت و دست دیگرش نداشت اما رقص کودک شلیته قرمز داشت اما زنگ نداشت با پای برهنه مشغول رقص شدند و این شعر بداهتاً بنظر آمد:

با وجود کثافت بشره^۳ مرده‌شور برده لغوه هم دارد
 پیرمردی تقلیدچی داشتند بسیار بامزه به سن هشتاد، گاهی با رقص‌ها می‌رقصید و گاهی اداهای مختلف می‌کرد و خیلی شبیه به امیرنظام بود که اگر لباس امیرنظام به تن او بود هیچ کس او را با امیرنظام تفاوت نمی‌داد. خلاصه دست‌کش‌های آغابشارت را به او بخشیدم و انعامی به آنها دادم که آقایوسف آمد و گفت حسب‌الامر بایستی عکس شما و اجزاء را بردارم. اجزاء و پیرمرد و رقص‌ها را ترتیب دادم و عکس برداشت و رقص‌ها را هم مرخص کردم و بنای تفنگ انداختن شد. یک سیبی روی سنگی گذاشتند، تمام اجزاء و خودم هرچه تفنگ انداختیم نخورد. منشی‌باشی گفت یک تیر هم بدهید من بیاندام. گفتم تو چطور می‌توانی تفنگ بیندازی! گفت من در تفنگ انداختن یدی طولاً دارم. خلاصه تفنگی گرفت و چنان زد که اثری از سیب باقی نماند. خیلی اسباب حیرت شد. بعد گفتم کلاهی بردند و به روی همان سنگ گذاشتند و باز تفنگ زیادی انداختیم و نزدیک. منشی‌باشی گفت اگر یک تفنگ به من بدهید کلاه را می‌زنم و شما را خلاص می‌کنم. برای آنکه معلوم شود تیر او اتفاقی بود تفنگی به او دادم گرفت و انداخت و کلاه را گلوله پاره‌پاره کرد، به مناسبت گفتم:

گاه باشد که کودکی نسادان
 به غلط بر هدف زند تیری

۱. قاطمه: واژه ترکی به معنای رسن از جنس مو.

۲. شلیته: نوعی از شلوار است.

۳. بشره: بخش سطحی پوست بدن انسان.

برخاستم و سوار شدیم و رسیدیم به میخ‌ساز. اما میخ‌ساز آبادی بزرگی است که در دو سمت رودخانه افتاده و قریب یک صد خانه‌وار است. از وسط آبادی گذشتم و رسیدیم به اردو، اما اردو قریب یک میدان بالای میخ‌ساز در جای بسیار خوبی واقع شده و منزل من از تمام منزل‌ها بهتر واقع شده، بسیار جای باصفای خوش منظری است. جلوی چادر صندلی گذاشتند نشستیم. صاحب‌جمع به دیدن من آمد. در این بین یک خرگوش از جلوی چادر من گریخت تا های‌های کردیم خورد به نخجیر و عقب افتاد و برخاست و رفت. هرچه از عقب او تازی انداختم پیدا نشد. رفتم خدمت حضرت‌ظل‌الله و تا ساعت دو شرفیاب بودم. آمدم منزل شام نخورده خوابیدم.

اطراق در میخ‌ساز

یکشنبه نوزدهم صفرالمظفر یک ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم. در اینجا سه شب اطراق است. جمعی متفق شده‌اند که کلاه آغابشیرخان را خورد کنند؛ از آن جمله مقبل‌الدوله، منشی‌باشی، صادق‌خان، عبدالله‌میرزا، آقاخان [و] آغابشارت هستند که کلاه آنها را خورد کرده و آنها درصدد تلافی هستند که آغابشیرخان وارد شد و به قانون هر روزه به جای خودش نشست و بنا کرد افاده کردن که منشی‌باشی از جای خود برخاست و زد توی کلاه آغابشیرخان که کلاه از سرش افتاد. مقبل‌الدوله پایش را بلند کرد که بزند توی کلاه، آغابشیرخان کلاه را برداشت. منشی‌باشی کلاه را به زور از او گرفت و خواست خرد^۱ کند که بنا کرد قسم دادن و منشی‌باشی را از آن کار بازداشت. مقبل‌الدوله پرخاش کرد او را هم به قسم و آیه آرام کرد. سایرین هم متابعت کردند و قسم خورد و عهد کرد که تا شهرستانک به کلاه‌ها^۲ بی‌احترامی نکنند. خیلی اسباب خنده شد. رفتم خدمت شاه و ساعتی شرفیاب بودم. آمدم منزل ناهار خوردم و چند طغرا فرامین و بروات را به خاتم مبارک مزین داشتم و قدری خربزه^۳ که تا امروز

۱. اصل: خورد.

۲. اصل: کلاها

۳. اصل: خربوزه

نخورده بودم و نوبر بود خوردم. و رفتم خدمت حضرت ظل‌اللهی و دو ساعت از شب رفته آمدم در چادر مهر قدری در آنجا نشستم و شام هم در آنجا خوردم که یک بسته پاکت از طهران رسید؛ آنها را خواندم و جواب فحش‌آمیز برای یوسف‌خان و معتصم‌الملک و ابوالقاسم بیک نوشتم و برخاستم رفتم منزل خوابیدم.

دوشنبه بیست شهر صفر صبح از خواب برخاستم. امروز هم در میخ‌ساز اطراق است. اما قبله عالم سوار می‌شوند ولی من سوار نمی‌شوم خیال دارم حمام بروم. جناب امین‌خلوت و باشی و معتضد‌الملک و دبیر‌حضور و علی‌آقا آمدند منزل من. با آنها گرم صحبت بودیم که بارخانه هندوانه و سایر از طرف نصرالسلطنه برای من آوردند. قدری از آنها خورده شد. قبله عالم هم سوار شدند آقایان هم رفتند. من هم رفتم حمام. مقبل‌الدوله و آجودان‌حضور و عبدالله‌میرزا و آغابشارت و استاد تقی دلاک هم آمدند حمام. بعد از ساعتی بیرون آمدم و ناهار خوردم و بعد از ناهار چند تیر گلوله انداختم و منشی‌باشی را خواستم و کاغذ زیادی برای دوستان شهری نوشتم و پانصد ششصد بروات به خاتم مبارک مزین داشتم و خوابیدم. دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم و این اشعار سیدرضوانی را به منشی‌باشی گفتم در روزنامه بنویسد.

در مدح حضرت ظل‌اللهی عرض کرده:

بر ابروان که وسمه بدین سان کشیده‌ای]	بر کعبه الصنیم خط بطلان کشیده‌ای]
نقاش نقش ابروی جانانه کرده‌ای]	الحق کمان رستم دستان کشیده‌ای]
ای سلسه دانم از چه چنین ریش گشته‌ای]	بس انتظار تاوک پیکان کشیده‌ای]
در لعل نوشت آب بقاست و گوئیا	این آب را زچاه زنخدان کشیده‌ای]
گرد لب تو سبزه خط هر که دید گفت	از سبزه پل به چشمه حیوان کشیده‌ای]
یک خلق را به مژه خون ریز خسته	یک جمع را به زلف پریشان کشیده‌ای]
روز وصال با خم زلفش دلا بگوی	هر محتی که در شب هجران کشیده‌ای]
نوشیروان کشور حسنی ولی ز زلف	زنجیر عدل خسرو ایران کشیده‌ای]
فرخنده فال ناصر دین شاه جم خدم	کش یار لطف وجود فراوان کشیده‌ای]

هم مدحت وی از همه افزون سروده[ای] هم منت وی از دل و از جان کشیده[ای]
 از فیض مدح شاه فراوان بود گهر از بس به رشته گوهر غلطان کشیده[ای]
 رضوانیا مدح شهنشه نوشته[ای] بر صفحه نقش روضه رضوان کشیده[ای]
 بعد چند عکس جورواجور انداختم. در این بین قبله عالم آمدند و از جلوی چادر
 من گذشتند و ساعتی نگذشت که حاجی آقا ربیع آمد و گفت شاه شما را احضار
 فرموده. به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و تا ساعت دو شرفیاب بودم. آمدم منزل
 شام خورده خوابیدم.

حرکت به سوی نسن

سه‌شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر امروز باید برویم نسن. دو راه دارد؛ یکی
 شاهراه است و دیگری از دره بالا رو به قبله است. اما من نه از این راه می‌رویم و نه از
 آن. از روی تیغه‌ای که میان این دو راه است به نوبت بالا شدیم و کوره راهی را گرفتم و
 راندم. قدری که آمدیم راه تمام شد. معلوم گردید این راه برای کوره ذغالی^۱ بوده و
 نمی‌توانیم برگردیم. ناچاراً از آن جنگل به آن سختی راندم دیگر خودم نتوانستم جلو
 بروم. آقلی و سلیمان را جلو فرستادم آنها با قمه شاخ‌ها را می‌زدند و من و همراهان از
 عقب می‌رفتیم. تقریباً یک فرسخ را به این‌طور آمدیم. راهی پیدا کردیم و راندم
 رسیدیم به سر تیغه که تمام کوه‌ها در زیرپای ما بود و تمام کوه‌ها سبز و خرم و گل‌های
 رنگارنگ. معلوم شد اینجا مرتع میخ‌ساز است. چند رأس مادیان و گاو در آنجاها
 مشغول چرا بودند و بسیار جای باصفایی بود.

زیر درختی فرش انداختند و ناهار حاضر کرده. بعد از صرف ناهار با نسقچی‌باشی و
 مقبل‌الدوله و حاجی آقا و شاهزاده عبدالله‌میرزا و میرزا آقاخان و سایر بچه‌ها راندم. هوا
 را به طوری مه گرفت که جلوی خودمان را نمی‌دیدیم. کم‌کم به راه رسیدیم و سوار
 قاطر شدم و سرازیر گردیدم رسیدیم به صادق‌خان که از توی راه یواش یواش می‌آمد.

از نرمانی سرازیر شدیم صادق‌خان نتوانست سرازیر سواره بیاید. پیاده شد و نشست و بنا کرد سر^۱ خوردن. خیلی اسباب خنده گردید. رسیدیم به رودخانه، دست و پای مال‌ها را شستیم و سوار شدیم رسیدیم به یک زمین اسپرس^۲، مال‌ها را در آنجا رها کردیم. خودمان هم قدری هندوانه خوردیم و سوار شدیم رسیدیم به اول اردو، به دهی که قریب سی‌خانه‌وار داشت. خانه‌های^۳ اینجا مثل خانه‌های لواسانات و سایر است. روی بامش خاک می‌ریزند و دیوارهایش خشت و گل است.

خلاصه رسیدیم به اردو. چادر ما را در کنار رودی زده‌اند که تقریباً حالا یک سنگ آب دارد. بین منزل ما و سراپرده دماغه‌ایست که بیست ذرع ارتفاع دارد که آغابشارت رسید و گفت قبله عالم خیلی احوال شما را پرسیدند و نمی‌دانستند که شما از کجا تشریف آورده‌اید. در حقیقت ما از بد راهی آمدیم. عصرانه و چای خورده قدری روزنامه نوشتیم و رفتیم خدمت شاه و یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل. شاهزاده عبدالله میرزا را اذن دادم که برود شهرستانک و برود طهران. میرزا حسن هم که ناخوش بود همراه او فرستادم و بعد از شام خوابیدم.

اطراق در نسن

چهارشنبه بیست و دوم شهر صفرالمظفر امروز اینجا اطراق است. بعد از صرف ناهار [و] قلیان به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و آمدم منزل ناهار خوردم. در این بین ملازیرک آمد و قدری از قصه‌های رمان فرانسه گفت و با مداد یک اسب و سوار کشید. در حقیقت بسیار مرد آگاه هوشمند زیرکی است. قدری خوابیدم و برخاستم دیدم آدم‌های حاجی‌لله قدری میوه هدیه آورده‌اند که سیدرضوانی رسید و این تغزل را انشاء کرد:

۱. اصل: صر

۲. اسپرس: قسمی گیاه برای علیق ستور و آن غیر از یونجه است.

۳. اصل: خانهای. در ادامه نیز تصحیح شد.

عزیز مصر جلال عزیز سلطان بود
 که با منش هر زمان لطف فراوان بود
 ذلیل و افتاده‌اش رستم دستان بود
 هزار چندین بود هزار چندان بود
 از آنکه هر کار سخت در برش آسان بود
 زکرده خویشتن بسی پشیمان بود
 کفش به گاه سخا ریزش باران بود
 زحمت و عز و جاه ملک سلیمان بود
 طبع گهر زای او روضه رضوان بود

آنکه به رضوانش لطف فراوان بود
 خدا اگر فرصتش دهد کند نصرتی
 که سواری اگر تفنگ گیرد بدست
 نسبت جودش اگر به حاتم طی دهند
 سخت نباشد برش حاجت افتاده‌گان
 هر آنکه بر لطف او نداشت چشم امید
 دلش به گاه عطا بود چو بحر محیط
 ایسا عزیزالوجود ترا بزیر نگین
 تا شده رضوانیت مدح سرا در جهان

بحمدالله تعالی تا دو ساعت به غروب مانده در کمال خوش گذرانیدیم. بعد رفتیم خدمت حضرت صدارت یک ساعت و نیم هم در آنجا بودم و شرفیاب خاکپای مبارک گردیدم. چند قطعه ابابیل^۱ در سراپرده می‌پزدند اعلیحضرت تفنگ خواستند که از آنها بزنند. تفنگ حاضر شد و به تیر اول یکی از آنها را زدند. در حقیقت امتحان تفنگچی زدن ابابیل است. زیاده از حد آفرین و دعا گفتم و آمدم بیرون و قصه را برای سیدرضوانی نقل کردم. بداهتاً این رباعی را گفت:

مرغی که شها ز تیر تو بی پر شد
 پرواز وی از فرشته بالاتر شد
 دوشینه پرستو که ز تیر تو فتاد
 مشهور به سیمرغ همایون فر شد

رباعی را معروض خاکپای مبارک داشتم و خواطر مبارک را خوشنود نمودم و آمدم منزل. قدری پشت چادرها فال گوش رفتم، دیدم پاره [ای] چادرها متفرقه صحبت می‌کنند و بعضی‌ها بازی می‌کنند. از آن جمله میرزا علی اصغر با آدم آغا بشارت‌خان گنجفه بازی^۲ می‌کردند. میرزا علی اصغر هر وقت می‌برد درشتی می‌کرد و هر وقت می‌باخت قربان صدقه می‌رفت. خلاصه تیاتری بود. محمد آقا هم آبگوشتی برای آنها

۱. ابابیل: پرستو، چلچله.

۲. گنجفه بازی: نوعی بازی با ورق.

پخته بود که یک وجب رویش روغن داشت. از آنجا گذشتم رفتم در چادر میرزا احمدخان، دیدم حالتش دگرگون است. رخت‌هایش را برداشتم و بردم. بعد از آنکه خیلی عقب رخت‌هایش گشت و توبه کرد که دیگر بی‌اعتدالی نکند، لباسهایش را دادم و آمدم منزل خوابیدم.

حرکت به سوی کندوان

پنجشنبه بیست و سوم شهر صفرالمظفر امروز بایستی برویم کندوان. در یورت^۱ امیرشکاری سراپرده زده شده. لباس پوشیدم و سوار اسب ابیه شدم و از وسط دره سمت مغرب راندم و رسیدیم به گردنه. در پای گردنه چادر سفیدی مال ایل‌بیگی ایلات زده شده. قدری دوغ از اینجا درخواستم و خوردم. دیدم جمعی مشغول شیر دوشیدن و دو نفر به کناری ایستاده که سبیل آنها مثل دو پاچه گوسفند بود. گویا آن طور سبیل در عالم دیده نشده باشد. آمدند پیش من و اظهار حیاتی کردند. من و تمام اجزاء از سبیل آن دو برادر عبرت گرفتیم و راندم آمدم بالای گردنه. کوه‌های برفی طالقان نمودار گشت. قدری تماشای کوه‌ها را کردیم و سرازیر شدیم. در کمر گردنه که چمنی پر آب و علف بود سرتیپ سواره خواجه‌وند دیده شد. رسیدیم به قعر دره و رودخانه کم‌کم دره وسیع شد و باصفا گردید. رسیدیم به فخرالملک، قوش فخرالملک کبکی را بند زده بود. کبک را گرفتم دیدم فجعه^۲ خواهد کرد. لهذا کبک را تعارف کردم، گرفت اما دوباره تقدیم من کرد.

خلاصه از قاطر پیاده شدم و سوار اسب کوچ گردیدم و سوارها را مرتب ساختم و راندم و رسیدیم به اعتمادالحرم که با حرم می‌رفت. آغا عبدالله‌خان کبک را رسانید و اعتماد را ممنون داشت. جلوی دره کمریان^۳ پیاده شدم برای ناهار. یک بوته را در کنار قله نشانه کردیم و بنا کردیم تفنگ انداختن. هرچه انداختم زدم. باز منشی‌باشی گفت

۱. اصل: یورط.

۲. فجاءه: سکنه کردن، به طور ناگهانی مردن

۳. امروزه «کمرین» گفته می‌شود.

که یک تیر هم بدهید من بزنم. دادم فراول رفت و چنان زد که از همه ما بهتر زد. در این بین قبله عالم تشریف‌فرما شدند و در بالای دره [ای] که ما چادر زده‌ایم تشریف بردند. جناب امین‌الخاقان هم آمدند پیش من. ایشان هم چند تیری انداختند اما نزدند. من تفنگ ده تیره ایشان را گرفتم که یک تیر بیندازم هر ده تیرش را انداختم. می خواست تفنگ را از من بگیرد در رفتم و تفنگ را ندادم تا هر ده تیرش را انداختم. خیلی مزه خوبی کردم که تمام اجزاء حتی خود جناب امین‌الخاقان هم خندیدند.

بعد رفتم توی چادر فرنگی چند دست شطرنج با امین‌الخاقان بازی کردم و او را مات نمودم و قدری استراحت کردم و برخاستم عصرانه خوردم که قبله عالم تشریف آوردند. و با شاه سوار شدیم و راندیم و از شاه جدا شدم و چند تیر برای بلدرچین انداختم. یکی از آنها را زدم پالش شکست. عبدالحمیدخان آن را گرفت و پیش من آورد. رسیدیم به گردنه [ای] که تقریباً دو فرسخ سرازیر و سربالا داشت. وقتی که سرازیر شدیم، آبادی دونا پدیدار شد. در حقیقت بیلاق بسیار خوبی است. درخت‌های خوبی دارد. به قدر جای یک اسب زمین ناکاشته ندارند. خلاصه تاخت کردم و رسیدم به قبله عالم و چادر نصرالسلطنه و به پای گردنه. دیگر از پل گذشتیم و زدیم به گردنه. با قبله عالم صحبت‌کنان آمدیم که زیر پایمان چادرهای انتظام‌الدوله نمایان گشت و اول اردو پیدا شد. چادرهای ما را لب راه زده‌اند. اینجا کم آب است. چادر ما را از جای پارسال پایین‌تر زده‌اند اما جای خوبی است. پیاده شده دست و رویی شسته قدری خیار خوردم. در این بین جناب صدراعظم از جلوی چادر ما گذشتند. الان که غروب است تمام اجزاء دست به سینه جلوی منشی‌باشی ایستاده‌اند که روزنامه را تمام کند و مرا خلاص دارد که مشغول صحبت دیگر بشویم که روزنامه تمام شد و عباس‌خان غلام بچه آمد و گفت قبله عالم شما را احضار فرموده. شرفیاب شدم و تا ساعت دو شرفیاب بودم و آمدم منزل. مقبل‌الدوله و صادق‌خان و میرزا آقاخان و آجودان حضور اذن خواستند که فردا بروند شهرستانک. مرخص کردم. آغابشیرخان دیگر به کلاه‌ها بی‌احترامی نمی‌کند و مردی معقول شده اما امشب به قدری خوش‌مزگی کرد که شرح آن را نمی‌توان نوشت. شام خوردم و خوابیدم.

اطراق در کندوان

جمعه بیست و چهارم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز در کندوان اطراق است اما شاه و من سوار می‌شویم و می‌رویم برای شکار جرگه.^۱ نصرالسلطنه و انتظام‌الدوله آمدند منزل من. بعد از صرف چای و ناهار [و] قلیان سوار شدیم و رانندیم رسیدیم به راه هزارچم و رانندیم از بغل‌ها گذشتیم. در کنار راه زیر درخت‌های جنگلی در سایه نشستیم. بعد از ساعتی موکب منصور نزول اجلال فرمودند و در رکاب مبارک مرا بردند به محلی که در آنجا کمه درست کرده بودند. اما سایر مردم را در همان بالای سر دره جرگه گذاشتند. همین که وجود مبارک در کمه نشستند صدای شیپور^۲ بلند شد و مردم جرگه بنا کردند های‌های کردن. از قضا گرگی در آمد چون قابل اعتنا نبود برای او تفنگ نینداختند. باز مردم بنا کردند های‌های کردن که یک خرس دو ساله کوچکی در آمد و هدف تیر اعلیحضرت اقدس همایونی گردید که صدای ماشاءالله ماشاءالله از اطراف و جوانب بلند شد و خرس بیچاره را زنده به حضور مبارک آوردند. خرس مرده بازی در آورد و خود را به مرگ زد. مردم تماشایی از دورش دور شدند که یک مرتبه خرس برخاست و روان شد که سقاها و سایر ریختند و خرس بیچاره را خفه کردند. الحاصل یک صد عدد پنج هزاری زرد نصرالسلطنه ناز شصت تقدیم کرد. خرس را بار کردند.

ما هم به خط مستقیم آمدیم به جایی که ناهار خوردیم. دیدم جناب صدراعظم دویست عدد پنج هزاری با یک حلقه انگشتری زمرد بسیار اعلی ناز شصت گذاشته و تحسین زیاده از حد می‌کند. قبله عالم هم با کمال خوشحالی در چادر آفتاب‌گردان نشسته به تمام مردم انعام مرحمت فرمودند و مرا خواستند و یک حلقه انگشتری الماس بسیار ممتاز از جیب مبارک بیرون آورده به من دادند و فرمودند بده به جناب صدراعظم، گرفتم و آمدم منزل حضرت صدارت و انگشتری را دادم به جناب صدراعظم. زیاده از حد خیال به دعای بقای ذات مقدس مترنم و متذکر گشت.

۱. جرگه: عده‌ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا شکار را محاصره کنند.

۲. اصل: شیپور

خلاصه آمدم در چادر خودم و چای خوردم و با صدراعظم و عزالدوله، امین خلوت و امین حضور راندم برای منزل. در بین راه من از آنها جلو افتادم و آمدم منزل پیاده شدم و سر و صورتی صفا دادم. دیدم جناب صدراعظم و عزالدوله هم با امین خلوت و امین حضور دم چادر من پیاده شدند. برخاستم و تشکر زیادی از مرحمت‌های حضرت صدارت بجا آوردم و نشستیم چای آوردند و قلیان صرف شد. از قضا مال‌های منشی‌باشی بارخانه آورده بودند. منشی‌باشی موقع را خوش و به جا دید. بارخانه‌ها را در مجموعه‌ها گذاشته، با ادبی هرچه تمام‌تر آورد و ما را اسباب روسفیدی گردید. خیلی از این فقره خوشحال شدم که سیدرضوانی رسید و گفت یک تعزلی گفته‌ام اگر مقرر شود معروض دارم، گفتند بگو گفت:

ای شاه که شیر چرخ اطلس شد صید تو زبروی مقوس
 ز آواز تفنگ کوه کوبت لرزان شده گنبد مقرنس
 از شوق گلوله تو شاها معلوم شده است بر همه کس
 شیر فلک و پلنگ گیتی افتاد به خاکپای اقدس
 من در همه قول‌ها فصیحم در وصف شکار خرس اخرس
 واقعاً کلام به جایی گفته بود. قصه انگشتی را برای سید نقل کردم، بداهتاً گفت:
 رسید مژده که آمد ز شاه ایرانی به دست آصفی انگشت سلیمانی

خلاصه حضرات برخاستند و رفتند. سیدرضوانی گفت یک رباعی از صدیق خلوت شنیدم که بهتر از آن نمی‌توان گفت. گفتم کدامست گفت: رباعی

شاهی که خدا یار و معینش باشد دریای کرم در آستینش باشد
 بخشد به صدراعظم انگشت خویش تا روی زمین زیر نگینش باشد

بعد شاه تشریف آوردند و از جلوی چادر من گذشتند و اظهار مرحمتی فرمودند. ساعتی نگذشت که مجدالدوله به دیدن من آمد. قدری با او صحبت کردیم برخاست و رفت. مرا هم شاه خواستند به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و تا ساعت سه درک زیارت قبله عالم را نمودم. آمدم منزل سه ساعت هم روزنامه نوشتم و ساعت شش خوابیدم.

حرکت به سوی حسنکدر

شنبه بیست و پنجم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم حسنکدر. جناب امین خلوت آمدند در چادر و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند الان قبله عالم سوار می‌شوند. بزودی لباس پوشیدم. تا سوار شدم قبله عالم قدری تشریف برده بودند. به رکاب کردم و نزدیک کندوان به شاه رسیدم. کندوان گردنه است و سرحد عراق و طبرستان است. اما شاه از راه آزادبر تشریف‌فرما شدند. راه آزادبر از راه کندوان دو فرسخ دورتر است. بعد از آنکه سه فرسخ طی مسافت کردیم رسیدیم به آزادبر. گوسفند این ده از همه چیزش بهتر است، جای زراعت کم دارد اما مراتع پر آب و علف زیاد دارد. برای گوسفنددار بهتر از اینجا جا نمی‌شود. خلاصه قبله عالم در کنار رودخانه زیر آزادبر پیاده شدند برای ناهار. چادر ناهارخوری مرا هم سرپا کردند. قدری در حضور مبارک بودم و با نایب ناظر و فخرالملک [و] دبیرحضور آمدم در چادر خودمان و مشغول ناهار خوردن شدیم که برادر خاتم آزادبری قدری ماست و نان و سرشیر برای من هدیه آورد. بعد از ناهار قدری خوابیدم. پنج ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم چای و عصرانه خوردم و در رکاب مبارک سوار شدیم و راندم برای منزل. اما از راهی خیلی بد که پرتگاه‌های بسیار بد دارد. بعضی از جاها را حضرت ظل‌اللهی پیاده شدند و گذشتند. سمت مشرق غاری^۱ دیده شد که دهنه کوچکی دارد اما وسط غار خیلی بزرگ است و همیشه آب در آنجا یخ می‌بندد. یک فرسخ و نیم راندم رسیدیم به ده گچسر که قریب یک صد خانه‌وار می‌شود. چند درخت گردو و بید دارد. از رودخانه گذشتیم و رسیدیم به منزل. منشی‌باشی را خواستم و ساعتی روزنامه نوشتم که فراشی آمد و گفت شاه شما را می‌خواهد. برخاستم و به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدم و یک ساعت از شب گذشته مرخص گشتم. آمدم در چادر جناب صدراعظم ساعتی هم در آنجا نشستم و آمدم منزل باز قدری روزنامه نوشتم. اکبر اذن رفتن شهرستانک گرفت. ساعت چهار شام خوردم و خوابیدم.

در راه شهرستانک

یکشنبه بیست و ششم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. امروز باید برویم شهرستانک. ناهار مهمان مقبل الدوله هستم. راه چهار فرسنگ است. سردسته سوار قاطر شدم و رسیدم به حسنکدر که سراپرده نزدیک آنجا بود. گذشتیم رسیدیم به ده دویم موسوم به سرخاب در^۱ است. قریب بیست خانه وار دارد. از آنجا هم گذشتیم رسیدیم به میدانک. عرض دره از منزل تا اینجا بعضی جاها دویست و پاره [ای] جاها یک صد و پنجاه ذرع است. محازی میدانک سر دماغه کوه آثار قلعه خرابه [ای] بود که قدمای آنجا می گویند از بناهای امیر تیمور^۲ گورکانی است.

از آنجا هم گذشتیم و رسیدیم به دوآب. اما دوآب: یکی این که ما از دنباله آن آمدیم دیگرش آنست که از گله کیله شهرستانک سرازیر است. خلاصه راندم و رسیدیم به سرک. سرک دهی است که قریب چهل خانه وار دارد. بین شهرستانک و سرک چندان فاصله ندارد. رسیدیم به شهرستانک و گذشتیم. شهرستانک قصبه خوبی است که دهات اطراف مایحتاج شان را از اینجا می خرنند. از شهرستانک تا عمارت نیم فرسنگ راه است. رسیدیم به عمارت. این مرتبه دوازده مرتبه است که شهرستانک آمده ام. قدری در عمارت ها گردش کردم و آمدم در چادر مقبل الدوله که زیر سخنان بزرگ است. ناهار حاضر شد. کسانی که در سر ناهارند از این قرار است: نسقچی باشی، مقبل الدوله، حاجی آقاخان، صادق خان، منشی باشی، آغابشارت هم سر ناهار رسید. بعد از ناهار قدری روزنامه نوشتم و خوابیدم. پنج ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم و رفتم حمام شاه. حسین خان باشی هم لخت شد. اما حمام سردی بود. لینی زدم و بیرون آمدم.

امسال دیوانخانه از سال های سابق بیشتر شکوه دارد و خیلی خوب تعمیر شده. درخت هایش همه میوه دارد. بیدستان درب دیوانخانه طراوتی^۳ علیحده^۴ دارد. گل هم از هر قبیل فراهم کرده اند و عمل آورده اند. خلاصه آمدم چادر. چون هر ساله دو

۱. سرخه دره امروزی.

۲. اصل: طیمور.

۳. اصل: تراوتی.

۴. اصل: علیحده.

پوش تو در تو برای من می‌زدند و امسال یک پوش زده‌اند، بسیار اوقاتم تلخ شد. گفتم چادر را کنند و بردند ریختند دم چادر حاجب‌الدوله، که یکی از نایبان فراش‌خانه مبارکه آمد و باکمال خضوع و خشوع گفت حاضرم برای اینکه هر چه بفرمائید اطاعت بکنم. گفتم کاری ندارم و چیزی نمی‌خواهم. به هزار التماس مرا راضی کردند که مرخص کنم بروند. دو باب پوش تو در تو بزنند و بزودی هر دو پوش را زدند که عصرانه را در آنجا خوردم و انعام و خلعت به نایبان زحمت کشیده دادم. از دو ساعت به غروب مانده تمام این دره سایه است. در این بین حضرت ظل‌الله تشریف‌فرما و به احضار افتخارم دادند. شرفیاب شدم و تا یک ساعت از شب گذشته ملازم آستان ملائک پاسبان بودم و آمدم منزل. منشی‌باشی را خواستم و روزنامه امروز را نوشتم و شام خورده خوابیدم.

در شهرستانک

دوشنبه بیست و هفتم شهر صفرالمظفر صبح از خواب برخاستم. رفتم خدمت قبله عالم. و از در مخصوص آمدم منزل ناهار خوردم. جناب معتضدالسلطنه که برای جماع به طهران رفته بود وارد شد. جناب سیدرضوانی این تغزل را در مدیحه قبله عالم عرض کرده:

یا آنکه به پهلوی گلی خار نشیند
دستی است که بر گردن دلدار نباشد
این مهره جز اندر دهن مار نباشد
ای کاش که بر گردنم این بار نباشد
افسون تحسین عقرب جرار نباشد
خنجر دگر اندر کف بیمار نباشد
ماننده تیغ شه قاجار نباشد
کش غیر خدا یار و مدد کار نباشد

حاشا که رقتی بر دلدار نشیند
دستی که همه عمر وبال است به گردن
جز در خم گیسوی تو دل نتوان یافت
سربار گرانی شده در راه محبت
افسانه آن زلف پریشان نتوان گفت
جز مژه خون ریز تو بر چشم توان شرح [؟]
هر چند جهانگیر بود ابرویت اما
سلطان سلاطین جهان ناصردین شاه

شد سینه او مخزن اسرار حقیقت
 شد راست ز شمشیر کجش رایت اسلام
 وین جز مدد حیدر کرار نباشد
 وندر طلب درهم و دینار نباشد

سه شنبه بیست و هشتم شهر صفرالمظفر صبح یک ساعت و نیم از دسته گذشته از خواب برخاستم. لباس پوشیدم رقم به سر خدمت. تا وقت نهار خدمت حضرت اقدس شهریاری بودم. امروز روز قتل است. نهار حاضر کردند. علی خان خواجه، مقبل الدوله، منشی باشی [و] میرزا آقاخان در سر نهار حاضر بودند. بعد از صرف نهار سید رضوانی این تغزل را در مدیحه حضرت قدر قدرت انشاء کرده:

دانه حال سیه بر لب جانان بنگر	هندویی را به لب چشمه حیوان بنگر
حالت خلقی از آن چشم دگرگون شده بین	خواطر جمعی از آن زلف پریشان بنگر
سر من در ره جانان شد و سامان بر باد	سر و سامان من بی سر و سامان بنگر
گندم خال تو شد رهن آدم به بهشت	تهمتت را همه بر گردن شیطان بنگر
عرق آلوده شد از خوردن می ابرویش	جنگجو بنگر و شمشیر زرافشان بنگر
بنگر در ره جانان که بنشست رقت	به ره کعبه چنین خار مغیلان بنگر
خاتم لعل لب یار زند بوسه رقت	به کف اهرمنی لعل سلیمان بنگر
قیمت بوسه لب را بدو صد جان گوید	بر چنین جنس گران قیمت ارزان بنگر
شده زیب غزلم شعر شهنشاه کنون	شعر جان بخش تر از روضه رضوان بنگر
کن نظر برخم می لعل بدخشان بنگر	یا عقیق یمنی یا لب جانان بنگر
خم می با لب جانان عقیق یمنی	هر سه را آینه دار شه ایران بنگر
ناصرالدین شه جمجاه که از اقامت او	علم نصر من الله نمایان بنگر
در مدح شد جم مرتبت ای رضوانی	رشته نظم مرا گوهر غلطان بنگر

امروز عصر قبله عالم تشریف فرما به منزل من شدند و ساعتی با جناب صدراعظم خلوت کردند. امین خاقان و فخرالملک رفتند امامزاده داود. امین خاقان برگشت و

فخرالملک رفت به طهران. خلاصه خلوت به هم خورد و با شاه رفتیم اندرون و تا ساعت چهار شرفیاب بودم. آمدم منزل خوابیدم.

چهارشنبه بیست و نهم سلخ صفرا المظفر امروز با شاه سوار می‌شویم می‌رویم گله‌کیله. صبح شرفیاب شدم فرمودند برو جناب صدراعظم را بیاور. ایشان را حاضر کردم. در چادر منزل من قدری خلوت فرمودند و برخاستند و از راه میرشکاری تشریف‌فرمای گله‌کیله شدند. برحسب معموله برای قبله عالم و من در سر آن چشمه‌ها چادر زده بودند و آبشارهای بسیار خوب و حوض‌های خیلی قشنگ با فواره و آبشار درست کرده‌اند. قدری به اطراف و جوانب دوربین کشیدم و دستخط پیشخدمتی برای صادق‌خان گرفتم و او را مردی رعاس [؟] کردم و مشارالیه را از خود ممنون نمودم که دو قطعه سار در نظر مبارک جلوه‌گر شد. تفنگ خواستند دویدم و تفنگ حاضر کردم هر دو را به یک تیر زدند، صدای احسنت احسنت بلند شد. آمدم منزل قدری عصرانه و جای خوردم و سوار شدم آمدم به منزل جناب ظهیرالدوله، امروز از طهران آمده قدری با او صحبت کردیم که قبله عالم تشریف‌فرما و در جلو چادر من پیاده شدند و اظهار لطفی به ظهیرالدوله فرموده. از در مخصوص وارد اندرون شدند و تا ساعت پنج شرفیاب بودم. آمدم منزل خوابیدم.

شکار در حوالی شهرستانک

[پنجشنبه] غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۱۳ امروز باید برویم شکار. پیش از شاه سوار اسب کوچ شدم. کسانی که همراهند از این قرارند: حسین‌خان سرتیپ، ابوالقاسم‌خان، شعبان‌خان، قاسم‌خان، سیدآبادار، سلیمان [و] اقلی. رانندیم از گله‌کیله و راه پیچ‌پیچی گذشتیم و پیاده شدیم که قبله عالم تشریف بیاورند. با آدم‌های امیرشکار بنا کردیم به مرجک‌لو دوربین انداختن، یازده کوچ بزرگ در وسط راه قوی‌نو دیده شد که سینه آنها از کثرت سال سیاه شده بود. در حقیقت مثل گاو بودند اما چه فایده که نمی‌توان آنها را امروز بزنم.

در این بین پسر فتح‌الله خان تفنگدار دیده شد که تفنگ سرپر کوچکی بر دوش و دستکی بر تن و چارقی در پا داشت و با کمال زرنگی سواره و پیاده می‌شود. فخرالملک، آجودان‌حضور، نایب ناظر [و] عیسی‌خان هم شکارها را تماشا کردند. در این بین حضرت ظل‌الله روحنا فداه تشریف‌فرما، شکارها را نشان دادیم و به تعجیل ناهار میل فرمودند و سوار شدند و از توی راه حرکت فرمودند. من هم از شاه جدا شدیم و از راه میرشکاری راندم. در بین راه مثنی‌السلطنه^۱ ملاقات شد.

خلاصه از راه جدا شدیم و راندم برای چالی‌چالی‌ها که از دور دیدم قبله عالم پیاده شدند و تفنگ انداختند. چون شکارها خیلی دور بودند و اسب شاه بازمانده بود صیدی نشد. ما رسیدیم به سر تیغه دریاچه که اقلی گفت هی شکار هی شکار. پیاده شدم و سر کشیدم دیدم قریب سی چهل شکار از سر تیغه می‌آیند طرف ما که یک وقت شکارها سرازیر شدند. معلوم شد میرزا محمد آدم مجدالدوله شکارها را سر زده و گریزانیده، اگرچه خیلی دور بود چند تیری انداختم نخورد، اگر هم می‌خورد نمی‌انداخت. راندم و از دریاچه گذشتیم. اما دریاچه: در بهارها آب دارد در سایر ندارد. به ملاحظه بهار و تابستان اسم آنجا دریاچه است. رسیدیم به چشمه آب حیات، قدری آب خوردیم و راندم به سر تیغه، طهران را دیدم و خیلی شکر کردم.

اما چه طهرانی که از کثرت گرد و غبار مثل کوه دود به نظر می‌آید. از سر تیغه راندم و رسیدیم به شترکوه. مسلمان نشود کافر نبیند. عرض راه نیم ذرع همه جا سخنان و پرتگاه. رسیدیم به جایی که در اصطلاح شکارگیر است. شکاری دیده نشد راندم برای چمن. یک وقت اقلی گفت هی شکار هی شکار. از اسب پریدم پایین و چند تیر انداختم یکی از آنها را زخمی کردم. اقلی و سلیمان رفتند عقب زخمی و من هم رسیدم به شاه و از گله‌کیله گذشته چند کبک از جلوی قبله عالم پریدند. قبله عالم دو تایی از آنها را یکی به این لول و دیگری را به آن لول زدند که صدای ماشاءالله از همه بلند شد. رسیدیم به منزل. قدری در منزل نشستم که سید قصر کوتاه قدی با ریش سفید وارد شد و اظهار کرد که آرزو دارم برای پسر عروسی کنم. سه روح ملکی

۱. مسیو هیینه دندان‌ساز، مثنی‌السلطنه.

هم‌زاد ...^۱ دارم. برضعف حال او رحمت کردم و برای او و پسرش منزلی معین نمودم و سر و کله صفا دادم و خودم را در آینه دیدم مثل بچه شمر خسته بودم که از غارت کربلا چیزی بگیرم نیامده بود. بعد از ساعتی رفتم اندرون و ساعت سه بیرون آمدم قدری روزنامه نوشتم که پسر منشی‌باشی که اول تابستان رفته بود کربلا وارد شد. آقلی هم زحمت را کم کرد و دست خالی آمد. بعد از شام خوابیدم.

در خدمت شاه

جمعه دویم شهر ربیع‌الاول سه ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم. رفتم خدمت شاه و مدتی بودم و با جناب صدراعظم مرخص شدیم. بعد از صرف ناهار باز شرفیاب شدم و چندین کاغذ داشتم به نظر مبارک رسانیدم و دستخط گرفتم. جناب امین‌خلوت آن قدر برای شاه کاغذ خواند که من از گوش دادن ذله^۲ شدم. خلاصه برخاستم آمدم منزل و رفتم حمام، حسین‌خان فرنگی هم بود و حسین‌خان‌باشی هم لخت شد. تا یک ساعت به غروب مانده حمام بودم. وقتی که بیرون آمدم دیدم درویش تاری از چوب نی گل‌پر ساختند و می‌زند اما صدایی معلوم نیست. گفتم اینکه صدا ندارد. گاوسری به من داد و گفت به ساز من بند کن و بگوش بگذار، چنین کردم صدای تار ملایم بسیار خوشی شنیدم. رفته رفته قصه به عرض خاکپای مبارک رسید، درویش را خواستند و از صدای تار خیلی خوشحال شدند.

اخبارات تازه: دیشب آغابشیرخان که از راه امامزاده داود رفته بود طهران مراجعت کرد. می‌گوید به قدری طهران گرم است که حد ندارد. بابت عمارت جدیدالبنای عزیزیه هم شرحی نقل کرد که طاق‌های زیرزمین‌ها را پوشانیده‌اند و عمارت بسیار خوش روح بامزه‌ایست. از جمله گفت دختر کنت را چند روزی اهل تجریش دزدیدند و بعد از آنکه کارش را ساختند در کوچه باغ‌های آنجا رهایش کردند. صدق

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. اصل: ظله.

و کذب معلوم نیست باید دروغ^۱ باشد. تا چهار ساعت از شب رفته خدمت شاه بودم. به منزل آمدم خوابیدم.

شنبه سوم ربیع الاول صبح سه از دسته گذشته از خواب برخاستم. امروز قبله [عالم] به تماشای دریاچه نزدیک سرک [رفتند.] اما دریاچه: سیلی از دره طویل آمده ریخته به رودخانه چون رودخانه وسیع و با درخت بود سنگ و گل سیل در رودخانه سدی شد و آب گله کیله هم نتوانست آن سده را ببرد حالا دریاچه کوچکی شده، اما من می‌روم دره بالای سر عمارت زیر سنگ بزرگ که یورت^۲ قدیمی خودمان است. خلاصه قبله عالم سوار شدند. من آمدم منزل قدری فرمان و برات داشتم با میرزارساخان و منشی‌باشی مهر کردیم و سوار شدیم و با منشی‌باشی صحبت‌کنان راندم و رسیدیم بزیر سنگ. چون صدای کبک بلند شد من و آقلی راندم و چند تیری انداختم نخورد.

[در] مراجعت از بالای سنگی که در زیر آن ناهارگاه است سرازیر شدم و همانطور سواره آمدم تا دم ناهارگاه. وقتی که اجزاء مرا دیدند که از آنجا آمدم خیلی غیرت گرفتند و قدری ملامت کردند چرا که پیاده چوب بدست از آن سختان نمی‌تواند بیاید، جز حفظ خدا خیال دیگر نمی‌توان کرد. بعد از صرف ناهار چند تیری گلوله انداختم که آغابشیرخان بنای بیعاری را گذاشت. من غفلتاً کلاهش را پرت کردم. کلاه پشت سنگی گیر کرد. هر قدر گلوله انداختم نخورد. آغابشیرخان رفت و کلاهش را برداشت و آمد به میرزاعباسقلی اشاره کردم کلاهش را پرت کن نکرد، اوقاتم تلخ شد و به میرزاعباسقلی تغییر کردم و آغابشیرخان تفنگش را برداشت و رفت. کسانی که امروز همراه اند از این قرارند: آجودان حضور، نسقچی‌باشی، حسن‌خان پیشخدمت، منشی‌باشی، حاجی‌لله، آغابشارت و سایر غلام بچه‌ها. خلاصه پیاده سرازیر شدیم. درویش تار می‌زد و ماها می‌خواندیم و می‌آمدیم که از دور اسب‌ها پیدا شدند. سوار شدیم و آمدیم منزل سر و صورتی شستم که قبله عالم تشریف آوردند. شرفیاب شدم و تا ساعت سه شرفیاب بودم. آمدم منزل چند دست شطرنج بازی کردم، شام خورده خوابیدم.

۱. اصل: دروغ.

۲. اصل: یورت.

یکشنبه چهارم ربیع الاول امروز جناب صدراعظم و میرآخور و مجدالدوله، اعتمادالسلطنه، امین خلوت، حاجب الدوله، امین خاقان، اعتمادالحرم، امجدالدوله، معتضدالسلطنه، آقامحمدخان و پسر صدراعظم شکوه الدوله مهمان من هستند و قبله عالم تشریف فرمای شکار می شوند. رفته اندرون و با شاه بیرون آمدم. قبله عالم سوار شدند. من آمدم منزل که جناب صدراعظم تشریف آوردند و کم کم مهمانها رسیدند و بنا کردیم تاس بازی^۱ کردن، دسته دیگر تخته بازی می کردند که ناهار حاضر شد. رفته سر ناهار در حقیقت ناهار بسیار خوبی تهیه کرده اند. مقبل الدوله هم سر ناهار رسید. بعد از ناهار بیتی یک تومان تاس بازی کردیم و نقش من سوار شد. هشتاد تومان از ابراهیم میرزا و سایرین بردم. بازی به هم خورد، یک دسته دیگر فراهم آمد سی تومان هم از آنها بردم. امروز پنجاه تومان مخارج مهمانی نمودم. شصت تومان هم علاوه دارم با هزار تومان نمایش مهمانی. در این بین قلیچ خان آمد و مژده آورد که قبله عالم یک قوچ بسیار بزرگ زده بعد از ساعتی قبله عالم تشریف فرما و قوچ را آوردند. در حقیقت قوچ بزرگی بود. مهمانها رفتند. من هم با شاه رفته اندرون. ساعت پنج بیرون آمدم خوابیدم.

دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سه ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم و رفته خدمت شاه و مراجعت کردم. ناهار صرف شد بعد از ناهار فرستادم خدمت شاه و ده تومان پول بازی گرفتم و با این اشخاص منشی باشی، حسن خان فرنگی، میرزا آقاخان، آجودان حضور و سرتیپ مشغول بازی شدیم. ده تومان از آجودان حضور بردم. بازی به هم خورد که از باغ خواص بارخانه مفصلی آوردند. قدری از بارخانه را برای حضرت صدارت فرستادم. مابقی را هم خودم تقدیم خاکپای مبارک داشتم. امروز از شهر خیر رسید که آقاسیدعلی خان والی سگته کرده. خدا رحم کنادش. آجودان حضور از این خبر خیلی پریشان است. حاجی آقا هم از شهر رسید و از گرمای شهر قصه ها گفت. بحمدالله تعالی امروز هم با کمال خوشی گذشت.

۱. اصل: غاس بازی. در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

سه‌شنبه شش ربيع‌الاول ۱۳۱۳ امروز با شاه سوار می‌شوم و می‌رویم به چشمه نایب. چهار از دسته گذشته با قبله عالم سوار شدیم و صحبت‌کنان رفتیم. برای قبله عالم ناهار گرم حاضر کرده‌اند. چون هوای آنجا خوب نبود و زنبور زیاد داشت بعد از ناهار سوار شدند و تشریف‌فرمای گله‌کیله شدند. قدری در آنجا ماندم و اذن گرفتم بروم کبک‌های زیر گله‌کیله را بزنم. مرخص شدم و سوار گردیدم و برای کبک‌ها تفنگ انداختم. گمان کردم که زدم، آمدم به سر کبک‌ها هر چه گردیدم اثری نیافتم. به علاوه تیغه قمه‌ام را هم گم کردم و هر چه گردیدم نیافتم. آمدم منزل دیدم حبیب‌الله‌میرزا و صادق‌خان از شهر آمده‌اند. اظهار لطفی به آنها فرموده. در این بین عباس‌خان غلام بیچه آمد و گفت قبله عالم شما را احضار فرموده‌اند. شرفیاب شدم و تا ساعت پنج شرفیاب بودم و منصب فرارش خلوتی برای حسین‌خان گرفتم و آمدم منزل خوابیدم.

باز هم شکار به همراه ناصرالدین شاه

چهارشنبه هفتم امروز باید برویم شکار. پیش از قبله عالم سوار شدیم و از راه بالای سر عمارت راندیم، بلکه قمه گم شده را پیدا کنیم. پیدا نکردیم و راندیم زیر پیچ‌پیچی‌ها قبله عالم رسیدند. عبدالحمیدخان پیشخدمت که همراه من بود به شاه برخورد، قبله عالم از او پرسیدند که عزیزالسلطان قمه‌اش را پیدا کرد؟ گفت توله^۱[ای] دارم که خیلی خوب مارق^۱ می‌دهد، از حرف او خیلی خندیدم. خلاصه جلوی قبله عالم افتادم و رفتم به چمنی ناهار خوردیم. ما سوار شده و از راه راندیم برای چشمه آب‌حیات. قبله عالم هم سوار شدند و رفتند که توقلی^۲ زخمی دیروز را بزنند بعد از زحمت زیاد رسیدند بسر توقلی^۳ و نزدند. ما رسیدیم به سر چشمه آب‌حیات، در حقیقت آب‌حیات است. قدری از آن آب خوردم و دوربین کشیدم. در تیغه شترکوه چند تا شکار دیدم که روی برف ایستاده، در این بین دیدم آقلی کلاه کرد. معلوم شد چیزی دیده، سوار شدیم و رسیدیم به آقلی که چهارده قوچ در

۱. اصل: مارق یا ماهرخ دادن: نگاه کردن توله به طرفی که بویی شکار می‌آید و متوجه کردن شکارچی به سمت شکار. (سفرنامه‌های ناصرالدین شاه به قم، به کوشش فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۶)

۲. توقلی: بره ماده.

۳. اصل: توقولی.

وسط دریاچه دیده بود. بعد از گفتگوی بسیار قرار شد که آقلی برود شکارها را سر بزند. وقتی که شکارها را سر زد، من سوار اسب قوچ شدم و سرازیر تاخت کردم و رسیدم به شکارها و چند تیر تفنگ انداختم و دو سه تا را زخمی کردم و سوار شدم و تاخت کردم که بروم شترکوه جلو شکارها، وقتی رسیدم به شترکوه اثری از شکارها نیافتم، گویا شکارها آب شده و به زمین فرو رفته‌اند که قنبر چابک سوار رسید و گفت زخمی شما را گرفتیم، خیلی خوشحال شدم. گفتم زخمی کجاست؟ گفت طرف دریاچه است. خیلی تعجب کردم و آمدم به دریاچه، دیدم مقبل الدوله و آقلی در آنجا هستند و یک شکار پنج ساله را سر بریده‌اند. گفتم آقلی این شکار زبان بسته کجا بود؟ گفتند آن است که شما دو تیر به او زدید. وقتی که نگاه کردم دیدم داغ گلوله‌های مرا دارد. معلوم شد از کثرت پیه آن قدر راه رفته و در اینجا افتاده.

آمدیم به کناری و پیاده شدیم برای عصرانه. دل و قلوه شکار را کباب کردند خوردیم و بعد از چای به تمام اجزاء انعام دادم و از راه دریاچه راندم برای منزل. و بالای گله‌کیله رسیدیم به قبله عالم. قبله عالم تشریف‌فرمای گله‌کیله شدند و دیدنی از حرم فرموده تشریف‌فرمای عمارت شدند. من آمدم در چادر نشستم. اجزاء تمجید از من کردند که قوه نوشتن ندارم. خلاصه منشی‌باشی را خواستم و قدری روزنامه نوشتم و برخاستم رفتم حمام و بیرون آمدم که خواجه‌ها آمدند و گفتند بفرمایید منزل شما را قرق^۱ کنند که شاه و حرم برای تماشای آتش بازی اینجا خواهد آمد. فوراً منزل را قرق کردم که شاه و حرم آمدند و بنای آتش بازی شد. بعد از ساعتی آتش بازی تمام شد و شاه و حرم رفتند. من با اجزاء در چادر نشستم و قدری روزنامه نوشتم و شام خوردم و خوابیدم.

ملاقات با نایب‌السلطنه در شهرستانک

هشتم ربیع‌الاول ۱۳۱۳ چهار از دسته گذشته از خواب برخاستم و شرفیاب حضور مبارک گردیدم و مراجعت به منزل کردم. با نایب ناظرباشی و حبیب‌الله میرزا و سایر اجزاء ناهار خوردیم. در سر ناهار حاجی‌لله مرخصی رفتن به ارنگه خواست و مرخص

شد. حضرت امجد والا نایب السلطنه امروز وارد شهرستانک شده‌اند. به عزم شرفیابی آقا از منزل برخاستم و آمدم منزل جناب صدراعظم، حضرت والا آقا را زیارت کردم. از فرمایشات حضرت والا معلوم شد که در بیلاقات ارنگه تشریف فرما بودند. خیلی تعریف از آنجاها می‌فرمودند. از قرار معلوم با حرم تشریف برده بودند. خلاصه نایب السلطنه و جناب صدراعظم و من به زیارت خاکپای مبارک مشرف شدیم و یک ساعتی اظهار التفات فرمودند و مرخص شدیم و جناب صدراعظم مرخصی خواستند که فردا بروند شهر. عصر امروز با جناب صدراعظم رفتیم منزل آقا. از مشیرخلوت و حاجی بهاءالدوله هم دیدنی کردم و آمدم منزل، دیدم حاجی امین السلطنه در چادر من نشسته با او تعارفی کرده برات و فرمان او را به خاتم مبارک مزین داشتم. در این بین سیدرضوانی وارد شد و این تغزل را که در مدیحه حضرت ظل الله عرض کرده آورد.

غزل این است:

چه سوخت خال تو دل عاشقان یکدله را	به باغ لاله دگر خورد داغ باطله را
ز کاردان جنون دل گرفت و داد به زلف	شریک دزد بین و رفیق قافله را
اسیر سلسله زلف او همین نه منم	اسیر سلسله دارد هزار سلسله را
بهای بوسه برانم که سر دهم اما	خوشم که زود کند قطع این معامله را
ذکر خیال دهان تو هیچ کس نکند	که این خیال بسی تنگ کرده حوصله را
بسر کنم پس از این طی راه وادی عشق	وگرچه رنجه کنم پای پُر زایله را
گذار وادی عشق آن چنان خطرناک است	که خضر هم نتوان کرد طی مرحله را
چنان کنم گله از شام هجر و روز وصال	که شوق وصل تو از یاد می‌برد گله را
میان ما و تو جز موی بیش فاصله نیست	نخواهم ایمن همه ایدون فاصله را
علو طبع عنانم مقام و منزلتی است	ز شاه یافته‌ام این مقام و منزله را
ستوده خسرو جم‌جاه ناصرالدین شاه	که یافت قدرت بی منتهای کامله را
زگوسفند اگر گله بود از عدل	بدست گرگ تواند سپرد این گله را
شها چنین برحم گر بدون مهر توست	فلک همی زند آتش درون حامله را
هزار مشکل اگر باشدم چه غم که کند	کف کریم تو حل هزار مشکله را

غرض مرا صله لطف شه است رضوانی به غیر شاه به من کس نداده این صله را خلاصه رفته اندرون و تا ساعت پنج شرفیاب حضور مبارک بودم. آمدم منزل خوابیدم.

در رکاب شاه

نهم شهر ربیع الاول ۱۳۱۳ سردسته از خواب برخاستم. رفته حمام و از حمام بیرون آمدم. امروز حضرت صدارت از راه امامزاده داود تشریف فرمای شهر می شوند. حبیب الله میرزا هم از راه قله می رود طهران. رفته خدمت شاه، دیوانخانه مردانه شد. بعد از زیارت شاه با فخرالملک و حکیم الممالک آمدم منزل ناهار خوردیم و رفته دیوانخانه فرمان امیرتومانی نسقچی باشی را به سمع مبارک رسانیدم. آمدم منزل، نایب ناظر اطلاع داد که خلعت این سفر را اعلیحضرت قدر قدرت برای جنابعالی بتوسط بنده مرحمت فرموده اند. برخاستم و خلعت مبارک را استقبال کردم و بوسیدم و پوشیدم و تشکر زیادی از مراحم کامله کردم و شرفیاب خاکپای مبارک شدم. حضرت والا آقای نایب السلطنه مرخصی گرفته که فردا بروند طهران. امشب باز آتش بازیست و آقای نایب السلطنه برای آتش بازی شرفیاب خواهد شد. بعد قبله عالم تشریف بردند حمام. قادری سر حمام نشستیم و آمدم منزل. امروز هم سیدرضوانی این غزل را در مدیحه شاه عرض کرده:

محمل از شهری و شهری بی محمل برود	از پی محمل از مملکت دل برود
گشته غرقه چه حاجت که به ساحل برود	مرده بحر غم هجر وصالش چه ثمر
قتل مقتول دمی هست که قاتل برود	عید معشوق گهی هست که عاشق بکشد
سوزم آن لحظه که شمعم ز مقابل برود	سوخت پروانه بر شمع و من سوخته دل
شیر را نیست زیان گر به سلاسل برود	دل چه پروا که شود در خم زلف تو اسیر
که ز اشکم همه این قافله در گل برود	ساریان تند مران زآنکه چنان می نگریم
آخر ای دوست کی این بار به منزل برود	بار غم بر دل و پای دل غم دیده به بند
آن رود کز دم تیغ شه عادل برود	راستی بر سر خصم از خم ابروی بتان
آنکه از ابر کفش رحمت کامل برود	شه عادل ملک ملک ستان ناصردین

هم شمشیر کجش راستی اندر دل خصم آن چنان جای گرفته است که مشکل برود حاصل عمر بود مدح شه‌ای رضوانی گر چنین نیست دیگر عمر به باطل برود خلاصه به اتفاق حضرت امجد والا آقای نایب‌السلطنه شرفیاب آستان ملایک پاسبان شدیم. و یک ساعت از شب گذشته با آقا رفتیم منزل جناب مجدالدوله که در منزل حاجب‌الدوله افتاده. قدری نشستیم و متفرقه صحبت کردیم و برخاستیم. در این بین آغاسلیم‌خواجه آمد و گفت قبله عالم شما را احضار کرده شرفیاب شدم و در خدمت قبله عالم شام خوردم و آمدم منزل خوابیدم.

[شنبه] دهم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۱۳ صبح به عزم شکار از خواب برخاستم و در کاب مبارک سوار شدیم و رانندیم برای چمن. بین راه همه را با قبله عالم صحبت می‌کردیم و در چمنی ناهار خوردیم. پسر امین‌لشکر قدری شکایت از ناظم خلوت کرد. آقای نسقچی‌باشی خیلی اوقاتش تلخ شد اما چاره نداشت و نمی‌توانست با ناظم بدین بهانه دعوا کند. من هم در این باب صداقت خودم را بروز می‌دادم. ناهار حاضر شد. بعد از ناهار چند تیری گلوله انداختم و آمدم در چمنی بزرگ چادرها را زدند و از شکار رفتن فسخ عزیمت کردیم و مشغول بازی شدیم. حسن‌خان پیشخدمت با نسقچی‌باشی شریک شد، منشی‌باشی با آغابشارت، ابوالقاسم‌خان با عیسی‌خان، حسین‌خان سرتیپ با فخرالملک [و] من با پسر امین‌لشکر شریک شدیم و قدری بازی کردیم و سوار شدیم. آمدم منزل سر و صورتی صفا دادم و شرفیاب آستان سپهرنشان شدم و ساعت دو بیرون آمدم دیدم در چادر آغاعبدالله‌خان جمعی هستند. آهسته رفتم دیدم آغاعبدالله‌خان و منشی‌باشی، حسین‌خان سرتیپ، حسین‌خان فرنگی و میرزا احمدخان و مؤتمن‌دیوان مشغول تاس‌بازی هستند. با وجودی که مدتی بالای سر آنها ایستادم به هیچ وجه من‌الوجه ملتفت من نبودند. قدری از اسباب‌های چادر برداشتم و آوردم به منزل خودم. بعد میرزا عباسقلی [را] که شریک میرزا احمدخان بود خواستم و از او پرسیدم کجا بودی؟ گفت نماز می‌کردم. خیلی به او فحش دادم که قمار می‌کرد و گفت نماز می‌کردم. بعد منشی‌باشی را خواستم گفتم کجا بودی؟ گفت در منزل آغاعبدالله‌خان قمار می‌کردیم و همه را بردم. تقریباً چهل تومان برده بود. خیلی

خوشم آمد از آنکه راست گفت. بعد سپردم که دیگر قمار نکند و بنا کردم روزنامه نوشتن و شام خوردم و خوابیدم.

بازگشت به دارالخلافه تهران

یازدهم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۱۳ سه از دسته گذشته از خواب برخاستم. آغابشیرخان آمد و گفت قبله عالم شما را احضار فرموده به زیارت خاکپای مبارک نایل شدم و آمدم بیرون. با جناب حکیم‌الممالک سوار شدیم و رانیدیم. رسیدیم به گله‌کیله در زیر سنگی نشستیم. منوچهر میرزا و فخرالملک هم آمدند. مشغول صحبت شدیم که قبله عالم تشریف‌فرما و در رکاب مبارک در تختی گله‌کیله که جای زراعت است پیاده شدیم برای ناهار و آبی از جلوی چادر قبله عالم سرازیر کردیم و آبشار خوبی گردید. در این بین ناهار حاضر شد. بعد از ناهار معلوم گردید که مجدالدوله و فتح‌الله‌خان و آقلی که برای شکار پیدا کردن رفته بودند، شکاری پیدا نکرده‌اند. لهذا قبله عالم از شکار رفتن فسخ عزیمت فرمودند و مرا اجازه دادند که بروم فتح‌الله‌خان را بردارم ببرم شکار.

اسب خواستم و سوار شدم. کسانی که همراه‌اند: منشی‌باشی، صادق‌خان، آقاسید و شغال‌خان، قاسم‌خان و عیسی‌خان. از راه پیچ‌پیچی که بسیار بد ساخته‌اند رانیدیم و رسیدیم به چادر مجدالدوله. احوال آقلی را پرسیدم گفتند برای شکار رفته است طرف برج. به مجدالدوله گفتم برخیز برویم شکار. گفت حالت شکار آمدن ندارم. از ایشان گذشتم و با همراهان رانیدیم. طرف دریاچه رسیدیم و سر کشیدیم چیزی دیده نشد. فتح‌الله‌خان را فرستادم یخچال و فراخ‌لار^۱ که آنجاها سر بکشد. خودمان آمدیم وسط دریاچه و قدری از آب چشمه خوردم و قدری به منشی‌باشی دادم. زیاده از حد تعریف کرد. خیلی تعریف هم دارد.

القصه با منشی‌باشی صحبت‌کنان رانیدیم که یک وقت سلیمان گفت هی شکار هی شکار. عیسی‌خان گفت هی روباه هی روباه. من وقتی که نگاه کردم دیدم کبک دری است. گفتم های‌های بکنید و پیاده شدم. دست به تفنگ رفتم بالای سر کبک‌ها، یک

۱. امروزه به آن منطقه «چشمه فراخ‌لا» اطلاق می‌شود.

فره^۱ پرید بالای سنگ تا تفنگ صدا کرد افتاد. مابقی آنها پریدند خیلی تعجب کردم که حیوان به این صیادی چرا نپریدند که یکی دیگر پرید روی سنگ آن را هم زدم افتاد که تازیها از دست سلیمان گریختند و رسیدند به کبکها و کبکها [را] پرانیدند. اجزاء دور من جمع شدند و بنا کردند ماشاءالله گفتن و این فقره را به فال خوب گرفتیم و از بخت خود امیدوار شدم و شکر کردم، زیرا که تمام شکارچیها آرزو دارند که یک کبک دری شکار کنند، برایشان میسر نمی شود و من به این سهلی دو کبک زدم.

خلاصه راندم برای چشمه آب حیات که یک کبک دری دیگر پرید تاخت کردم و سر تاخت تیری به او زدم افتاد. دوباره پرید که حسین خان سرتیپ و من یک مرتبه تفنگمان صدا کرد و کبک افتاد بچهها دویدند و سر کبک را بریدند. دیدم این کبک دخلی به آن کبکها ندارد، خیلی از آنها درشت تر است. با کمال تر دماغی آمدیم به سر چشمه آب حیات قدری از آن آب خوردیم و اجزاء و من از این شکارها خیلی تعجب کردیم که فتح الله خان رسید و دست مرا بوسید و زیاده از حد تمجید و تعریف کرد. سوار شدیم و قصه را برای فتح الله خان نقل کردم و او همه را متعجب بود. رسیدیم به زیر مرجکلو و راندم بالای گله کيله. ماری در زیر دست اسب من پیدا شد با تفنگ او را زدم که پاره پاره شد. خلاصه شرفیاب خاکپای مبارک شدم و کبکها [را] تقدیم داشتم و قصه را به عرض خاکپای مبارک معروض داشتم و خواطر مبارک را خوشنود نمودم. یکی از کبکها را قبله عالم برای خودشان برداشتند و دو تای دیگر را به خود من بخشیدند. جناب مجدالدوله خیلی اوقاتش تلخ شد که چرا همراه من نیامد.

بعد عصرانه خوردم و در رکاب مبارک سوار شدم. آمدم منزل قدری روزنامه نوشتم که میرزا احمدخان خواجه آمد و گفت قبله عالم شما را احضار فرموده اند. شرفیاب شدم و دو ساعت از شب رفته آمدم منزل. چون شب کوچ بود قدری پول سیاه خواستم و به اجزاء تقسیم کردم و بنا کردیم تاس بازی کردن و مبالغی تقلب کردم و تمام پولها را بردم و ساعت شش از شب گذشته سوار شدیم و راندم. رسیدیم به قله، دیدم اسب من رم کرد وقتی که نگاه کردم دیدم از خرس شاه که همراه بار آبدارخانه بود رم کرده.

اما تفصیل خرس: اگر می‌خواستند او را پیاده بیاورند نمی‌آمد، وقتی که سوارش می‌کردند گردن قاطر را گاز می‌گرفت و قاطر را رم می‌داد. قراول مستحفظ^۱ او به جان آمده. خیلی از حرکات او خندیدم و گذشتیم. مقابل یخچال که رسیدیم بارها جلو ما را گرفت شعبان‌خان زد به قله و سنگی از زیر دست اسب‌اش رها شد و به زانوی من خورد. خدا رحم کرد که تمام سنگ به زانویم نخورد و الا^۲ پایم می‌شکست، اما حالا پایم قدری درد می‌کند. رسیدیم به سر قله. مقبل‌الدوله و میرزا آقاخان هم از راه قله آمده بودند، رسیدند که حسن‌بیک جلودار به یک قاطرچی گفت رد شو که آقا بگذرد. قاطرچی بدش آمد و پیاده شد که با حسن بیک دعوا کند، من رسیدم و چند شلاقی به او زدم و سرازیر شدیم.

هوا تاریک شد. با زحمت زیاد خود را به پیازچال رسانیدم. رفتم توی چادر قهوه‌چی. متفرقه را بیرون کردم و قریب دو ساعت خوابیدم و برخاستم و سوار اسب برقه امین‌خاقانی شدم و مثل باد سرازیر شدیم. قدری که آمدیم دیدم دو نفر سوار مثل فشنگ در جلوی من می‌روند و من هرچه تاخت می‌کنم به آنها نمی‌رسم. از زیر پیچی گذشتند که صورت آنها دیده می‌شد، دیدم منشی‌باشی و پسرش هستند. صدا کردم ایستادند. به آنها رسیدم و گفتم که فردا بیاید در سلطنت‌آباد اسباب تحویلی میرزا احمدخان را تسلیم اندرون دارد.

خلاصه از گردنه امامزاده قاسم آمدیم و در منزل جناب معاون‌السلطنه پیاده شدیم و معاون‌السلطنه را از خواب بیدار کردم. چون مرا دید بسیار خوشحال شد. قدری در آنجا نشسته چای و ناهار [و] قلیان خوردیم و برخاستم آمدم در کالسکه خودم که تازه تعمیر کرده‌اند و اسب‌های روسی را بسته‌اند، با حاجی‌آقا و مقبل‌الدوله و صادق‌خان نشستیم و آمدیم به عزیزیه، عمارت جدیدالبناء را تماشا کردم. ابوالقاسم بیک و معتصم‌الملک و یوسف را دیدم و از کثرت بی‌خوابی خیلی کسل بودم رفتم توی حوضخانه و چهار ساعت خوابیدم و برخاستم. دیدم اسدآقا و آقاجون و شاه‌عباس و

۱. اصل: مستحفظ.

۲. اصل: والی.

شاهزاده به دیدن من آمده‌اند. از آنها قدری احوال‌پرسی کرده ناهار خوردم و قدری خوابیدم. چهار به غروب مانده برخاستم رفتم حمام و از کسالت بیرون آمدم و در سر حمام شاهزاده عبدالله‌میرزا و آقاییک ملاقات شدند. باز در عمارت تازه قدری گردش کردم و با مقبل‌الدوله سوار کالسکه شدیم و آمدم سلطنت‌آباد. بحمدالله‌تعالی این سفر را در التزام رکاب مبارک خوش گذراندیم و برای یادگار این روزنامه را نوشتیم. فی ۱۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۳.

[مهر: عزیزالسلطان ۱۳۱۳]

www.tabarestan.info
تبرستان

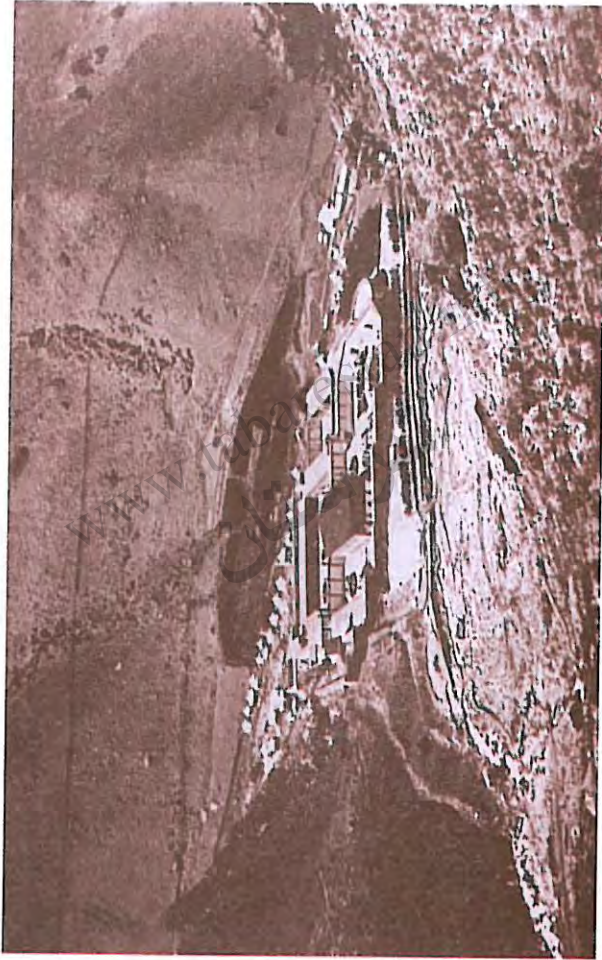
مقبره یکی از سلاطین قدیم است که محاذی شهر دماوند است



مقبره یکی از سلاطین قدیم است که محاذی شهر دماوند است.

عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

دردی نصر: مجازان در اردوی - کوه شکرستان
کوه شکرستان



دورنمای قصر همایونی و اردوی کیوان شکوه شهرستان است.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



راه هزارچشم است.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

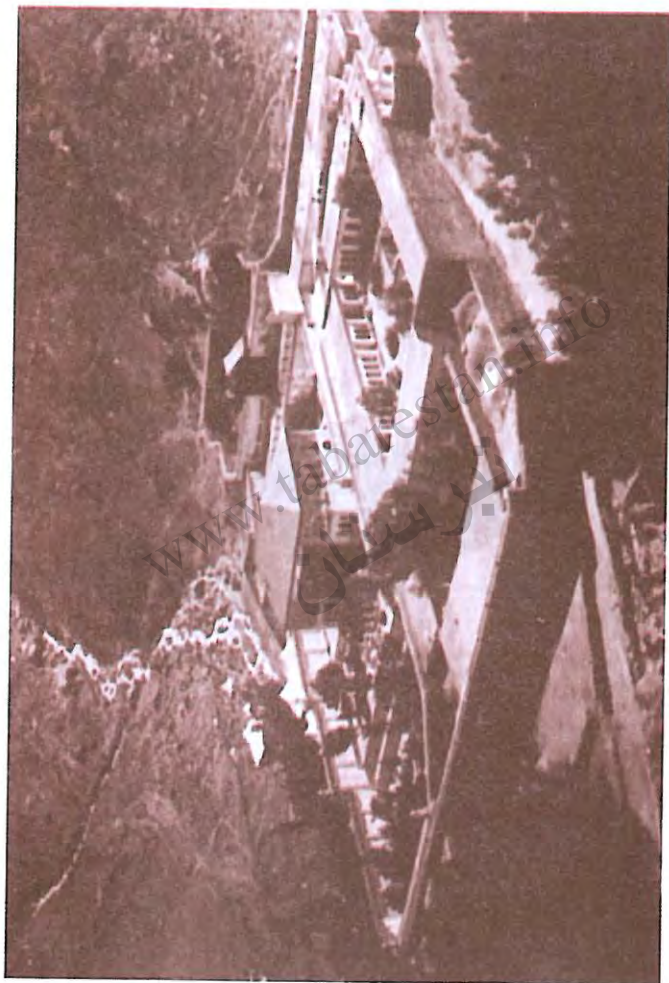
عمارت صفی آباد در بهشهر
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



منشأ کیوں تھا یوں لسنے کی کہ راہ پستو را عکس افلاک شہر صفر سدا و فی سبیل



ناصر الدین شاہ
عکس از: کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران

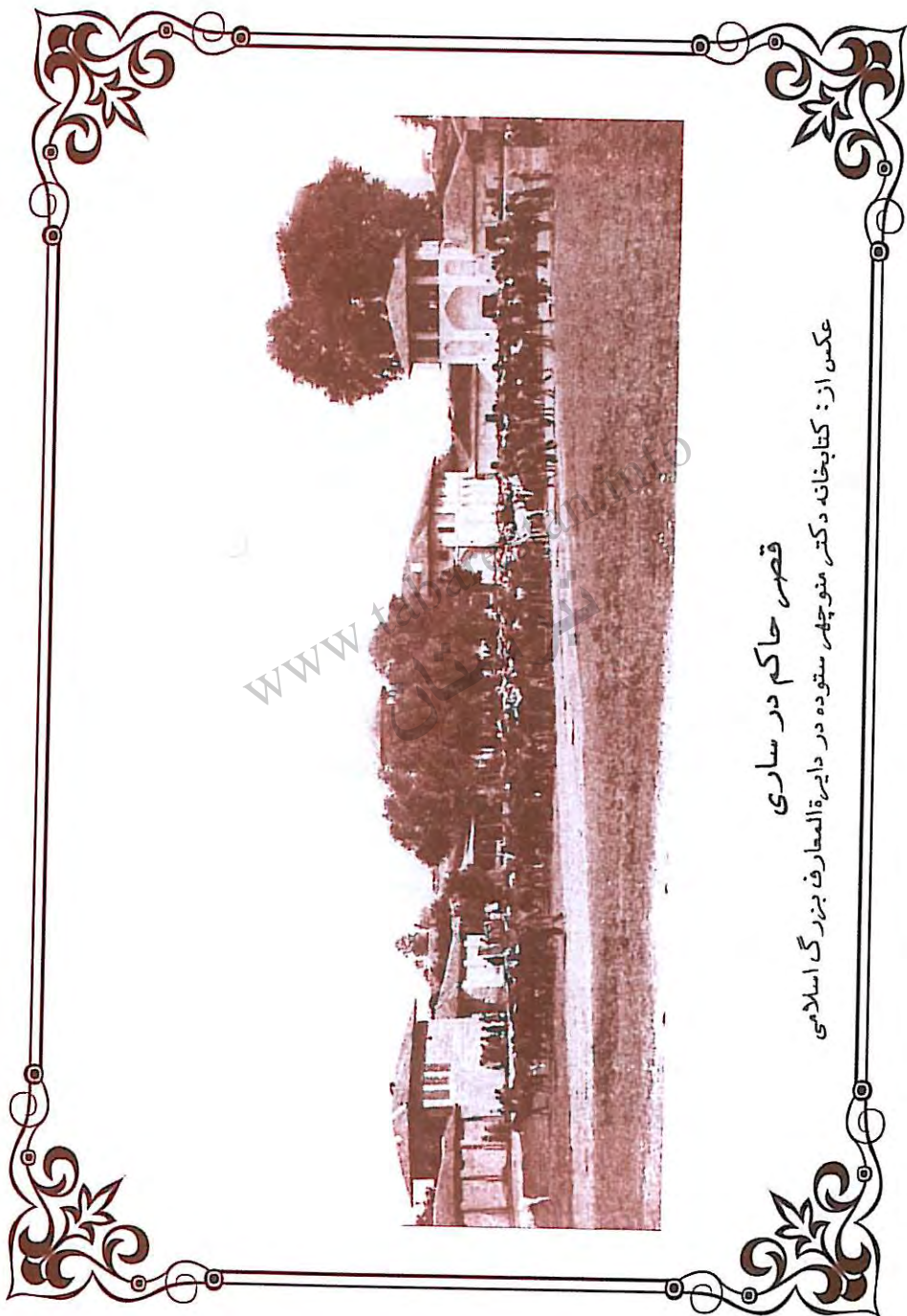


عکس تمام عمارت سلطنتی شهرستانک است.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

عکس بزرگسالان از سبب اجراء خودشان بکند از آن وقت که افلاک صفت در ۱۳۱۳ شمسی



مليچک با اجزاء خودش در دره زانوس
عکس از: کتابخانه مری کبری دانشگاه تهران



قصر حاکم در ساری

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی



اردوی همایونی در چشمه لای دماوند است.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

دره و جاده کوثر سیاه، بهمن ماه ۱۳۸۱، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات راهبردی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



دره و جاده ای که از سیاه بیشه به کندوان می‌رود.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



آفتاب‌گردان همایونی در راه هرازچم
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جاده است کازر و در خانه به ما نَد مبرود



جاده ایی است که از رودخانه به دماوند می رود.
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



جنوب قریہ یوش
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



اردوی کیوان شکوه در شلفین، گردنه سوادکوه
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

امیرالخطباء
سید ابوالحسن علی میرزا
شاه در آبشار کوشک

عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ناصرالدین شاه در آبشار کوشک



امامزاده در دهکده شاه ناجر کجور و دور نمای اردوی همایونی (ناصرالدین شاه)
در جمادی الثانی ۱۲۸۶ قیلان قیل.

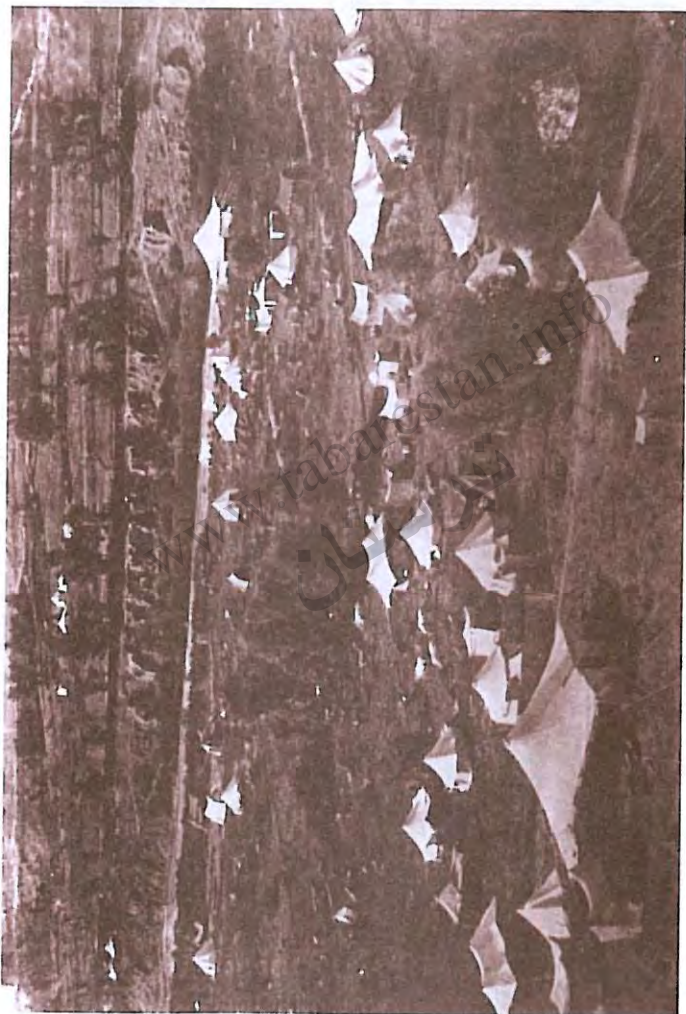
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)

نزدیک

خانه‌ها را پاره‌های کدیر



خانه و آبادی‌های کدیر
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

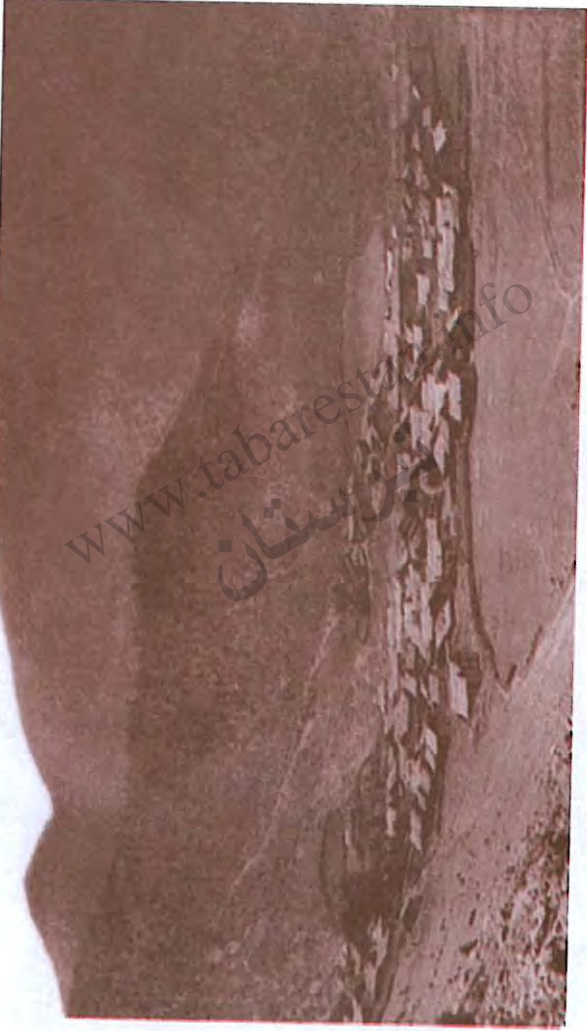


اردوی همایونی در منزل فشم ۱۳۸۰ ق
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



عمارت و اردوی جاجروود
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

عکس از آبادی سیاه کوه در ارتفاع ۱۳۱۳ متری
عکس از آبادی سیاه کوه در ارتفاع ۱۳۱۳ متری

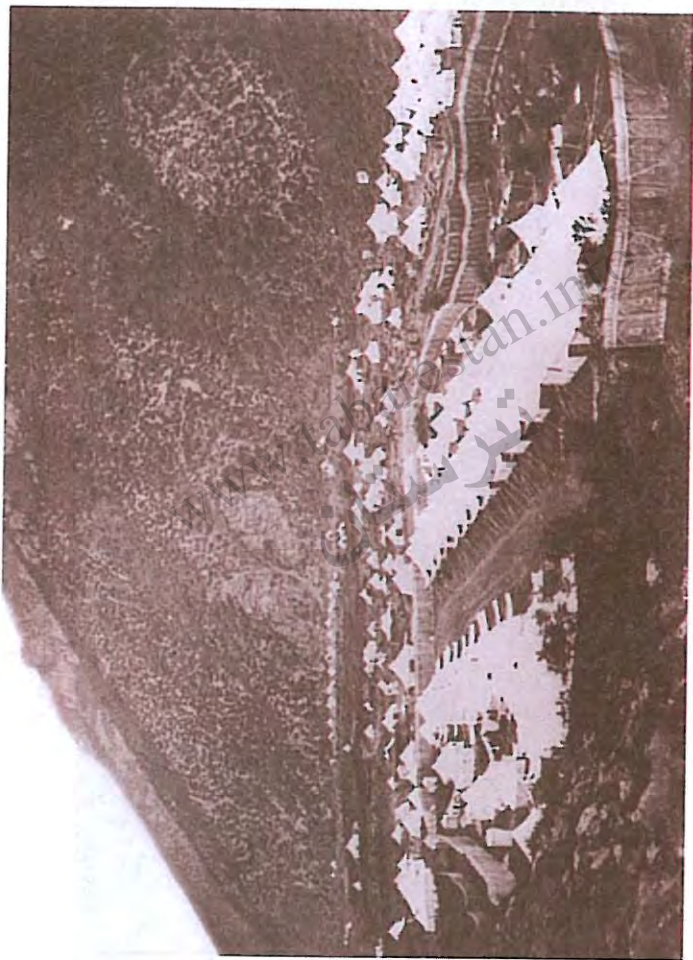


عکس آبادی لاشک است که واقع است میان کجور و پول.
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

قدری از اردوی همایونی در دشت کجور
قدری از اردوی همایونی در دشت کجور



قدری از اردوی همایونی در دشت کجور
عکس از: kandelous.Blogfa.Com



سراپردہ ہمایونی و کوه و جنگل میخ ساز
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

بعد از صرف نهار در کاندلوس این عکس انداخته شد



بعد از صرف نهار در دره کاندلوس این عکس انداخته شد.
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

سوارهای انتظام الدوله که مخصوص مبارک بنک افغانی برای حفظ اندک در رجب ماه ۱۳۱۳



سوارهای انتظام الدوله در دشت کجور
عکس از: kandalous.Blogfa.Com

خواجه‌ها و همسند که در یونس آنکند شهر صفر کالظفر است ۱۳۱۳ هجری



خواجه‌وندها در پول
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

سراپرده همايونی و اردوی کيوان شکوه در صالحان کجور

تصویر



سراپرده همايونی و اردوی کيوان شکوه در صالحان کجور
عکس از: kandelous.Blogfa.Com



قره چی‌های چادر نشینند که در دره زانوسی منزل دارند.

عکس از: kandelous.Blogfa.Com

اردوی های ابوبی در منزل میخساز ۱۳۱۳



اردوی ناصرالدین شاه در منزل میخساز
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

آبادی پول نریند بکر کک افنا کتسه صفر اللفز سدا ۱۳۱۳ و سہل کد



آبادی پول

عکس از : kandalous.Blogfa.Com



سراپرده همایونی در منزل پل
عکس از: kandelous.Blogfa.Com

تعدادی است که بریت ببارک زاده از پوهی هوشیار کتب با بک هدیه شد



ناصرالدین شاه
عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

شاه نایب اجل حضرت آقا شهنشاهی فرخنده ابدی با جلال و کرامت
شهرت بیخ ابدی است و در این



ناصرالدین شاه و ملیجک

عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

www.tabarestan.info
تبرستان

پیوست‌ها



در ۱۹ شهریور که پیش از آنکه در تبریز بودیم در آنجا در آنجا در آنجا
 در تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

آشود
آ

کتابخانه عمومی تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کتابخانه عمومی تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کتابخانه عمومی تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کتابخانه عمومی تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کتابخانه عمومی تبریز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

چهارمین دوره از نشریات در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 حاج آقا محمد باقر خراسانی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 دفتر نشریات در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 اینجانب پانزدهمین شماره نشریات در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

(بیوست ۱)

گزارش سفر ناصرالدین شاه به مازندران در ۸۳-۱۲۸۲ قمری^۱

در بیست شهر ذیحجه پیشخانه موکب همایون در بندر فرح آباد مهیا شده بود. جناب اعتمادالسلطنه حاجی علی خان و مقرب الخاقان حاجب الدوله و حکیم باشی میرزا نظر علی در اردو بودند. سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری در جزیره میانکاله که طولاً تخمین ده فرسخ و عرضاً یک فرسخ جزیره ایست که از سمت غربی متصل به خشکی است، در سمت شرقی این محل جزیره آشوراده است، جنوبش خلیج استرآباد است، شمالش دریای خزر به شکار مارال تشریف فرما شده بودند. قریب به یک صد و پنجاه شکار نموده بودند. در بیست ذیحجه کشتی های روس به قرار ذیل از جزیره آشوراده آمده، به فاصله ربع فرسخ به کنار مانده، در مقابل فرح آباد لنگر انداختند. کشتی جنگی موسومه به استراکان یعنی حاجی ترخان جنابان ویس آدمیرال ژنرال دویوتسکی امیربحر خزر و مسیو غرس^۲ وزیر مختار روس با اتباع در آن کشتی بودند؛ کشتی موسومه به قراندک قسطنطین^۳ مال

۱. نویسنده این گزارش شناخته نشد اما به نظر می رسد کنسول ایران در تغلیس باشد.

۲. نام وزیر مختار روس که در سفرنامه ناصرالدین شاه به صورت «گریس» ثبت شد در این گزارش به دو صورت «غرس» و «گریس» آمده است که به همان صورت اصل نسخه ارائه شد.

۳. اصل: قسطنطین

کامپانیه قفقاز مرکوری که کرایه کرده بودند جنابان کنیاز اوربیتانی و قولی بکنین حاکم بادکوبه در آن ساکن بودند با اتباع خود؛ کشتی موسومه به در بند؛ کشتی موسومه به اورال. عصر همان روز وزیر مختار و آدمیرال به خشکی آمده به سراپرده همایون رفته تماشا نمودند و بعد در چادر حاجب‌الدوله صرف قهوه نمودند و بعد هنگام عبور که چادر اعتمادالسلطنه سر راه بود آنجا هم چای خوردند. وقت رفتن خواهش کردند که ایشان هم به کشتی‌ها جهت تماشا بروند. مراتب در اردوی همایون به عرض اعلیحضرت پادشاهی رسید. مرخص فرمودند که اعتمادالسلطنه و حاجب‌الدوله به بازدید بروند. روز بیست و یک ذیحجه معزی‌الیها به بازدید رفتند؛ یعنی به کشتی استراکان^۱ که وزیر مختار و آدمیرال بودند. در این بین سرکار اقدس شهریار همه جا از کنار دریا از سمت میانکاله تشریف‌فرمای فرح‌آباد شده نزول اجلال فرمودند. از کشتی‌های روس شلیک توپ کردند همچنین از اردوی همایون.

بعد از آنکه حضرات و بنده به اردو رفتیم بنده رفتم به دیدن سرکار آجودان مخصوص نهایت مهربانی فرموده حکم نمودند که چرا در جایی دیگر منزل کرده‌اید؟ گفتم من غریب بودم هنگامی که به اردو رسیدم شما تشریف نداشتید و جناب اعتمادالسلطنه رقعہ نوشته و از کشتی مخصوصاً دعوت به چادر خود نمودند چه می‌کردم! آجودان مخصوص فرمودند حالا که من هستم و جمیع لوازم منزل شما مهیا است! عرض کردم شما راضی نشوید بنده تغییر منزل بکنم چونکه خلاف رسم آدمیت و ادب است.

عصر همان روز سرکار اقدس تشریف به چادرهائی که برای مهمانی مأمورین روس به مباشری اعتمادالسلطنه برپا شده بود آوردند. آجودان مخصوص به بنده خبر داده بودند با لباس رسمی حاضر شده بودم. در همانجا به خاکپای مبارک سرکار اقدس شرفیاب شدم، التفات ملوکانه فرمودند.

فردای آن روز که بیست و دو ذیحجه بود مقرب‌الخاقان عبدالعلی‌خان از جانب سرکار اقدس به احوالپرسی جناب کنیاز و سایرین مأمور شد. عباسقلی‌خان سرتیپ

۱. در صفحه نخست این گزارش نام کشتی مزبور به صورت «استراکان» آمده است.

لاریجانی هنگام رسیدن کشتی‌های روس به جزیره آشوراده از همانجا به مهمانداری حضرات مأمور و با ایشان در کشتی‌ها آمده بود. زیاد از او راضی بودند.

روز بیست و سه ذیحجه که قرار بود حضرات مأمورین روس شرفیاب حضور مبارک شوند قبل از وقت در کنار رودخانه فرح‌آباد چادری زده بودند که هنگام بیرون آمدن مأمورین روس از لنگه در آنجا نفس تازه کنند. از مستوفیان و اهل نظام میرزا هدایت و وکیل لشکر و سلیمان‌خان سرتیپ افشار و کلب حسین‌خان و رحمت‌اله‌خان در آنجا حاضر بودند. از آجودان مخصوص به بنده خبر رسید که بروید خدمت ظهیرالدوله آنچه می‌فرمایند عمل کنید. رفته خدمت ظهیرالدوله فرمودند با ابوالفتح‌خان نایب ایشیک‌آقاسی معاً مأمور هستید بروید حضرات را از کشتی به حضور مبارک دعوت کنید. عرض کردم اول به کدام کشتی برویم؟ گفتند به کشتی کنیاز. گفتم کنیاز از جانب جانشین تفریس مأمور است و آدمیرال و وزیر مختار مأمور امپراطور هستند با وصف این ذکر می‌فرمائید اول به کشتی کنیاز برویم یا هر یک به یک کشتی علیحده برویم. تأمل فرموده رقععه به جانب صدیق‌الملک نوشتند. نیم ساعت رقععه طول کشید. دیدم وقت می‌گذرد اذن خواسته خود رفته به چادر صدیق‌الملک. تشریف نداشتند. در کنار دریا رسیدم تشریف به چادر آوردند. نیم ساعت هم جواب ایشان طول کشید. در این بین خبر آوردند که مأمورین روس از لنگه‌ها بیرون آمده در چادر نشسته‌اند. به تعجیل تمام رفتیم. مسیو غرس عذرخواهی کرد که ما خود قدری زودتر آمدیم. وقت شرفیابی رسید، اسب‌ها که بایستی در آنجا حاضر بکنند نرسید. اصرار کردند که ما میل به پیاده رفتن داریم اگرچه هزار قدم از رودخانه به سرپرده می‌شد ولی زیاد ریگستان بود.

باری پیاده آمدند در چادر کشیک‌خانه نشسته. جناب ظهیرالدوله و صدیق‌الملک و بعضی آنجا بودند، صرف چای و قهوه شد. جناب ظهیرالدوله چاقچور خواستند به سلیمان‌خان گفتم امان است مابین دو شخص بزرگ یعنی کنیاز و غرس چاقچور پوشیدن حسنی ندارد. سرتیپ ملتفت کردند جناب تشریف بردند در طبل [؟] چادر پوشیدند در این بین ابوالفتح‌خان نایب ایشیک‌آقاسی آمده به حضور دعوت نمودند.

سرکار آجودان مخصوص هم آمدند جهت ذریعه^۱ جانشین حضرات مجموعه خواستند. حرفی شد که سابقاً معمول نبوده است. آجودان مخصوص سینی طلا حاضر کردند که ضرری ندارد بعد از شرفیابی حضور مبارک کنیاز اوریبانی و یسکوری معروض داشتند. غراف صاحب در کمال فصاحت و بلاغت ترجمه کردند. ذریعه جانشین را سرکار اقدس بدست مبارک گرفته به آجودان مخصوص دادند. بعد از مرخصی از حضور، آدمیرال رفت به کشتی‌ها و جنابان کنیاز و غرس رفتند به چادر سرکار آجودان مخصوص. عصر همان روز که بنا بود سرکار اقدس به تماشای کشتی‌ها تشریف‌فرما شوند حسب‌الامر همایون جمیع صاحب‌منصبان دولت علیه به کشتی موسومه به حاجی‌ترخان رفتند و در آنجا منتظر قدوم مبارک شدند. بعد از ساعتی کوسف صاحب قونسول استرآباد به کشتی خبر آورد که سرکار اقدس تشریف نمی‌آورند. حکم فرمودند کشتی‌ها بروند قولتوق یعنی خلیج استرآباد در آنجا در محل موسومه به نوذآباد که اول هم آنجا قرار بود در آنجا به کشتی تشریف بیاورند. همه مایوس برگشتند به اردو و در اردو که جمیع تشریفات مهیا شده بود موقوف گردید. به فاصله نیم ساعت خبر منتشر شد که آجودان مخصوص رفتند به کشتی‌ها خبر کنند که قبله عالم الان تشریف به کشتی‌ها می‌برند. همه به اضطراب و تعجیل از چادرها بیرون آمدند. بنده هم در سر راه ایستادم. سرکار اقدس فرمودند اعتمادالسلطنه به تو گفت بروید حضرات را فردا از جانب ما به نهار دعوت کنید. عرض کردم بلی. اشاره فرمودند نزدیک بیا، پیش رفتیم. فرمودند به وزیر مختار بگو که در حق حضرات هرگونه خواهش نمایند از قبیل نشان و غیره مضایقه نخواهد شد.

از کنار دریا به تفنن به سمت رودخانه تشریف‌فرما شدند جنابان کنیاز و وزیرمختار و آدمیرال و قولی بکین حاکم بادکوبه به زودی خود را حاضر کرده در لتکه به اتفاق آجودان مخصوص تا کنار به استقبال آمدند. در آنجا اعلیحضرت شهریاری به لتکه نشستند و حضرات هم نشستند. آجودان مخصوص سر پا ایستاد. در لتکه بیرق ایران را زده بودند. به کشتی حاجی‌ترخان که رسیدند موزیکان از همه کشتی‌ها نواختند. بعد

۱. ذریعه: واسطه، دست‌آویز

ماها از عقب رفتیم اما وقت نشستن ما به لنگه [ای] که آجودان باشی، علی‌قلی خان و سلیمان خان و حاجب‌الدوله و کلب حسین خان بودند تماشا داشت که از تفنگداران و عمله غلام چگونه خود را روی هم به لنگه می‌ریختند و چقدر من عجز می‌کردم که ترحم به جان خود بکنید لنگه غرق می‌شود گوش نمی‌دادند و آجودان باشی چه دعاها می‌خواند و چه استغفارات می‌کرد.

باری به سلامت رفتیم به کشتی. چادر مخصوص از پارچه ابریشم در سطح کشتی درست کرده بودند. صندلی مخصوص جهت نشیمن سرکار اقدس بسیار رنگین و به قاعده. در دست راست صندلی بیرق روس و دست چپ بیرق ایران، در پهلوی راست صورت اعلیحضرت امپراطور، در جانب چپ تصویر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را گذاشته بودند. میزها و روی آنها گل‌های رنگارنگ هر جور شربت [و] شیرینی‌جات گذاشته بودند. سرکار اقدس چند دقیقه توقف فرموده بعد تشریف بردند به جای مرتفعی که کاپیتان در آنجا می‌گردد.

بعد تشریف آورده رفتند به قاپوت یعنی اطاق کشتی و به چرخ‌ها نیز تماشا فرمودند؛ یعنی از سطح کشتی و باز به چادر مزبور تشریف فرما شده قدری با حضرات صحبت نموده به همان ترتیب تشریف فرمای اردو شدند.

چون هنگام غروب بود و کشتی در سر لنگر، حرکت دادن کشتی را مناسب ندیدند شب که رسید هر چهار کشتی را چراغان کردند و آتشبازی نمودند. بزرگان اردو آتشبازی را زیاد پسند نکردند اما چراغان را که امتداد داشت پسند نمودند. از قراری که خود روس‌ها شنیده و می‌گفتند دفعه اول که صاحب‌منصبان دولت علیه با لنگه‌ها به کشتی می‌آمدند و دریا قدری تلاطم داشت از قدمای قوم در حضور مبارک در چادر تماشا می‌کردند، بالجمله صلاح ندیده بودند سرکار اقدس با لنگه تشریف بیاورند. بعد که خیر موقوفی تشریف آوردن رسید و مردم مراجعت کردند و همگی سلامت بدون اینکه دامن کسی تر بشود به کنار رسیدند. صلاحدید قدما بی‌حاصل و عزم دوباره فرمودند.

فی‌الواقع جای غیر مناسب انتخاب کرده بودند چونکه به جز مرداب انزلی و خلیج استرآباد در سواحل ایران جایی نیست که کشتی آتشی به اطمینان بتواند چند روزی لنگر اندازد به سبب اینکه اگر باد شمالی برخیزد کلاً کشتی را به کنار می‌زند و با این

ملاحظه احتیاط لابداً کشتی‌ها دورتر از کنار لنگر می‌اندازد. از بخت بلند شاهنشاه بود که در این چهار پنج روز باد شمالی برنخاست^۱ والا توقف کشتی‌ها در آنجا محال بود. همچنین به واسطه بالا آمدن آب دریا چادرهای اردو نیز خراب می‌شد. بالجمله محل نشستن سرکار اقدس به کشتی یا مرداب انزلی بود یا خلیج استرآباد. نظر به تقریر روس‌ها که گویا بی‌اصل هم نباشد قدما خلیج را مناسب ندیده بودند که روس‌ها آن محل‌های خوب اشرف را می‌بینند و چشم تصرف به آن می‌دوزند. یا آشوراده را سرکار اقدس ملاحظه می‌فرمایند به همین ملاحظه سند تصرف روس‌ها می‌شود با اینکه از میانکاله که سرکار اقدس مشغول شکار بودند تعمیرات آشوراده خوب پیدااست. مرداب انزلی را صلاح ندیدند به جهت این که همین که یک بار کشتی‌های روس داخل مرداب شد من بعد را هم حق دخول پیدا خواهند کرد.

باری فردای آن روز که بیست و چهار ذیحجه بود آجودان مخصوص بنده را خواستند که از خاکپای مبارک مرخصی حاصل کرده با کنیاز به تفلیس مراجعت کنم. در این بین فرامین نشان را میان انداختند که اسامی حضرات نوشته شود. سرکار اقدس به تفرج سوار می‌شدند، دم سراپرده مرخصی حاصل شد. باز آمدیم چادر سرکار معزی‌الیه یک ثوب سرداری ترمه تن‌پوش مبارک خلعت مرحمت شد و یک جبه ترمه به میرزا معصوم‌خان که در بادکوبه منتظر مرخصی به حاجی ترخان بود. و بعضی مستدعیات که داشتم به اجازه جناب صدیق‌الملک از سرکار آجودان مخصوص متوقع شدم به نظر همایون برسانیدند همه پذیرفته شد. الحق غریق احسان و التفات‌های سرکار معزی‌الیه هستم.

خلاصه قریب به شصت طغرا فرمان نشان و هشتاد طغرا حکم مدال به توسط آجودان مخصوص به حضرات مرحمت شد به کنیاز قریقور اوربیانی چون تمثال مبارک داشت حمایل آبی مرحمت شد؛ به آدمیرال تمثال بی‌حمایل، به حاکم بادکوبه درجه اول با حمایل همچنین به غراف صاحب چون که یزال [؟] قلمی شده است. به سایرین نیز علی قدر مراتبهم بذل مرحمت ملوکانه شد و سرکار آجودان مخصوص ابلاغ نمودند. در همان

روز فیمابین اعتمادالسلطنه و آجودان مخصوص کدر^۱ زیاد رو داد؛ یعنی به واسطه نوشتجات که به جهت دعوت سرکار آجودان مخصوص رسیده بود و این معنی مایه افسوس و الم زیاد برای بنده شد. صدیق‌الملک زیاد به اصلاح کوشیدند مثمر ثمر نشد. حضرات روس‌ها که یک ساعت بعد از ظهر بایستی به دعوت حاضر شوند سه ساعت از ظهر گذشته به واسطه بردن نشان‌ها و فرامین وقت عقب افتاد، در ساعت سه آمدند. قریب به سی و پنج نفر صاحب‌منصبان مجلس‌نشین بود؛ از امرای ایران جنابان ظهیرالدوله و اعتمادالسلطنه و صدیق‌الملک و حاجب‌الدوله و کلب‌حسین‌خان و سلیمان‌خان و چند نفر از عمله خلوت بودند. سرکار آجودان مخصوص به واسطه همان تقار^۲ نیامدند همچنین آقای عین‌الملک که حال ملقب به اعتضادالدوله هستند. مجلس مهمانی سوای صندلی‌های نشیمن که در نهایت درجه ...^۳ و ناقابل بود. سایر تدارکات از قبیل اسباب نقره و ظروف و سفره و دستمال و غذا کمال امتیاز را داشت.

قبل از نشستن به ناهار در سر سلامتی مصلحتی به میان آمد گرس گفت می‌خواهید من به سلامتی اعلیحضرت پادشاهی می‌خورم و صدیق‌الملک یا اعتمادالسلطنه به سلامتی اعلیحضرت امپراطور جواب بدهند اما چون این مهمانی پادشاه است مناسب این است که اول به سلامتی امپراطور خورده شود. جناب صدیق‌الملک تأمل داشتند. باری به سفره نشستند. بنده به پاسخ گفتم آهسته به اعتمادالسلطنه عرض کنید شما به سلامتی امپراطور سبقت فرمائید هر عیبی وارد آید پای بنده، بعد جناب کنیاز به سلامتی شاهنشاه. مجلس به خوشی به آخر رسید. هنگام غروب مراجعت به کشتی‌ها کرده بنده هم به اتفاق کنیاز اوربیانی به کشتی آمدم. نصف شب بیست و پنج ذیحجه کشتی‌ها لنگر برداشتند کشتی مسکونه کنیاز یکسر عازم بادکوبه. کشتی دربند را دادند به جناب وزیرمختار رفت به انزلی عیال خود را بردارد، کشتی حاجی‌ترخان را خود آدمیرال نشسته به بادکوبه آمدند از آنجا به تفلیس که جانشین را دیده بروند به حاجی‌ترخان. در اردوی پادشاهی رتق و فتق امور غالباً با سرکار آجودان مخصوص بود. بی‌تملقی و اغراق

۱. مقصود کدورت است.

۲. تقار: کینه، عناد.

۳. یک کلمه ناخوانا.

اگر کار موافق قاعده مشهود می شد از مباشرت ایشان بود باقی دیگر همه اسباب خفت بود و ملالت؛ مثلاً آجودان‌باشی عساکر ایران رخت رسمی نظامی دربر نداشت. همچنین سلیمان‌خان افشار و کلب‌حسین‌خان در بر سربازها قبای گلی و چیزی که مایه شکوه باشد نبود؛ چادرهای دود خورده سربازها در بهترین جانب اردو زده شده بود؛ یعنی در معبر سرکار اقدس و حضرات روس‌ها.

گر نویسم وصف آن بی حد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود

انصافاً حضرات تدارک خوب دیده بودند مثلاً ده نفر از قزاق‌های مخصوص نواب جانشین و چهار نفر پیشخدمت خاص و اسباب میزبان خود جانشین و سایر لوازم ملوکانه را در کشتی حاجی ترخان مهیا کرده بودند و روس‌ها در بادکوبه تعمیرات زیاد هم در شهر و هم یورت جداگانه نزدیک در دوورسی [؟] شهر بنا کرده‌اند. اطراف دریا مقابل شهر را از سنگ سکو بسته است که کشتی‌های بزرگ متصل به سکو شده بارگیری می‌شوند. سه سال قبل چنین بناها در بادکوبه نبود. بنادر ایران حالت پانصد سال قبل از این را دارد. کنیاز اوربیانی می‌گفت که در بندرگز استرآباد از قراری که من دیدم و شنیدم در این سنوات دو میلیون مال‌التجاره می‌آید ولی یک باب انبار نیست. مال تجارتی را همه در روی گل و لای چیده بودند اقلماً شما که در آنجا علاقه دارید از دولت اجازه گرفته انبارها بسازید. و الحق درست می‌گویند؛ بندر فرح‌آباد خرابه واقعی و محل دزدان تراکمه است که با لنگه‌ها نفت و نمک آورده می‌فروشند. وقت رفتن هر که به گیرشان آمد اسیر کرده می‌برند. بندر مشهدسر مازندران که در این سنوات تجارت عمده می‌شود بعینه حالت دو بندر دیگر را دارد.

بندرانزلی نسبت به اینها آبادتر است ولی نظر به تقریر تجار از جور گمرکچی‌ها زیاد تنزل کرده است. بندر استره^۱ اردبیل محل حمل مال‌التجاره بودنش معتبرتر از همه بنادر ایران در بحر خزر است ولی آن هم صورت بنادر دیگر را دارد. دولت روس در این سنوات قریب یعنی سه چهار سال دیگر جمیع اسباب کشتی‌سازی و کارخانه‌ها و

۱. مقصود بندر آستارا می‌باشد.

کشتی‌های جنگی و جبهه‌خانه و غیره و غیره از حاجی‌ترخان نقل بادکوبه خواهند کرد. چنانکه صد سال قبل اینها در شهر قازان بوده و نقل حاجی‌ترخان نمودند.

دنیا تمام گشت به آخر رسید عمر ما همچنان در اول احوال مانده‌ایم گزارش غرامت پسر حاجی غفار بادکوبه [ای] را محققاً جویا شدم؛ دو کشتی کوچک او از چارکن ترکمان نفت و نمک به لنگرود و گیلان می‌آورده است چون قرار آن طرف‌ها این است که بار کشتی‌های با کرجی‌های اهل بلمه^۱ خالی می‌شود و هر کرجی قیمت معینی دارد، کشتی‌های او به لنگرگاه می‌رسند از لنگرود کرجی نمی‌فرستند و به هر کرجی بالمضاعف پول می‌خواهد او نمی‌دهد و اصرار می‌کند به قونسول رشت می‌نویسد او هم به حکومت می‌نویسد حکومت اعتنا نمی‌کند؛ در این بین باد شمالی برخاسته کشتی‌ها را به کناری می‌اندازد می‌شکند و نفت و نمکش ضایع می‌شود و قونسول رشت به حکومت اعلام می‌کند آدم بفرستید برآورد خسارت کنند باز اعتنا نمی‌نمایند. پاولف قونسول خودش آدم می‌فرستد دوازده هزار و دویست و پنجاه تومان به همه جهت خسارت می‌نویسند. کار به طهران می‌رود به کوشیز [؟] در هفت هزار و دویست و پنجاه تومان قطع می‌کنند. پول نقد می‌دهند بادکوبه [ای] به جلال تمام پول را به دوش حمال داده در انزلی به کشتی می‌گذارند، و به بادکوبه آورده به بهانه تبدیل کردن دکاکین صراف‌ها را می‌گرداند و ضمناً می‌فهماند همان پولی است که از دولت ایران گرفته‌ام. اهالی بادکوبه و انزلی با نهایت تأسف این را می‌گفتند. از حق نباید گذشت در گرفتن پول روس‌ها بی‌حق نبودند چرا حکومت در هر دو حالت بی‌اعتنائی کرده است؟ در لنکران قلعه محکم و یک فوج سرباز ساختند حالا قلعه و ساخلو را موقوف کردند و فوج را به بادکوبه آوردند چونکه آنجا بد آب و هواست و اهمه هم ندارند. بحمدالله دوستی دولتین به حد کمال است نواب جانشین به سمت ایران و نخجوان رفته بودند در هشتم محرم وارد تفلیس شدند. از جانب حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد روحی فداه مقرب‌الخاقان میرزا عبدالوهاب خان نایب‌الوزاره به نخجوان آمده بوده است.

۱۴ محرم سنه ۱۲۸۳ عرض شد.

۱. دهخدا «بلمه» را «مردم ریش دراز» معنی کرده است.



بو بوی که از گوشه‌های جهان
نور آن بر آن شب با ما آید

بماند از آن شب که در آن
بودن آن بود با ما چون

بسیار شمع از آن آتش که
از او خفته بود در آن

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

بسیار شمع از آن آتش که
بسیار بود از آن آتش

(بیوست ۲)

گزارش سفر ۸۳ - ۱۲۸۲ قمری ناصرالدین شاه به نظم^۱

به یومی که اردوی شاه جهان
همان دم که از شهر بیرون شده
پس از پنج شب استراحت که گشت
شبی ماند آنجا وز آنجا به گاه
به گیلارد گردید منزل چهار
به ششم شهنشاه ایسران زمین
به هفتم که گردید اردو روان
یکی تندبادی وزیده به ما
منازل نمودیم فیروزکو
به هشتم ندانم چه بر سر بود
به اوّل که راهی پر از برف بود
به ثانی که بُد باد ابر گران

ز طهران برون شد به مازندران
به دوشان تپه راه پیمون شده
ز رودخانه جاجرود برگذشت
بشد بومهن منزل سیما
به پنجم بشد باغ شه شهریار
سراپرده زد ملک آباد امین
گذشتیم از رود نمرودیان
تو گوئی که گردید محشر به پا
گذشتیم از باد وز برق هو
ز راه ز رسمش چه ها بگذرد
که ره رفتن یک پیاده نبود
به ثالث فتاده همه اشتران

۱. شاعر این شعر که یکی از همراهان ناصرالدین شاه در این سفر است، شناخته نشد.

چو^۱ سنگی که افتد به دریای ژرف
 یکی آمد از جان خود در ستوه
 دگر بار خر را گرفته به دوش
 هم از زندگی جمله گشتیم شاد
 که گردید منزل بر پل سفید
 بمُرد بشد فارغ از قید و بند
 ورا نام گشته است سُرخِ کلا
 دگر کشته نالان زدست^۲ درخت
 دگر فحش گویان که سنگش نهاد
 یکی از یساول کمر گشت خورد
 ابا اسب غلطید دیگر نراست
 به زیراب گردید منزل گها^۳
 گذشتند از محنت سرکلا بُن کلا
 سراپرده بدیدیم در شیرگا
 به صبحش روان گشت اردو به راه
 بنایش همانا علی کرده بود
 تمامی چو شیران شکاری شدند
 چو خورشید تابان به طرف سما
 چو مازندران شهر گلخند زار
 به هر شاخ غوغای صد بلبل است
 که نارنج و لیموش چون گوهر بوالحسن

یکی غرق گردید در جوف برف
 یکی قاطرش گشته غلطان ز کوه
 یکی می زد از خشم بر خویش جوش
 رسیدیم آخر به سُرخِ رباد
 به نهم تمامی شده نأمید
 یکی نیک مردی که بُد نعل بند
 به دهم منازل که بد پر بلا
 یکی در فتاده ابا اسب رخت
 یکی گشته گریان که بارم فتاد
 یکی را ابا بار آبش بُرد
 همین مرد کو را کمر بر شکست
 چو راهی شد اردو ز سُرخِ کلا
 وز آنجا چو شد ساخته بارها
 گذشتیم از سر کلا بُن کلا
 شبی شد توقّف در آنجا به گاه
 یکی جای نیکو سرا پرده بود
 وز آن جای که تا به ساری شدند
 شهنشه مکان کرده در باغ شاه
 ندیدُ نه بیند دگر روزگار
 همه سرزمینش گُل سنبل است
 همه روی ارضش تمامی چمن

۱. اصل: چه، در موارد بعدی نیز تصحیح شد.

۲. اصل: داست؛ در این شعر به جای «دست»، «داست» آمده است که تصحیح شد.

۳. در مسیر این سفر زیراب قبل از سرخ کلا می باشد.

به شامش همه بانگ پیچد شغال
 همه نوحه خوانند^۱ بهر عمر
 که شد اهل اردو همه مست از آن
 زهوش آنچنان رفت گوئی که مرد
 بفرمود اردو رود بر نگاه
 از آنجا روان گشت مهدی که کا
 بغلطید اسب که کا رفت رو
 و یا از ره سرگلا تا به ری
 مرا روزیم کن دو من جو و گاه
 بدیدیم به رخ بهشت برین
 همه سرکشیده به خورشید و ماه
 ز سبزش مرغان همه در خروش
 به چارم چه گویم که چون گشت کار
 که گردید منزل ره چار امام
 سه صحرای محشر نمودار گشت
 سه قلزم زمین گشت ز آب روان
 که از جان همه دست برشته‌اید
 به آب به گل هم ماهی فگار
 وگرنه چه کس هست کز جان بر لب
 بروز دگر شاد گشته روان
 دو شب را شهنشه در آنجای بود
 میان کاله گردید آرام گاه

چه گویم ز نارنگی و پرتقال
 وزغهاش از شامگه تا سحر
 یکی نان بپختند مازندران
 ز نانش هر آنکس که یک لقمه خورد
 پس از هشت شب شاه جمشید جاه
 چو گردید منزل گه ما نکا
 ز بس خوب بود هواش نکو
 ندانم ز باران بنالید وی
 و یا سجده می کرد کنی بار الله
 رسیدیم ما چون به اشرف زمین
 درختان سبز زمرد نما
 ز قدرت زمینش همه سبزپوش
 سه شب شد توقف به اشرف دیار
 ز جان دست شستند اردو تمام
 چه گویم کزان سرزمین چون گذاشت
 دو قلزم نگون بود از آسمان
 بگفتم چرا این چنین گشته‌اید
 همه غوطه‌ور^۲ شد بُنه با سوار
 بگفتند ما را ره چاره نیست
 یکی روز را بد گذشته در آن
 یکی مرغزاری چه جنت نمود
 به سیم چه گردید اردو به راه

۱. اصل: خاند.

۲. اصل: قوته‌ور.

شهنشه برون رفت عزم شکار
 زیک سو غلامان زرین کمر
 بکشتند یک دم صد ده گوزن
 نباشد به تاریخ در روزگار
 بخوردند و بردند اردو تمام
 از آن جایگه شاه خورشیدوش
 که در بین ره کشتی شاه روس
 شهنشه فرستاد آجودان خاص
 چسه از نوزرآباد اردو روان
 زمین یافت زینت ز پرده سرا
 بیامد همان کشتی آتشی
 به عیش غبار ره شهریار
 که زهره بیامد تماشای آن
 وزین سوی و آنسو ز توپ سلام
 که شه گشت وارد به پرده سرای
 که سردار از جانب شاه روس
 چو از خاک بوسی شدن سرفراز
 فرو رفت چون خور به مغرب زمین
 نشسته به لتگا ابا یحیی خان
 یکی عین ملک شهنشاه بود
 دگر بود منصور آن عم شاه صدیق شهنشاه
 و دیگر که تیمور شهزادگان
 به لتکا دیگر غلامان شاه

به همراه خود بُرد چندین سوار
 همان آب دریا سه سوی دگر
 همه فریه جمله فر دار و زن
 به آنی شود کشته چندین شکار
 زاعلاء و ادنا و از خاص عام
 بشد نوزرآباد منزل گهش
 ز دور ایستاد زمین داد بوس
 به دریا که بیند همه عام خاص
 بشد در فرح باد شد جایشان
 به مَنه پر شده قَبه بارگاه
 شماره چهار همه دولتی
 گرفتند جشنی به دریا کنار
 ز دیدار آن گشت تازه روان
 بشارت بدادند بر خاص عام
 چو مهر منیری حمل کرد جای
 چهل یک نفر آمده خاک بوس
 همان راه دریا گرفتند باز
 به صبحش شهنشاه ایران زمین
 دگر نامداران گند آوران
 که با فرُّ با شَأْنُ با جاه بود
 با فرو و جاه که دریای شاهی است در دست او^۱
 شجاع و دلیر هم آزاده گان
 به تمکین نشستند با آب و جاه

میان بزرگان بدان نامدار
 به آن نوع بر آب دریا گذشت
 بیامد همان آب دریا به جوش
 که از جسم اردو همه رفت جان
 که شه نزد کشتی ایشان رسید
 نگه‌دار از آب دریا توشاه
 که شد آفتابی به دریا پدید
 زیند این زمان نای شیپور کوس
 که ای آسمان سر به قبرا نهید
 بود یادگار شهنشاه کی
 نه این شأن اندر خور هر کس است
 سر دولت ما به کیوان رسید
 شهنشه بیامد سلامت به جای
 که شد آفرین از جهان آفرین
 شون جمله‌گی شاه راه میهمان
 چو خوانی که میزش بلند آسمان
 چه گویم چو انجم نیاید شمار
 همان اعتماد گران مایگان
 از دریا به خوشکی گرفتند راه
 ز حیرت شده چشم هر یک چهار
 که گسترده این خوان را حور عین
 به خاک ره شه شده سرفراز

براهیم آقا که بد آبدار
 ایا جمله تابین به لتکا نشست
 زخوف غلامان زرینه پوش
 چو شه گشت بر آب دریا روان
 به تن جمله لرزان به مانند بید
 همه سجده کردند کی بار الله
 وز آنسو چو آن میر بحر این بدید
 بفرمود کی لشکر شاه روس
 ز توپ آسمان‌ها بشارت دهید
 ندانم شناسید یا آنکه نی
 که این سرفرازی به دولت بس است
 چو ما را شهنشاه ایران رسید
 بحمدالله از لطف باری خدای
 بسی نذرها شد در آن سرزمین
 بروز دگر بود امیدشان
 بفرمود شه گسترانید خوان^۱
 خورش‌های الوان بس آبدار
 شهنشه بفرمودشان میزبان
 چو شد اذن از درگه پادشاه
 رسیدند ایشان به خوان ناهار^۲
 که گویا بسود این بهشت برین
 بنخوردند و سودند روی نیاز

۱. اصل: خان

۲. اصل: نهار

نشان‌های اَعلا و ادنا بسی
 امر جمله‌شان شاه تشریف داد
 ندانم که من وصف آن عیش گفت
 چو شد کوچ از آنجا به لاریم بار
 چو بُد نام دیگر ورا مشهدسر
 شبی برگذشت چو شد صبحگا
 منازل نمودند در بارفروش^۱
 چو از بارفروش آمدیمان برون
 چه گویم از آن راه عامی خراب
 زیکسوی باران ز یکسوی گِل
 اگر بود محشر چرا مرگ بود
 شنو این سخن را همه سر بسر
 یکی گفت طفلم بشد بی‌پدر
 یکی گفت من چون وصیت کنم
 یکی در جوابش چه دین دگر
 بسی اندر افتاد از پل به رود
 ز اعلا و ادنا به گل غرق شد
 سه شب را توقّف به عامل بگشت
 به کاروانسرا آتش اندر فتاد
 شهنشه عنور بر تمامی بداد
 به محمودآباد از آنجا روان
 به محمودآباد یک شب بماند
 به صلی ده شهنشاه کیوان سپاه

که بدور خور شانسان هر کس
 که بر حلقشان طوق زرّین نهاد
 ندارد دگر این چنین عیش جفت
 گشودند از آنجا به بابل کنار
 که بُد کشتی کرجی بی حد و مرز
 گذشتند از قریه میرکلا
 همان سبز میدان که بد سبزپوش
 همه بخت‌ها جمله گشته نگون
 همه پل بُد گل همه رود آب
 تمامی نهادیم بر مرگ دل
 دگر غیر آن وای نفس چه بود
 که گفتند اردو ابا یک دگر
 یکی گفت زن رفت شوی دیگر
 که دین بسی هست در گردنم
 که الحال هستیم اندر سفر
 زمرّد زن خوب بد هر چه بود
 دگر حال بار بُنه بین چه شد
 که اردو ز رنج ره آسوده گشت
 که بر سوخت از مال مردم زیاد
 که تا این جهان باد شه باد شاد
 که شد جایگه بر تمامی سران
 وز آنجای که تا صلی ده براند
 منازل بفرمود سرین کلا

۱. اصل: بر فروش.

براندند مرکب هر آنکس که بود
 همه اهل اردوی نصرت پناه
 شدند اهل اردو ز ره دل غمین
 به برگشتن شاه شایق شدند
 همه کوه درّه همه سنگ بود
 ورا خواندندی^۱ یل نامدار
 چنین راه باشد در آن سرزمین
 بسی مردمان گشته آنجا هلاک
 که سازند ره را به لیل^۱ نهار
 برید است هم کوه هم تخته سنگ
 ز خرجش شده ره چو خرم بهار
 چنان ساخته مُحکم استوار
 بدون مشقت همه کاروان
 که اعمی رود بی عصا اندر آن
 محال برون بش گرفتند بار
 دو شب لشکر آنجای آسوده بود
 حسن کیف گردید منزل همان
 هوایش همیشه چو خرم بهار
 به هفتم بیسته سواران کمر
 براندند چون سیل از کوهسار
 رسیدند در مرزن آباد ماز
 همی شد گذار از آب روان

در آن سرزمین تا بر خیررود
 به چالوس گردید از آن جایگاه
 بسی روز شد و ندران سرزمین
 به فکر همان راه سابق بدند
 شنیدم که این ره بسی تنگ بود
 گذشتی از آنجا اگر یک سوار
 به عرض شهنشه رسانند این
 سرگه کشید است تا بر فلاک
 زر و سیم شه داده بس بی شمار
 بیاورده استادها از فرنگ
 بسی خرجها کرده در آن دیار
 بفرموده آن شه نامدار
 که کالسکه گردد از آنجا روان
 چه گویم که وصفش نیاید بیان
 چو از راه شه گشت اردو کنار
 و گرنام آن ده بنفشه که بود
 به سیم چه گردید اردو روان
 محالش بنامست دشت کلار
 شبی شش در آن جایگه شد به سر
 نشستند بر باره راهوار
 همی تاختن در نشیب^۱ فراز
 یکی مرد مستحفظ قاطران

بغلطید^۱ در رود چالوس گشت
 همان آب گردید گور کفن
 دو شب شد در آن جایگه یک نهار
 دگر پل بُد رود از آنجا روان
 همان آب او را سرازیر بُرد
 گرفتند او را پس از مردنش
 بدادند غسل^۲ ندانم چه گشت
 ز بارُ بنه آنچه بر جای بود
 سپیده دمان اهل اردو تمام
 یکی کوه بُد اندران سرزمین
 چه کوهی که البرز پیشش چو ریگ
 ورا نام گردیده بُد چم هزار
 رسید آن به عرض شه دین پناه
 بسی خون مردم برفته به باد
 زعهد کیومرث تا این زمان
 چو این عرضها شد به خاک رهش
 بفرمود کُنه را شکافت دل
 مهندس به حکم شه اقدام کرد
 به ابزارهای^۳ فزون از شمار
 به بیل^۴ کلنگ به باروت تافت
 زمانه ندارد چنین عدل یاد

زدیدار اقوام مأیوس^۱ گشت
 که آسوده گشت آن ز رنج محن
 فتانند از آنجا دم چم هزار
 یکی دیگر آنجا ز قاطر چیان
 که اعضاش شد جمله گی ریزُ خرد^۲
 ز پا نرم گردید تا گردنش
 بر آنهم زمانه چنان برگذشت
 شبی لشکر شاه آنجا بود
 نشستند بر باره تیز گام
 زدیدار آن گشت دلها غمین
 زدیدار آن مغز جوشد چو دیگ
 ولیکن بود پیچ و خم صد هزار
 که ای تاج بخشنده خور و ماه
 کره این چنین ره ندارد به یاد
 نرفته از آنجا کس آسوده جان
 که نوشیروان خادم درگهش
 که خون بسی گشته آنجای گل
 گزین کرد صد پنج مردان مرد
 بسی برده نیرنج افسون به کار
 دل گُنه را جمله درهم شکافت
 که شه خون مردم ز گُنه بر ستاد

۱. اصل: معیوس.

۲. اصل: خورد.

۳. اصل: غسل.

۴. اصل: بابضارهای.

چنان زر چنین ره ندیده است کس
 ابا بار هم قاطر و اشتران
 بفرموده شه ناصرالدین شده
 به فرمان آن کوه بر بنده باد
 نه از عهد آن جان بن جانیان
 سیه ویشه گردید آرامگاه
 پس از ظهر شه رفت عزم شکار
 که بُد پیش خدمت ابا آب جاه
 چنان چون بتازد به افغان بلوچ
 شناسا نگشتی ز پا تا بسر
 به اسطبل اخبار آیین کنند
 دگر گفت این حکم شه از چه بود
 دگر هم به تعجیل دهنه بسر
 دگر بار گردست و گشته روان
 بجسته ز خواب بیسته کمر
 همانا که گشته قیامت عیان
 به سوی جهنم ره آراستند
 چه راهی که بُد هم چنان تیره چاه
 درو نردبانهای پرسنگ بود
 همانا فرازش از آن صد بتبر
 که شد حابش فزون از شمار
 همان مسکن بد که شه تیره‌بخت

که زر را بخروار دادست بس
 روانه شود حال را کاروان
 و چون راه آن جمله زرین شده
 خدایش دهد عمر پاینده باد
 چنین دادخواهی^۱ ندیده زمان
 گذشتند چون از ره پادشاه
 شبی شد در آن جایگه یک نهار
 محمدعلی خان فرستاد شاه
 نمایند از آن جایگه جمله کوچ
 که افتاد شوری به مردم دگر
 یکی گفت اسب مرا زین کنند
 یکی گفت دهنه بز ن بر کبود
 یکی زین نهادی به اسب کهر
 یکی شد به کوه از پی قاطران
 یکی خواب^۲ بود شنید این خبر
 بگفتا چه گردیده در این زمان
 چه روز صبح قیامت به پاخاستند
 پس از آنکه افتاد اردو به راه
 به اول که چون قبرها تنگ بود
 سمرازیریش بود عین سقر
 بسی بار افتاد در آن دیار
 در آن راه قلب و زآنجای سخت

۱. اصل: دادخواهی.

۲. اصل: خواب.

نه شمع چراغ^۱ نه بُد نان و آب
 وزان روی بود آنکه بی‌نام گشت
 ز خوفش سپیده همی راندند
 منازل گچسر دو رود روان
 رسید آنچه بد بار مانده عقب
 که بر بارکیها نمایند بار
 فتادند لشکر تمامی به راه
 منازل نمودند شهرستانک
 یکی ابر بگرفت بالای سر
 که جاری شد از درّه‌ها رود آب
 چه خواهد^۲ و یا بوده پروردگار

شب اول قبر بود آن خراب
 همه اهل اردو چه بی‌شام گشت
 شبی نیز در آن سقر ماندند
 چو بگذشت اردوی از کندوان
 دو شب گشت آسودگی از تعب
 به سیّم بفرمود پس شهریار
 بفرمود شاهنشاه دین پناه
 گذشتند اردوی شاه از مرگ
 پس از روز وارد بروز دگر
 تگرگی بیارید بس بی‌حساب
 که الحال هستند در این دیار

۱. اصل: چراق.

۲. اصل: خواهد.

www.tabarestan.info
تبرستان

چون لازم است شماره از زبان و ایام

بگوشه ^{مستطیل} حوت از آن آید تا به بوقت ^{تخصیص} تصدیق است

در از زمانه بیوطه عرض شود ^{قره سواد} در

پس شرف و شرف ^{تقدیم} سار بعد حکمت ^{غیره} واقع ^{آبادی} در

مستطیل ^{تقدیم} است و است از ^{تقدیم} شرف ^{تقدیم} راه ^{تقدیم} در

تجدید ^{تقدیم} است ^{تقدیم} است ^{تقدیم} است ^{تقدیم} است

فرا ^{تقدیم} است ^{تقدیم} است ^{تقدیم} است

(پیوست ۳)

روزنامه از ساری از سمت نکاء به میانکاله

سیاحت بنده درگاه حاجی محمد میرزا ۱۲۹۹ [ق]۱

چون لازم است اشاره از ذهاب و ایاب حرکت از ساری به طرف سرحد میانکاله بنماید تا به فرصت تفصیل سیاحت در روزنامه مبسوطه عرض شود. قریه سورک در بین شمال و مشرق ساری به بُعد دو ساعت و ربع به قدم متعارفی اسب واقع است. از ساری تا فیروزکوه و تا اشرف و تا استرآباد و فرح آباد و غیره خیابان شاه عباسی است که بواسطه عدم مراقبت خرابی به هم رسانیده، حسب الامر چنانچه سابقاً عرض شده که چطور باید ساخت معمول و مجری شود. دهات مشهوره یمین و یسار خط خیابان الی سورک عبارت از مذکورات آتیه است.

به انحراف مذکور از بلده ساری یک میدان که دور می شوند به پل تجن می رسند که جلو یک چشمه اش خراب و بنده درگاه برآورد مخارجش را نمود و باید ساخته شود. در سمت یمین خیابان ابتدا ده آزادگله است که امامزاده دارد مشهور به امامزاده عباس. از آزادگله که رد می شوند به قریه ذغال چال می رسند. از ذغال چال به ده هیولا و از آنجا

۱. تیر در اصل نسخه. بعضی از توضیحات لازم برای این روزنامه در سفرنامه محمد میرزا مهندس آمده است لذا از تکرار آن خودداری می شود.

به قریه سمسکنده و از آنجا به ده بادله، از بادله به ده انجیلی نسوم، از انجیلی نسوم به قریه سورک می‌روند. غیر از سورک سایر دهات در یسار جاده‌اند. سورک پل کوچک و نهری دارد که منبعش از بادله کوه که تقریباً در طرف جنوبی سورک به بعد دو میل کائن است و مصب این آب و سایر میاه این حدود بحر خزر است که مذکور می‌شود.^۱ از ساری الی اشرف و میانکاله همه‌جا مرغزار و جنگل و در طرف راست جاده کوه مشجری واقع شده که کوه مزبور تا استراباد و خراسان و غیره امتداد دارد، چنانچه ذکرش شد و حالا فقط مقصود اشاره‌ای است که از حرکت از ساری تا میانکاله شود. و تقریباً از سورک دو فرسخ که به سمت مشرق روند قریه نکاء واقع شده. رودی دارد که پل بزرگ بر او بسته‌اند به اسم پل نکاء معروف است. و تقریباً بعد از پل تجن ساری تا ده سورک مساوی از سورک است تا پل نکاء که تقریباً دو ساعت و تفصیلش از این قرار است:

از سورک ربع فرسخ که می‌گذرند به قریه اسرم در طرف راست جاده متصل واقع است می‌رسند. از اسرم نیم ساعت تقریباً که می‌روند طرف دست چپ در جنب جاده قریه نودهک واقع گردیده. یک ساعت و ربع از قریه سورک می‌گذرند امامزاده نکاء طرف راست خیابان متصل در دامنه کوه مشجری کائن است و اطرافش قبرستان واقع مسمی به امامزاده حمزه (ع) از اولاد امام هفتم علیه‌السلام است. ده بزرگی هم دارد مشهور به نکاء [که] خالصه است. از پل نکاء تا قریه چاله‌پل یک ساعت مسافت دارد و چاله‌پل متعلق به میرزا محمدخان کلبادی است. چاله‌پل کوچکتر از نکاء و نکاء کوچکتر از ده سمسکنده است.

پل نکاء دو چشمه که تقریباً پنجاه قدم طول و هفت قدم عرض [دارد] دوازده سال قبل مرحوم رضاقلی خان کلبادی از مال الوصایه برادرش مرتضی‌قلی خان کلبادی ساخته است. هنگامی که شمس در برج دلو بود آب نکاء قرب دو سنگ بود و این زمان که شمس در برج سرطان است آب نکاء^۲ قریب یک سنگ و اغلب زراعت قرای این

۱. [حاشیه]: نکته: انجیلی به زبان مازندرانی عبارت از درختی است که ثمره آن شیهه قهوه، بعضی گویند خود قهوه است اگر تربیت شود، هیزم و ذغالش بادوام و خوب می‌شود. نسوم جانی را گویند که آفتاب نگیرد.
 ۲. در حاشیه با خطی متفاوت نوشته شده است: «قریانت شوم بالفعل آب نکا به همین درجه است که عرض شده و به همین قسم بنویسید. انشاءالله تعالی خیرش بماند سرکار ...»

اطراف که باید از آن نهر مشروب شود ...^۱ اما آب تجن را هم هیچ نمی‌توان به آب نکاء نسبت کرد؛ یعنی بالنسبه از آب نکاء بیشتر است و زراعت اطراف نکث نموده است. توضیح: منبع رود نکاء از سمت کوه شمشیربر که از جبال متصله به شاه‌کوه بسطام است و تا پل نکاء تقریباً سه منزل بعد دارد جاریست و از پل نکاء تا بحر خزر که چهار ساعت راه است این رود از نزدیکی قریه نوذراآباد^۲ که تا دریا تقریباً نیم ساعت مسافت دارد جاری و به دریا [می‌]ریزد و آب دهات قره‌طغان و غیره از همین رود است که هر کدام بند علیحده دارند.

بلده اشرف تقریباً در شرق چاله‌پل به بعد سه ساعت و نیم واقع و از پل تجن تا پل نکاء مساوی از پل نکاء تا بلده اشرف است و همه‌جا در طرف راست جاده کوه و جنگل و مرغزار، اراضی خیلی خوب و زمین‌های باشکوه و حضرت واقع گردیده. از ده چاله‌پل یک ساعت می‌گذرند به چشمه [ای] می‌رسند که در طرف راست خیابان متصلاً در دامنه کوه واقع مشهور به شورچشمه، الآن ربع سنگ و در بهار نیم سنگ آب دارد که از این آب زراعت و از برای بعضی امراض استحمام نمایند و کوه مجاور این چشمه از سنگ سفید [است] می‌گویند شاید در این کوه معدن کبریت و نمک باشد. خدا بخواهد به فرصت از روی تحقیق معادن و غیره که در مازندران کائن است دیده و عرض می‌شود. از این چشمه به قدر یک میدان که می‌گذرند در طرف چپ خیابان متصلاً قریه کلت که از ده چال بزرگتر واقع. از پل نکاء تا کلت را بلوک قراطغان نامند که دارای چند پارچه دهات است تا کنار مرداب میانکاله پراکنده، واقع گردیده. و از کلت بیشتر از یک میدان که دور می‌شوند طرف راست خیابان متصلاً در دامنه کوه قریه رستم‌کلاء که بزرگتر از ده چاله‌پل بلکه به غیر از سمسکنده از همه دهات معروضه بزرگتر است واقع گردیده. از رستم‌کلاء کمتر از یک میدان که دور شوند طرف راست خیابان به فاصله نصف میدان ده گرجی محله است که تقریباً وصل به رستم‌کلا می‌باشد و متصل به گرجی محله سمت راست خیابان متصلاً قریه کوهستان است و از ده کوهستان تخمیناً

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. اصل: نوزراآباد

نیم ساعت که می‌روند طرف راست خیابان به بعد نصف میدان قریه تورجن در دامنه کوه واقع و از ده تورجن نیم ساعت که می‌گذرند در چپ خیابان به اتصال قریه زیروان واقع گردیده و از زیروان یک میدان که عبور کردند به قریه گرائیلی محله که در دو طرف خیابان متصلاً واقع است می‌رسند و از گرائیلی محله یک میدان که حرکت می‌کنند سمت راست جاده تپه مرتفعی است بالای عمارت بسیار عالی است از صفویه که نظیر ندارد صفی‌آباد نامند شرحش بیاید. بعد از ربع ساعت از محاذی صفی‌آباد گذشته وارد بلده اشرف می‌شوند.

تنبیه: بعد از رود نکاء در اطراف اشرف رود معتبر ندارد مگر نهر و چاه آب که تفصیلش عرض خواهد شد. از ساری تا پل نکاء را توابع ساری و از پل نکاء تا اشرف را توابع اشرف نامند. گرائیلی هم طائفه‌ایست که در قریه چاله‌پل و اطرافش تا پل نکاء سکنی دارند. نوکر ترک از همین طائفه دویست نفر^۱ و نوکر کرد در دهات کنار مرداب میانکاله ساکنند پس دویست نفر ترک، و کرد چهارصد نفر و ابواب جمع میرزاعلی‌خان سرتیپ نوری می‌باشند.

نوکر افغان در قریه قره‌تپه متوطن که در شمال و شرقی چاله‌پل به بعد دو ساعت واقع. شرحش در جایش عرض می‌شود. در این صحرا و اطراف شکار کوهی و دشتی از قبیل بز و گاو و شوکا و خوک و خرس و پلنگ و قرقاول و مرغ‌آبی که پرلا گویند و طیور بری و بحری بسیار دارد که منظور شرح اینگونه مطالب و تطویل نیست. طرف جنوبی از ساری تا اشرف کوهی که واقع گردیده وراء آن کوه بلوک هزار جریب است. در همه این دهات همه قسم از مرکبات و سایر ارتفاعات و میوه‌جات به عمل می‌آید اما اهل مازندران غیر از شلتوک کاری اصلاً به خیال هیچ قسم از زراعت و فلاحت و آبادی نمی‌باشند.

از پل نکاء تا به اشرف راهش که خیابان بوده باطلاق و در زمستان عسراعبور^۲ و ساختنش لازم است. از شاه‌عباس جنت مکان در ممالک ایران ابنیه محکمه فراوان است من‌جمله در بلده اشرف. در میان بلده عمارات متعدده است یکی از آنها که در شرق

۱. [حاشیه:] اصل این طایفه از شکی و شیروان و کوگلان و غیره [است و] شاه شهید قاجار طاب‌ثراه کوچانیده و به اینجا آورده است.

۲. عسراعبور: صعب‌العبور، راه دشوار

جنوب بلده اتفاق افتاده عمارت مسقفی بوده، چشمه آبی به قدر یک سنگ از میان آن عمارت می‌جوشد به این جهت چشمه عمارت گویند و اطرافش باغست. فاضل این آب از طرف بندر شاهکله که تا بلده یک ساعت است به مرداب می‌ریزد. این عمارت هرگاه تعمیر نشود تا یک سال دیگر به کلی منهدم می‌شود. خیلی حیف است.

منبع این چشمه را از زمان شاه‌عباس جنت مکان الی الآن احدی پیدا نکرده است که از غرایب روزگار است. در غربی باغ چشمه عمارتی است بالای تپه و متصل به باغ چشمه مشهور به عمارت باغ تپه، حمام و عمارتی دارد که نزدیک به انهدام است. قدیم آب برزو به این باغ نیز می‌آمده. عمارت باغ تپه یک طرفش که سمت مغربش باشد به باغ جنب خود نگاه می‌کند و یک طرفش که سمت مشرقش باشد به باغشاه نگاه می‌کند که مشرف بر باغشاه است به ارتفاع پنج ذرع آبشاری دارد. پهلوی درب باغ به بعد بیست و پنج قدم به حوض می‌ریزد. هشت ضلعی که عمارت باغ تپه در شرق باغشاه متصلاً واقع است و از حوض مثنی آبشار تا حوض بزرگ باغشاه صد و بیست و پنج قدم است. جدول سنگی و آب نما دارد و باغشاه عبارت از باغ وسیعی است که همه جور مرکبات و درخت سرو و غیره شاه‌عباسی دارد.

و در وسطش عمارتی است مشهور به عمارت چهل ستون که حسب الامر اعلیحضرت قدر قدرت در این سنوات تعمیر کرده‌اند و این عمارت و باغ مستغنی از تعریف و توصیف است. عمارت شمالی و جنوبی واقع گردیده طرف شمال بعد از باغ به کوه متصل می‌باشد و به فضای جلو عمارت که نگاه می‌کنند کوهی است کوتاه و مشجر و دره دارد که از آن دره متصل تابستان نسیم مفرح می‌وزد و از هر طرف آبشارها جاری و از فواره‌ها آب ساریست. طرف شمال عمارت قریب پنج ذرع باغی وسیعی است گودتر از باغ طرف جنوبی عمارت. جلو عمارت دریاچه بزرگی واقع و تا درب باغ مرتبه به مرتبه پست‌تر آب‌نما و فواره‌ها در این مراتب واقع و سنگ‌های بسیار عظیم تراشیده از همان عهد شاه‌عباس نصب و از بالای دیوارها کنک^۱ کشیده از کوه جنوبی آب به مجرای نهرها و فواره‌ها جاری. می‌توان گفت این عمارت از هر جهت ثانی ندارد.

۱. کنک: احتمالاً چیزی شبیه به لوله‌های گلی.

طرف مغرب و جنوب باغشاه به اتصال عمارت صاحب الزمان سه مرتبه در کمال استحکام بوده خراب گردیده است و در شمالی عمارت صاحب الزمان متصلاً عمارت باغ خلوت کائن است که آن هم خراب ولی حمام کوچکی دارد که دائر است. آب مشهور به آب برزو که خیلی سبک و گوارا است از میان این باغ جاری است. دیوارهای این باغ به قطر یک ذرع و نیم و با سنگ و آهک در کمال خوبی و استحکام ساخته بودند. در شمالی باغ خلوت باغ و عمارتی دارد چون در شمال باغ خلوت است مشهور به عمارت باغ شمال. عمارت سه مرتبه داشته که الآن رو به انهدام است.

ملاحظه: در بلده اشرف مسجد جامع قدیم و دو امامزاده دارد.

بیان عمارات اطراف بلده اشرف: در شرق بیست درجه به جنوب اشرف تقریباً به بعد از اشرف تا قریه زیروان ده، علی‌تپه^۱ واقع گردیده که پهلوی سد عباس آباد است که در این محل سدّی در عهد شاه‌عباس بسته‌اند که تفصیلش بسیار و برای شالی‌زار از همین آب سدّ منافی بسیار می‌برند.

تبصره: عمارات و باغات که در زمان شاه جنت مکان در بلده اشرف و اطرافش ساخته شده هرگاه در این سنوات معادل همین عمارات و خیابان‌ها دولت بخواهد بسازد چندین کروم مخارج دارد. افسوس عمأ قریب همه منهدم خواهد شد.

بین جنوب و مشرق اشرف به بعد نیم ساعت ده پاسنگ واقع، ظروف سفالین را خوب سازند و در اشرف نیز ظروف میاه از قبیل تنگ و قوری و غیره را خوش لعاب سازند. چنانچه مذکور شد عمارت صفی‌آباد بالای تپه و تا بلده اشرف ربع ساعت مسافت دارد. سمت جنوبی عمارت صفی‌آباد به قدر تیررس گلوله شمشال کوه اشرف واقع گردیده. این کوه تا هزارجریب امتداد دارد. راست شرق صفی‌آباد به بعد یک میدان بلده اشرف است. در شمال سی درجه به طرف شرقی عمارت صفی‌آباد به بعد از اشرف تا قریه کوهستان بندر شاهکله واقع شده که در کنار مرداب میانکاله است.

در شمالی عمارت صفی‌آباد متصل به خیابان که متصل به صفی‌آباد است قریه گرائیلی محله است. در دامنه صفی‌آباد امامزاده دارد معصومه زاده است. در مغرب ده

۱. امروزه «التپه» خوانده می‌شود.

درجه به شمال عمارت صفی‌آباد دو قریه زاغ‌مرزین به فاصله که بعد مذکور می‌شود واقع شده که ابتداء از اشرف و صفی‌آباد به قریه زیروان و از زیروان تقریباً یک ساعت که می‌روند به قریه قره‌تپه و از قره‌تپه به ده امیرآباد و از امیرآباد به زاغ‌مرزین می‌رود که شرحش بیاید. نقشه‌های مفصل از این جاها از برای لحاظ مبارک روحنا فداه کشیده و انفاذ^۱ داشته است. بین شمال و مغرب عمارت صفی‌آباد به بعد شش ساعت از خشکی قلعه مبارکه پلنگان و از دریا سه ساعت راه است. بین شمال و مشرق عمارت صفی‌آباد از مرداب پنج ساعت که بروند به قلعه مبارکه سرتک می‌رسند که بیانش می‌شود.

راه اطراف بلده اشرف: چنانچه عرض شد خیابانی دارد شاه‌عباسی که به ساری می‌رود و از مشرق هم همین‌طور خیابان است به قریه رکابند^۲ و استرآباد می‌رود. راه شوسه^۳ بسیار خوبی هم از اشرف به ده شاهکله و از شاهکله به فرح‌آباد ساخته شده که بسیار خوب [است]. لازم است که تفصیلش به زودی عرض شود. از سمت جنوب اشرف یک ساعت و نیم که می‌روند به ده کند^۴ می‌رسند [که] اوّل خاک هزارجریب است.

بیان عزیمت از اشرف به طرف میانکاله: از اشرف چهار ساعت که حرکت می‌شود به قریه امیرآباد می‌رسند و چند قریه در اطراف امیرآباد می‌باشد از این قرار: در مشرق سی درجه به جنوب امیرآباد به فاصله نیم ساعت ده حسین‌آباد واقع است، در شرق ده درجه به جنوب امیرآباد به بعد یک ساعت و ربع قریه قره‌تپه بالای تپه واقع است که تقریباً حسین‌آباد در منصف امیرآباد و قره تپه است، در سمت شرقی امیرآباد به بعد یک میدان چهارامام که چهار نفر معصوم‌زاده مدفون [و] آبادی ندارد.

زاغ‌مرزین عبارت از دو قریه به یک اسم در غربی امیرآباد به بُعد نیم ساعت متصل به هم واقعند. قلعه مبارکه پلنگان در شمال بیست درجه به مشرق امیرآباد به بعد دو ساعت و ربع به خط مستقیم از طرف مرداب واقع است. قلعه مبارکه سرتک بین شمال و مشرق امیرآباد به بعد ده ساعت است. تقریباً در غربی امیرآباد به بعد یک ساعت ده

۱. انفاذ: فرستادن

۲. امروزه «رکاوند» گفته می‌شود.

۳. اصل: شسه

۴. امروزه «کنت» می‌گویند.

نوذرآباد^۱ و در غربی نوذرآباد به بعد یک ساعت ده ولوجا و در غربی ولوجا به بعد یک ساعت فرح‌آباد کائن است. در فرح‌آباد عمارات بسیار از شاه جنت‌مکان بوده که همه منهدم مگر مسجدی که فی‌الجمله تعمیر لازم دارد. لازم است که امر به آن بشود لامحال این مسجد منهدم نشود با اینکه در فرح‌آباد مسجدی نیست.

توضیح: قره‌تپه و حسین‌آباد و امیرآباد و زاغ‌مرزین و چهارامام در کنار خارج مرداب میانکاله، و قلاع پلنگان و سرتک خشکی است، در میان مرداب و بحر خزر. و نوذرآباد و ولوجا و فرح‌آباد در کنار بحر خزر واقع گردیده. بلده ساری در جنوبی فرح‌آباد به بعد پنج ساعت واقع که راه خیابان شاه‌عباسی در میان جنگل تا ساری ساخته‌اند.

بیان حرکت از امیرآباد به میانکاله: از امیرآباد یک ساعت که می‌روند به پل تسکارود می‌رسند. پل چوبی شکسته دارد باید ساخته شود. بعد از عبور از این پل که اول میانکاله است یک ساعت که می‌روند به آبی می‌رسند که چشمه ملاصادق نامند و از چشمه ملاصادق یک ساعت که می‌گذرند به قلعه مبارکه پلنگان می‌رسند و از قلعه مبارکه پلنگان پنج ساعت و نیم که عبور کردند به قلعه مبارکه سرتک و از قلعه سرتک تا کنار دریا یک ساعت و از کنار دریا تا جزیره آشوراده^۲ یک میدان است.

توضیح: میانکاله (قدیم انجیله می‌نامیدند. شاید به مناسبت اینکه اشجار انجیل بسیار داشته حال هم دارد.) عبارت از قطعه زمینی است حالا که اطول عرضش که مقیمی نامند و در وسط میانکاله واقع شده نیم ساعت و این زمین بین مرداب و دریای خزر واقع. حسب‌الامر دو قلعه در این جا ساخته شده است که شرح آن در راپورت مبسوط عرض خواهد شد و ایضاً آنچه از کتب استنباط گردیده هرگاه معتبر باشد، در زمان شاه‌عباس بحر خزر به قدر دو فرسخ و نیم به طرف شمال پیش بوده که از آن زمان تا حال بحر خزر از طرف جنوب دو ساعت و نیم پیش آمده یعنی زمین میانکاله در عهد شاه‌عباس سه ساعت عرض داشته است و حالا اطول عرضش نیم ساعت و آن زمان سه ساعت طول داشته الحال شش ساعت گردیده.

۱. اصل: نوزرآباد

۲. اصل: عاشوراده

علاوه در آن کتاب (تاریخ جغرافیا که در همان زمان کتابتش هم شده بود و خالی از صحت نبود) ملاحظه شد به امر شاه‌عباس سه تالار در میانکاله ساخته بودند الحال اصلاً آثاری از آن عمارات نیست. از این هم صحت این مطلب معلوم می‌شود. معلوم می‌شود که آب بحر خزر آن عمارات را فراگرفته است. الآن هم در پهلوی قلعه سرتک از گوش ماهی فراوانی که ریخته است معلوم می‌شود بحر خزر تا آنجا بوده و حالا قرب قلعه سرتک ربع ساعت به طرف شمال دور گردیده، پس هم احتمال می‌رود که من بعد باز آب بحر خزر از اراضی میانکاله را فراگیرد یا بعکس عقب برود یقین به این حالت نمی‌ماند.

تثبیه: میانکاله عبارت از قطعه زمینی است میانه بحر خزر و مرداب واقع گردیده اطول عرضش در میان میانکاله مشهور به مقیمی نیم ساعت و طولش از پل تسکارود تا آخر خشکی شرقی مقابل آشوراده هشت ساعت و فاصله قلعه مبارکه پلنگان از قلعه سرتک پنج ساعت و نیم که حسب‌الامر این دو قلعه را در میانکاله ساخته‌اند.

جر^۱ کلباد تا قریه تپه که در شمال و مایل به غربی ده تپه به بعد یک ساعت واقع از خیابان شاه‌عباسی باید عبور نمود حد وسط^۲ میانه مازندران و استرآباد است. این خندق از قدیم از دامنه کوه الی مرداب میانکاله به عرض ده پانزده ذرع و به عمق بسیار حفر گردیده‌بود و خاک‌ریزی در طرف داخلی یعنی خاک مازندران بسیار بزرگ دارد که از برای روز مدافعه پشت آن جان پناه بوده که با دشمن جنگ می‌کردند و دروازه هم از قدیم در دامنه کوه داشته که الآن خراب گردیده است و یکی هم پهلوی مرداب دروازه بوده که راه عبور از همین دو دروازه بوده. ابتدا تا انتهای این جر تقریباً یک فرسخ است.

۱. [حاشیه:] جر به زبان مازندرانی یعنی خندق. جر به تشدید «ر» به لغت فرس قدیم به معنی شکاف و زمین شکافته را گویند.

۲. اصل: وسد

www.tabarestan.info
تبرستان

(پیوست ۴)

جغرافیای محال مازندران



۴
 اقدس شاهنشاه عجماء و دولتیست کل ممالک محروسه ایران

سلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

ناصرالدین شاه قاجار خدایه علیه و سلطانه در سفر کلا روش که

از بلوک کلا رستاق است ملزم بود از جانب منی بگویند اقدس

ظفر الهی لازالت رایات دولته مرفوعه باین بنده درگاه

امر و مقرر کردید که تفصیل شالوس و قوسن جدید را از کتاب مجسم

و مرصد الاضلاع که از تصانیف یاقوت حموی است بطریقی خوش

ترجمه نموده از شرف لحاظ موهانه بگذراند لهذا بر حسب امر قدرد

هایونی بتقدیم ترجمه و تفصیل و ترتیب ولایات مذکوره و

ولایت دیکر که مناسبت بشالوس دشت پردخت چالوس
 که مغرب آن شالوست باشین بجهت لضم لام و سکون و او و سین
 محله شهری است بحمال طبرستان و این شهر یکی از سرحد و لغوز
 طبرستان است ولی شالوس باین محله اولی است چنانچه صاحب
 بجم ابله ان کوید و رود چالوس جنوب باوست میان او و شهر
 ری دشت فرنج است و در مقابل آن شهری بزرگ است که اورا کچه
 بفتح کاف و تشدید جیم و کلار نیز می‌نامند و او از ولایت
 رویان است کچه حقه را گویند که از طلا و نقره و غیره که در آن
 زمین بکشتی را نصب نمایند و کلار دشت چون قریب بدایره

واقع شده است و در نیت باین مناسبت از ادر فارسی کچه
 مانند و قریب کج سر که اکنون معروفست بجهت این است که بالای
 کچه واقع شده که کلاردشت باشد زیرا که سر یعنی فوق است در
 انسان و جبل و غیره کلاردشت و تخفیف و در آخر راء است
 شهری است در کوه طبرستان میانه او و اهل آن منزل است و
 میان او و ری دو منزل است و از جمله ثغور طبرستان است
 و ابن فقیه گفته است ابو زید بن عتاب روایت کرده است که
 در سال دویت و چهل و سه بحری در شهری بودم شبی را
 صبح کردم در خیال اینکه اختلافی که میان قایلین بسیف که زیدیه

باشند و میان صحابی که خلافت را با جماعت میدادند و اهل

سنت هستند کدام بر حق است شخصی از میان ما گفت که امیر ^{مسئوم} المومنین

علی علیه السلام فرموده است انحر لیسف و انحر فی لیسف و انحر مع ^{السف}

شخصی از میان ما جواب داد و والدین با لیسف تحقیق که امر کرده است

خداوند تعالی پیغمبر خود را که بر پا دارد و دین را بشمشیر دین ایشا

اهل مجلس متفرق شدند چون نبرزل رشم شب دیگر در خواب دیدم

قائمی این شعار را بخواند

یقیم بالیسف دنیا و اسی العمد

هذا بن زید اما کم تاخر احققا

سيف النبي صفى الواسع الصمد

سور بالشرق فی شعبان منتضیا

۵

من الكلار الى جرجان فاجلج	يفتح تهمل و اجبال شفتحا
الى انجرايرن زويان فاسند	و اعلاثم شالوسا و سخمها

معنی این چند شعر این است

ایکه خواهد آمد پسر زید حسنی علوی است در حاکمیکه خوشخواه است
 و غضبناک بر پامیدارد دین را بشیر در حاکمیکه است
 ارکان دین خروج میکند از مشرق در شعبان در حالتی که کسناه
 شمشیر سحر صلی الله علیه و آله و سلم را از غلاف که بر کتف خداوند
 کیمای بی نیاز است مفتوح می سازد بادی را که در زمین هموار
 در کوهستان واقع است در نهایت آسانی از کلاردشت تا جرجان

و جلد دامل پس چالوس و اطراف آنرا تا جزیرهای رویان نیز فتوح
می‌سازد و این زید معروف بشایر بوده پس در سال دویست و پنجاه
هجری که هفت سال بعد از رویاست دو نفر از اهل آنجا که یکی محمد بن
رستم کلاری و دیگری محمد بن شهریار رویانی است تابع حسن بن زید
که از روسای زیدییه است شدند و او را بطبرستان آورده و
از بلاد بتصرف وی درآمد و فی الحقیقه تعبیر رویا شد
و این حسن بن زید نبش از نهر است حسن بن زید بن محمد بن
اسمعیل بن حسن بن زید بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام
و بعد از حسن بن زید برادرش محمد بن زید بجای او نشست و

الحق ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب

عید السلام که امام نیردیم زیدیه است در خدمت این دو برادر کارش

بالا گرفته والی دیلم و طبرستان و قوس و رویان شد تمامی

بصرف وی درآمد و احوال او در کتب زیدیه مفصلاً ضبط است

صاحب معجم ابلستان گوید من تفصیل کار را در کتاب مبداء

و المال نقل کرده ام و منسوب است باین کار محمد بن حمزه کلاری که

از علمای اهل سنت و جماعت است و او شاگرد عبد السلام بن امر ح

صرامی بوده و او نیز شاگرد یوسف بن احمد معروف بانشرانی بود

و کار دشت دارالملک رویان است و رویان موافق سنج از کتب

مُعجم لُبْدان و مرصد الاطلاع و غیره معلوم می شود آنچه در پست

کوه البرز واقع است حتی شهرستانک و رودبار و نواسانات رود

که حدی باخر طالقان منتهی می شود و حدی بدریا و حدی به ننگین

و حدی بشهری داخل عراق و دارالمرز نیست بلکه براسمهائی

بوده و دارالملک آن کاروست است که چه نیز گویند چنانکه بعد

ازین از عبارت صاحب معجم لُبْدان نیک و ریح می شود و چون

او تر دیدی در حلیت این مملکت دشت اقوال مختلفه را نوشته است

و ما ترجمه کردیم

رُویان بضم اول دُکون ثانی دِیاء و آخر اُونون شهرت

بزرگ از جبال بلبرستان و فیروز ابادی دره موس این را ای ^{جستار}
 کرده گوید رویان با لضم بلده بطبرستان بلکه بزرگتر از سایر ^{شهرها}
 که در جبال است و کفته اند بزرگترین شهرهای بلبرستان است
 در صحرا و یک اسم دیگر آن شارسان است و از قسلیم چهارم است
 طول او از خرابی خلدات بمقادیر شش درجه و سی و پنج دقیقه است
 و عرضش از خط استواء سی و هفت درجه و ده دقیقه است و ما
 کیسان در رویان دوازده فرسخ است و بعضی گفته اند که رویان
 از بلبرستان نیت بلکه او محلی است بر سه و از عراق و دارالمزجد ^{است}
 و احاطه کرده است با کوههای عظیمه و در او است ممالک کثیره و انبیا

باریه و باغهای وسیع و در زمان قدیم از مملکت دیلم محسوب بود
 و از اعمرو بن علا صاحب جوسق که موضعی است در بصره مفتوح
 ساخت و در آنجا شهری بزرگ و مسجدی جامع بنا نهاد و ما بین
 جبال رویان و دیلم رستگاریهای بسیار و قریه‌های پشت‌ساز است
 پُر دُن می‌آید از یک قریه آن از چهار صد مرد جنگی تا هزار مرد
 جنگی و نیز پُر دُن می‌آید از بیسبع آن پشته از پنجاه هزار مرد جنگی
 و خراج او موافق قرار داد هرون الرشید چهار صد پنجاه
 هزار درهم است که تقریباً چهل و پنج هزار تومان این زمان است
 و در بلاد رویان شهریتی که او را کچه و کلار دشت می‌نامند

که آن مقروالی زویان است و جبال زویان متصل است بحیال
 ری و اماک و ضیاع و مدخل او درستی و قسست که از جانب
 شهر ری است و از کسینکه تصرف در آنجا کردند سعید بن عباس
 و آن در سال ۲۲ هجری یاسی ام هجری بوده و او از جانب
 عثمان والی کوفه بود باین بلد آمد و متوجه شد و محبوب است
 باین موضع طایفه از علمای اهل سنت از آن جمله ابوالمحسن
 عبد الواحد بن اسماعیل بن محمد بن احمد رویانی طبری فاضلی که یکی
 از ائمه شافعی بوده و بزرگ عصر خود بود نظام الملک علی بن
 اسحق بجزیه فقاهت و تقوی که بر ابو عبید الله محمد بن نفیسه

کارزونی دشت حرام زیاد می‌کرد و از او تصانیف بسیار است
 از جمله کتاب تجرید و کتاب ثانی و در نقد کتاب بزرگی موسوم به
 نوشته و از تفهیمی خراسان شنیدم که تفضیل میدادند این
 کتاب را بر تمام کتبی که در مذاهب شافعی تصنیف شده است
 و او شاگرد عبدالحق بن محمد فارسی بوده و استاد ویرانش
 ابن پیمان کارزونی بوده و از شاگردان ابوالحسن زاهد
 طهرانی شهامی و اسمعیل بن محمد فضل صفهانی و غیر ایشان
 و بسبب لقبی که در مذاهب شافعی دشت در سبج جامع اهل طهر
 در محرم بروایتی در رمضان در سال پانصد و یک مقبول شد در قوا

سلفی در سال پانصد و دو تقبول شد و تولدش در سال چهار
 صد و پانزده بود و از فضلاء استجا عبد الکریم بن شریح بن
 عبد الکریم بن احمد بن محمد رویانی طبری است و از جمله فضلاء
 زمین ابو سعید قاضی اهل بود و او مردی فاضل بود و در فقه تسلطی
 بسیار داشت و در نیشابور فقه مدتی متوقف بود و در بسطام
 شاگردی ابا الفضل محمد بن علی بن احمد استمبلی را اختیار نمود
 و در طبرستان از فضل بن احمد بن محمد نصیری خاند علم نمود
 و از ابا جعفر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حسن کاغی نیز کتب علم
 نمود و در صفهان از ابا انطوف محمد بن جعفر کوشج و در نیشابور

از ابابکر محمد بن اسماعیل تعلیقی و از فاطمه بنت عثمان صاحب
و از ابانصر محمد بن احمد را شش اجازه یافت و منصب قضاوت اهل
در شهر رمضان سال پانصد و سی و یک با و تفویض شد
و از جمله علماء رویان بن دارن عمر بن محمد بن احمد ابو سعید تمیمی روایت
که بدشوق و سایر بلدان رفته احادیث نقل می کرد و ابی مطمع
محول بن علی بن موسی نخرهانی و ابی منصور لقب بن بظرف محمد بن
سخوی و سنوری و ابی محمد عبید الله بن جعفر جاری حافظ
علی بن شجاع بن محمد صیقلی و از ابی صالح شعیب بن صالح
روایت کرده است از ابن زبیر مذکور فقیه نصر بن سهل بن

داود بن

و ابو غالب عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن شیرازی دکنی

عبد اسلام مقدسی و ابو الحسن علی بن ظاهر نخوی و چون

از عبد الغفر نخشی از احوال بنی ادریس سوال کرده می شد

در جواب می گفت که نشنیده حدیث او را که کذبات است

جرید که اصل آن جور بنده است بسکون و او در احوال

سوخده و ذال معجمه از دعات اسفرائین است از احوال

نیشابور و از اینجا است عبد الله بن محمد بن مسلم البکر

اسفرائینی جور بنده می که شنیده است حدیث را از رجال چند

شنیده در نصر از یونس بن عبد الله و از اباعمران

سوی بن عیسی و در شام از عباس بن ولید بن مزید و در پروت
از حاجب بن سلیمان منجی و در عراق از حسین بن محمد زعفرانی
و محمد بن اسحاق صفامانی و در حجاز از محمد بن سہمیل بن سالم
زرکر و در حرکان از محمد بن یحیی ذہلی و در ری از ابان بن
رازی و محمد بن مسلم بن دان و روت کرده است از ابوبکر
احمد بن علی بن حسین بن شہر یار رضی و ابو عبد اللہ محمد بن
استی و ابو علی حسین بن حفاظ و ابو محمد بن اسحاق
حافظ و ابو عبد اللہ حسین بن محمد بن احمد بن محمد بن
و علی بن عیسی بن ابرہیم جبری کہتہ است حاکم کہ عبد اللہ

مذکور از جمله مؤلفین و پسندیدگان و شخاصیات که در اقطار

زمین سیاحت کرده اند و روایت کرده اند از و ائمه

که عظام و باقوال ایشان است شیدم ابا محمد عبد الله بن

محمد بن علی سعدی را که می گفت شیدم از عبد الله بن مسلم که می گفت

ولادت من در ماه رجب بود سال ۲۳ دولت و سنی

بهین قریه جویند که در سفر این است گفته است ابو محمد کور

که وفات یافت عبد الله در سال سیصد و هجده هجری

توس بضم قاف و سکون واو و کسر میم و سین مجمل

در قیلم چهارم است طول او از خنجر خالد است هفتاد و
هشت درجه و پانزده دقیقه و عرض او از خط استوا
سی و شش درجه و سی و شش دقیقه است و او عرب
کوشش است چندان ازان بلد ابریشم عمل می‌آید که ^{بهمه جا}
می‌زنند و غالب خوراک و زرع اهل آن ولایت برنج است
و او ولایتی بزرگ است که شامل است بر شهرها و دومات
و مزارع و او در دین گوهرهای بطرستان است و قصبه
شهر او دمنغان است و ماپن ری و نیشابور است
و از شهرهای مشهور او لبطام و پارس است و بعضی ^{را}

جزوان مملکت دانسته اند و بعضی دیگر سنان را از ولایت
 ری شمرده اند و خواندم من در کتاب نقف الطرف که
 تالیف سلامی است گوید خبر داد مرا ابوعلویه دهمخانی که
 روایت کرده است ابن عبدی دهمخانی از ابوتمام حبیب بن
 اوس که فرود آمد در نزد والد من وقتی که میگذشت
 از قوس بسوی نیشابور که مدح کرده بود عبد الله بن
 طاهر را که والی مملکت خراسان بود از مقصد
 وی سؤال کردیم جواب داد ما را باین دو
 بیت

تَقُولُ فِي قَوْلِ صَحْبِي وَقَدْ اخَذْتُ

مِنَا بَسْرِي وَخَطِي الْمَهْرِيَةَ الْقَوِيَّةَ وَ

اِبْطَلَعُ لَشَمْسٍ تَعْنِي اَنْ تَوْتَمَّ بِنَا

فَقَاتَ كَلًّا وَكُنَّ مَطْلَعُ الْجُودِ وَ

مَعْنَى دُو شعراين است

میکویند در قوس رفقای من در حالتی خسته

شده بودیم از سیر و گشت و تا ختن آب یا مطلع

آب را قصد کرده که بیری ما را کفتم نه و لکن میخواهم

شمار مطلع جو در برم و چون جوهری صاحب

۱۴

کتاب صحاح اللغة رسید بقوس و این سه شعرا

گفت

یا صاحب الدعوة لا تخرج عن

فكنا ان يد من كرت

فالماء كما الغيرة في

من غره يحبل في الحررة

فقف ماء بلا منت

وانت في حل من الجب

معنى ان اینست

ای شیربان اگرچه ما از بیات خستگی و ماندگی و بی‌آبی
در مانده ایم و آب در قوس از غنبر غریز تر و بهر است
ولیکن تو ما را از آب سیراب کن که ما از تو مان میجویم

حسب الامر سرکار نوب

اشرف ارفع محبت والا شایسته

عظیم وزیر علوم و تجار و صنایع و

سعاد و دام جلاله و قباله العالی

نخط کمترین مسیح کمره

شهر حجاب و خیابان اول

صورت تمام با

فی ۱۲۱

www.tabarestan.info

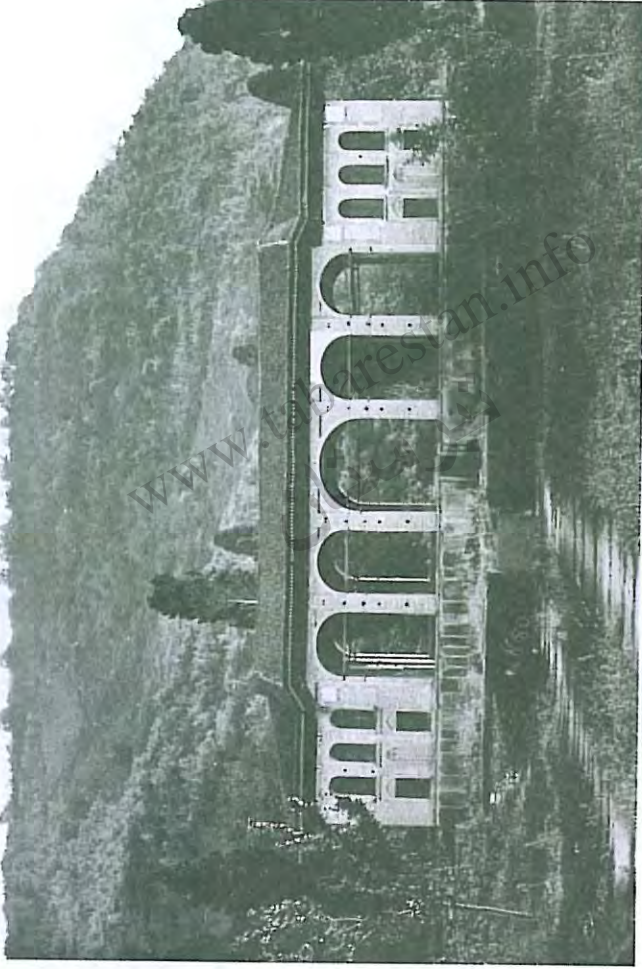
تبرستان





عکس از : www.flickr.com

Bijan 1301



باغ شاه بهشهر
عکس از: کتابخانه مجلس شورای اسلامی



عکس از: نگارنده



امامزاده هاشم
عکس از: بقعه امامزاده هاشم



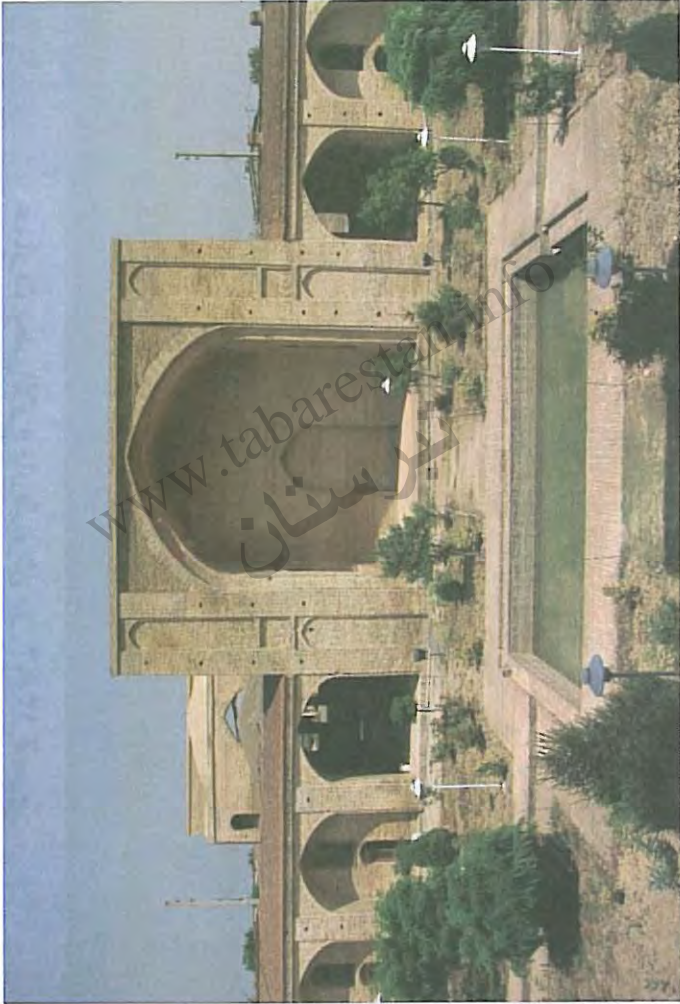
کاخی که رضا شاه به جای عمارت بحرالارم ساخت.

عکس از: اداره میراث فرهنگی مازندران



عمارت بحرالارم بارفروش در ۱۲۸۲ قمصری
عکس از: کتابخانه دکتر متوجه مستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

www.tabarestan.info



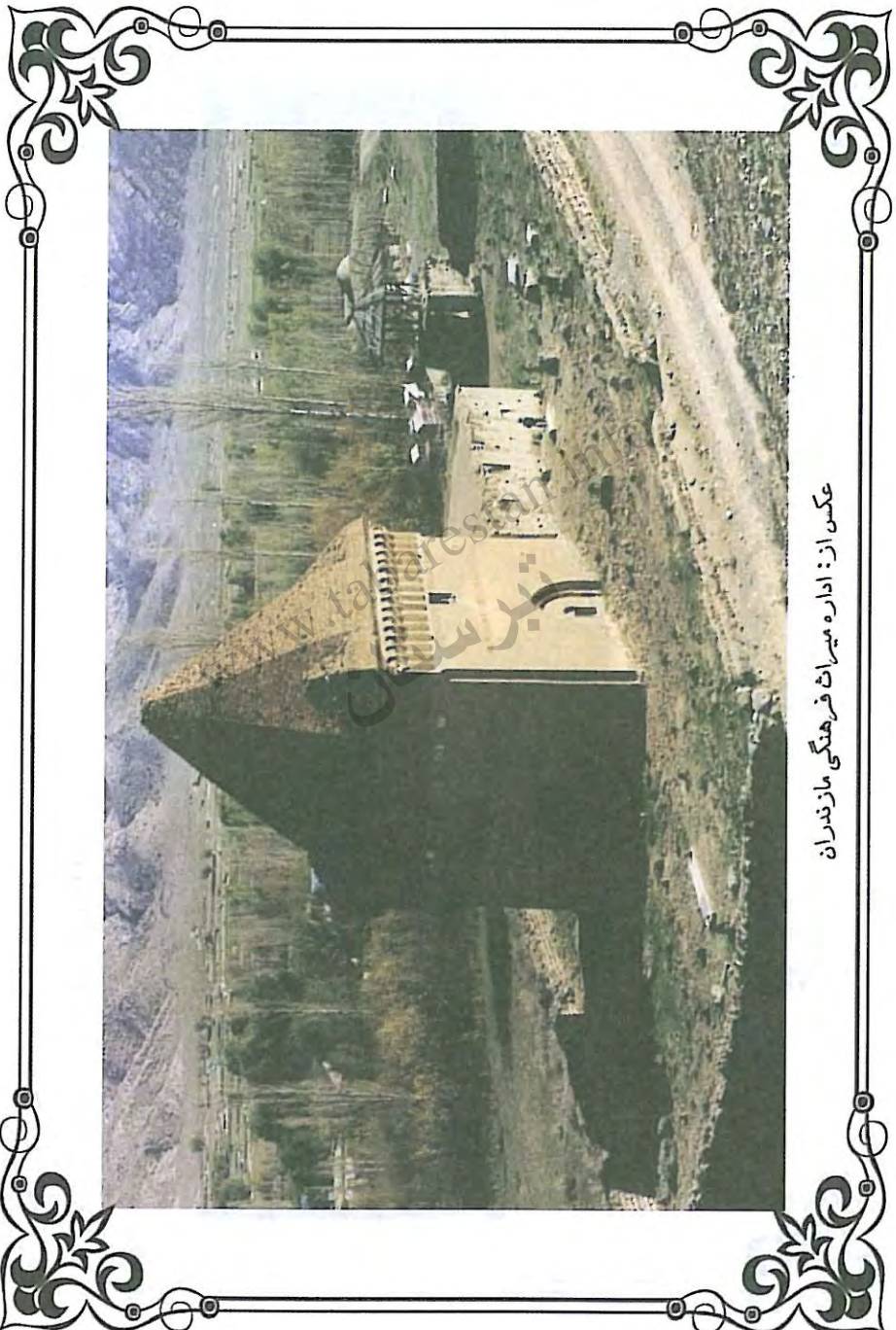
عکس از: نگارنده

کتاب دروس عالی مدارس کهنه‌نورده از عبارات گلزارنصیفه و اهدا در فرج آله و ائمه جنون همیشگی
۱۳۸۲ هجری قمری

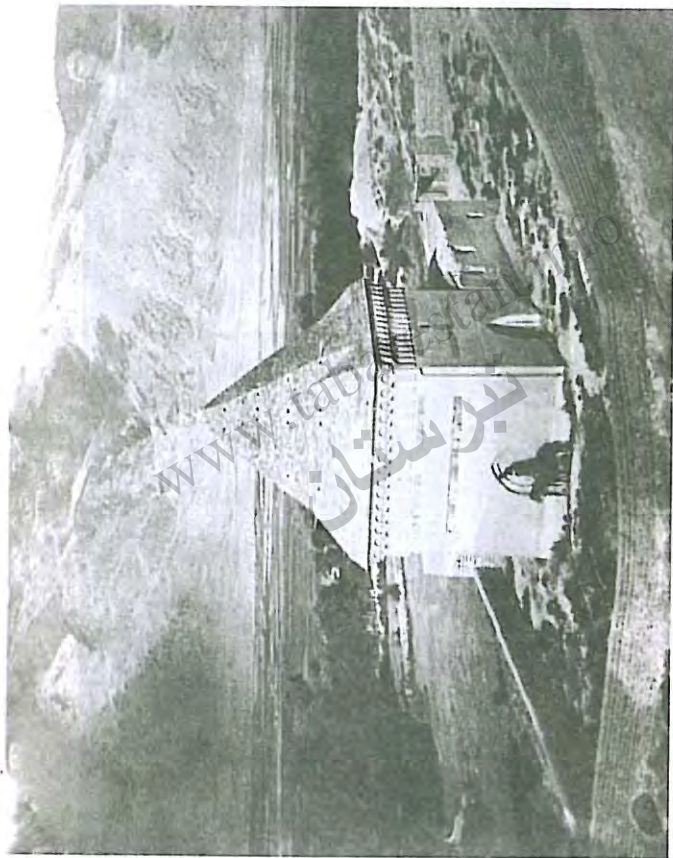


عمارت فرج آباد

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (آلبوم ناصرالدین شاه)



عکس از: اداره میراث فرهنگی مازندران



امام زاده طاهر و مطهر در هزار خال کجور
عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بنزرگ اسلامی.

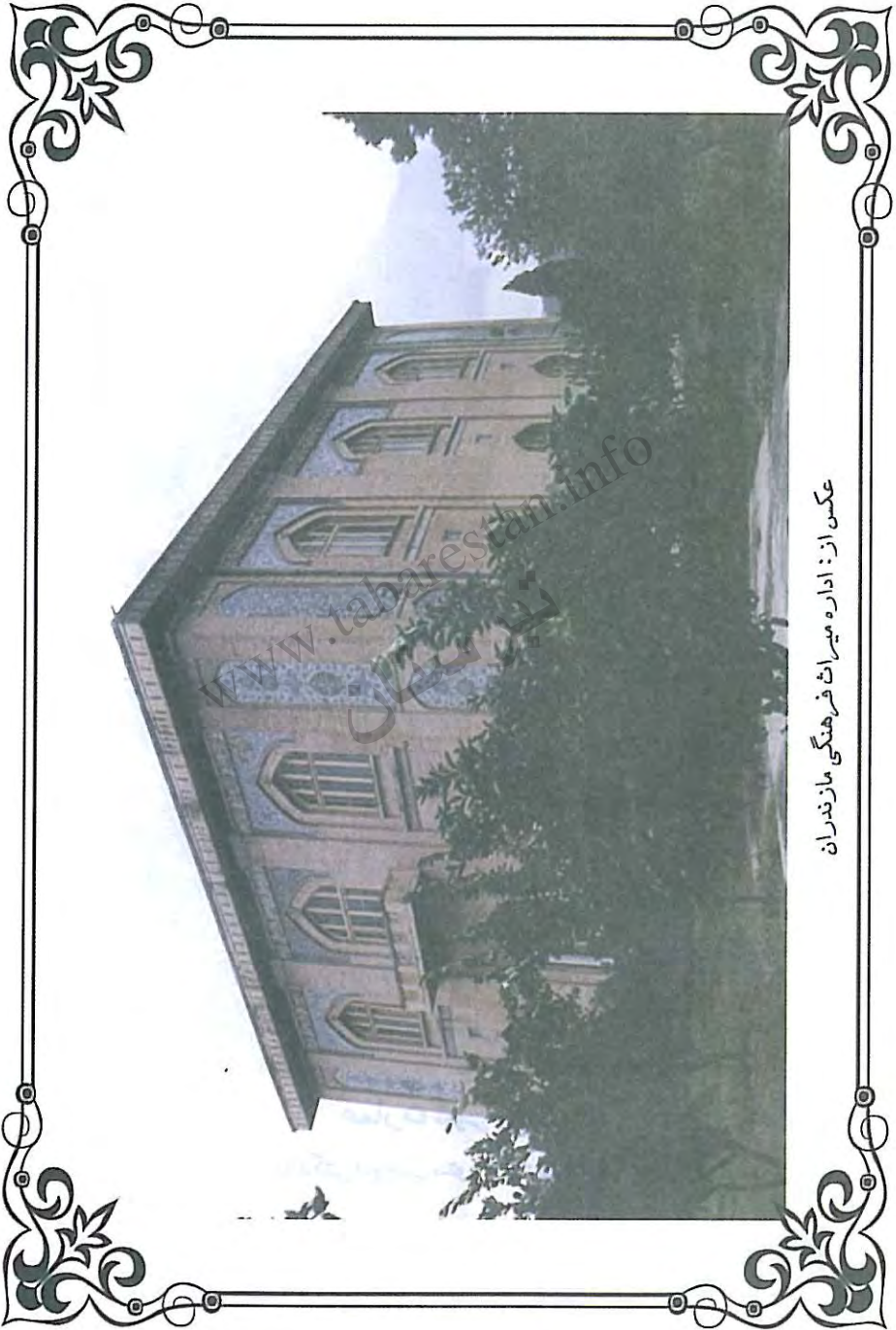


عکس از: www.cafemashgh.com

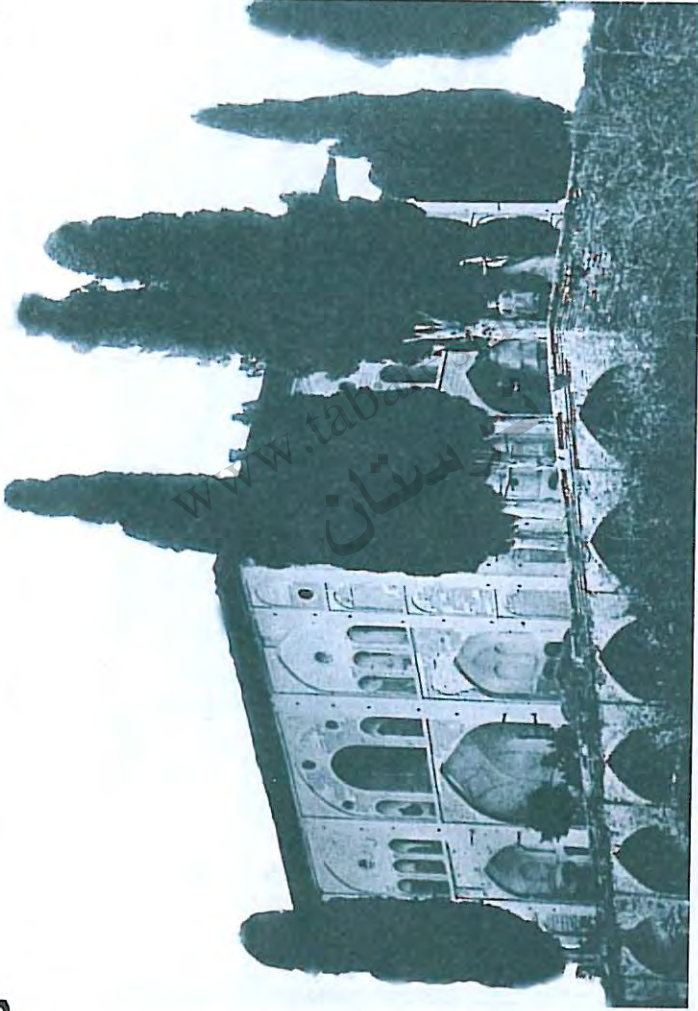


عمارت شهرستانک

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرة المعارف بزرگ اسلامی



عکس از: اداره میراث فرهنگی مازندران



عمارت صفی آباد بهشهر

عکس از: کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی



عکس از : mountainwatch.persianblog.ir

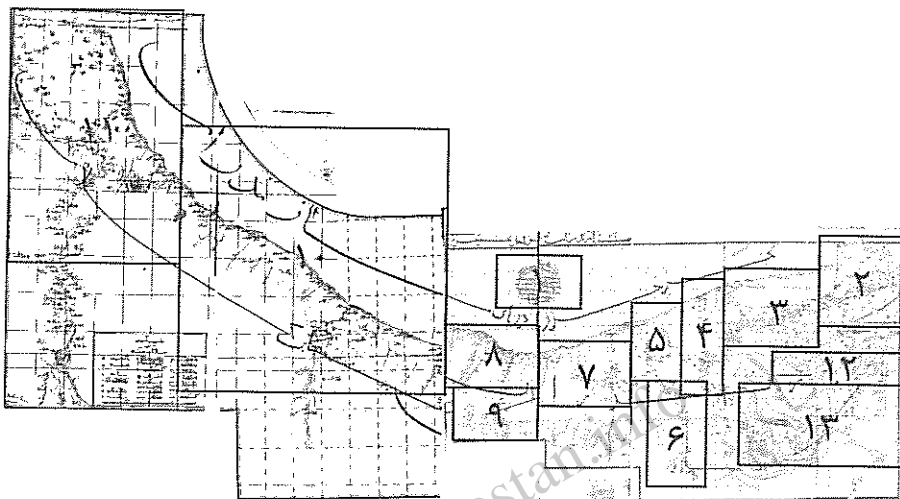


عکس از: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
شکل شاه

www.tabarestan.info

تبرستان

(پیوست ۵)



نقشه پیش‌رو در سال‌های پایانی سلطنت قاجاریه به وسیله علی‌قلی مهندس‌الدوله تهیه شده‌است و این توضیح در آن آمده است: «این نقشه فعلاً کاملترین نقشه‌جات موجوده مازندران است که آقای ظهیرالملک حکمفرمای کل مازندران در زمان تصدی حکمرانی خود امر به ترسیم نموده و مترصد تکمیل جنبه اقتصادی و فلاحی آن سرزمین بوده‌اند. ارباب دانش و علمای فن کاملاً دقت خواهند فرمود تا چه درجه یک چنین ایالت زرخیزی از نظر دور افتاده، کلیه وسایل ارتباطی و سایر موجبات ترقی اقتصادی و فلاح را با آن همه استعداد فاقد است.»

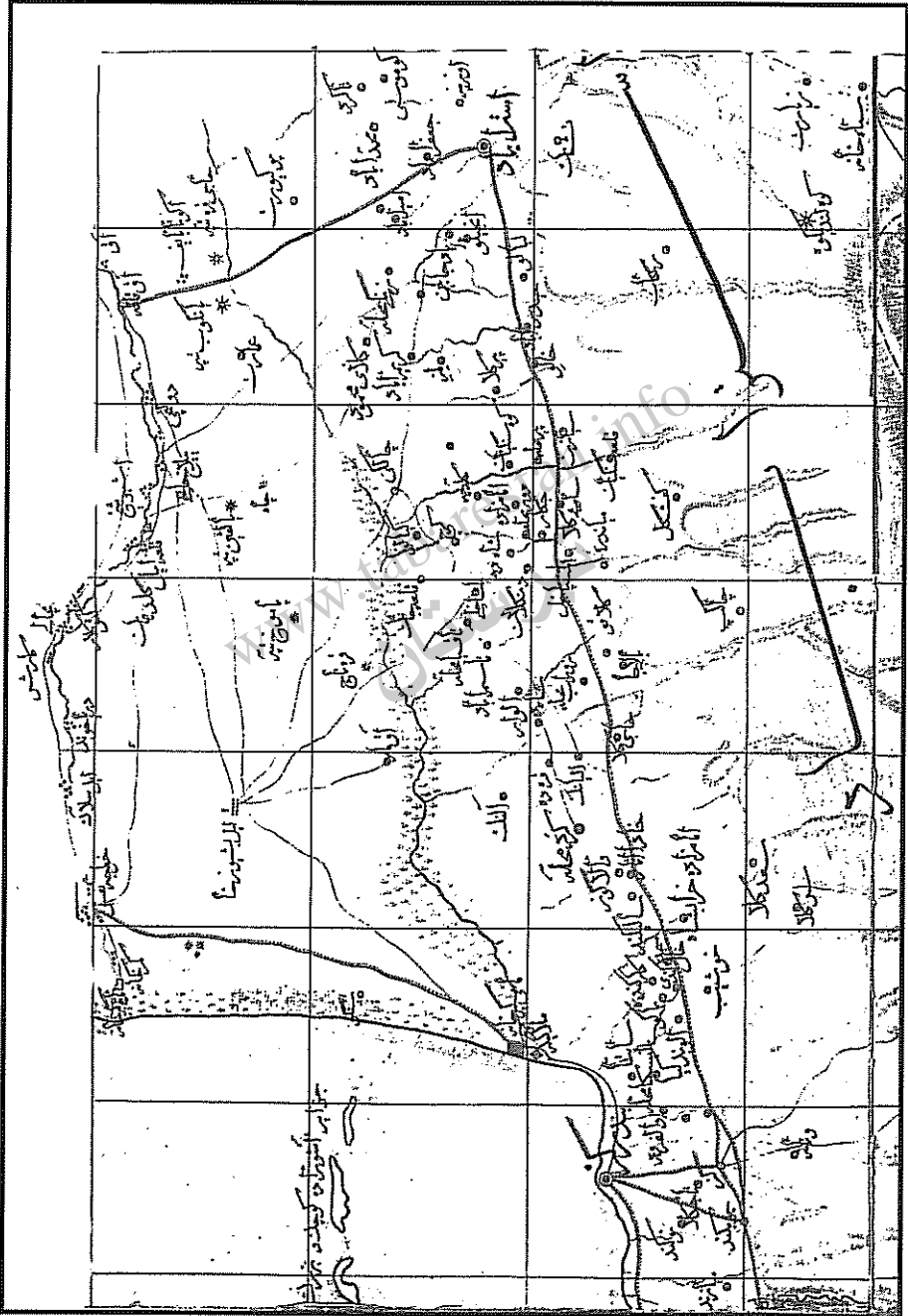
این نقشه که برای سهولت استفاده، براساس جدول بالا به سیزده قسمت تقسیم شده‌است، از کتابخانه دکتر منوچهر ستوده در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بدست آمده‌است.

پند و اندرز
 در مازندران
 از پادشاه
 شاه جهان
 به پسرش
 شاهزاده
 جهانگیر

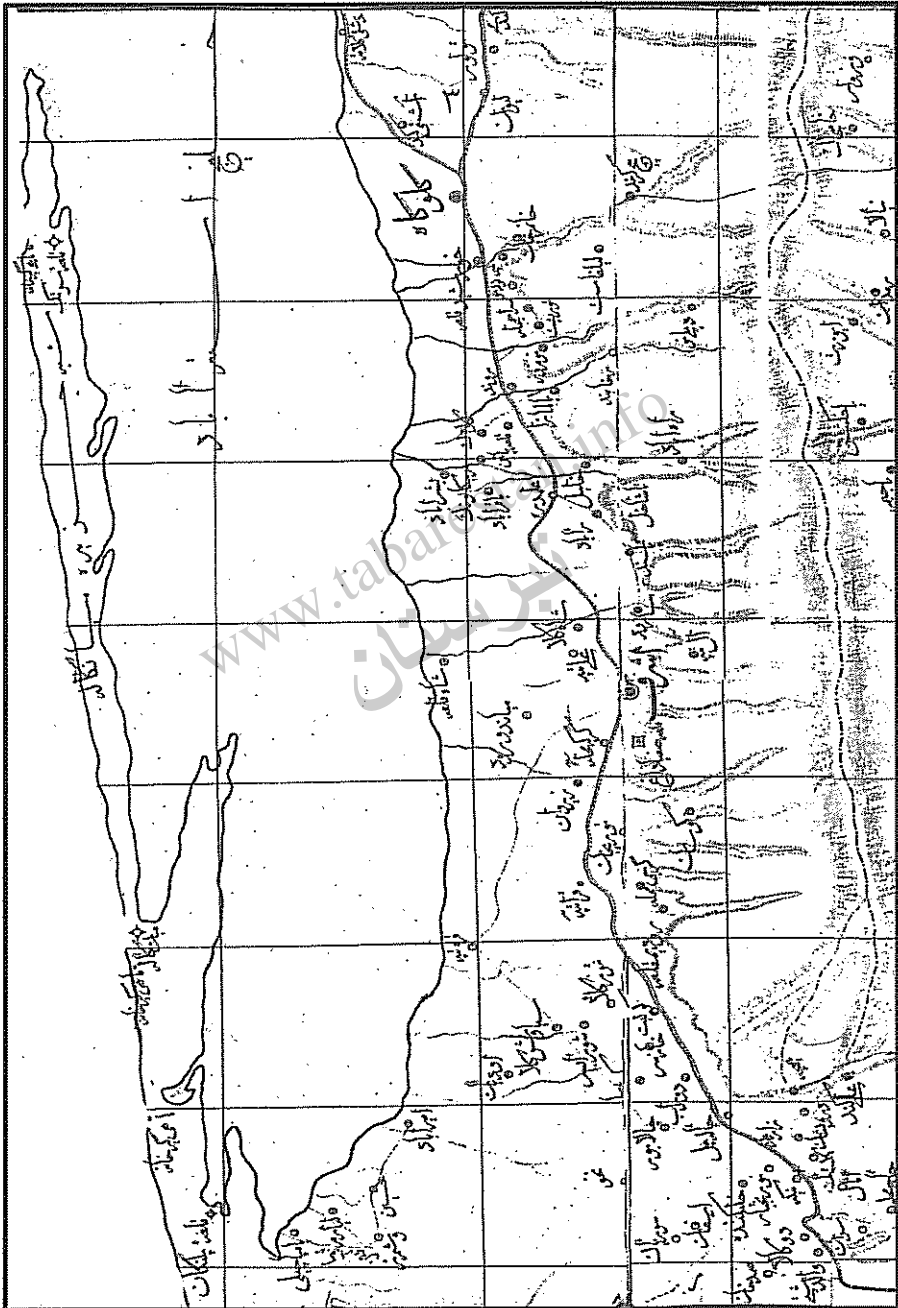
حکیم و دانشمند
 و مصلحت‌اندیش
 و مصلحت‌طلب
 و مصلحت‌دار
 و مصلحت‌خواه
 و مصلحت‌جو
 و مصلحت‌گرا
 و مصلحت‌گرم
 و مصلحت‌گرا
 و مصلحت‌گرم

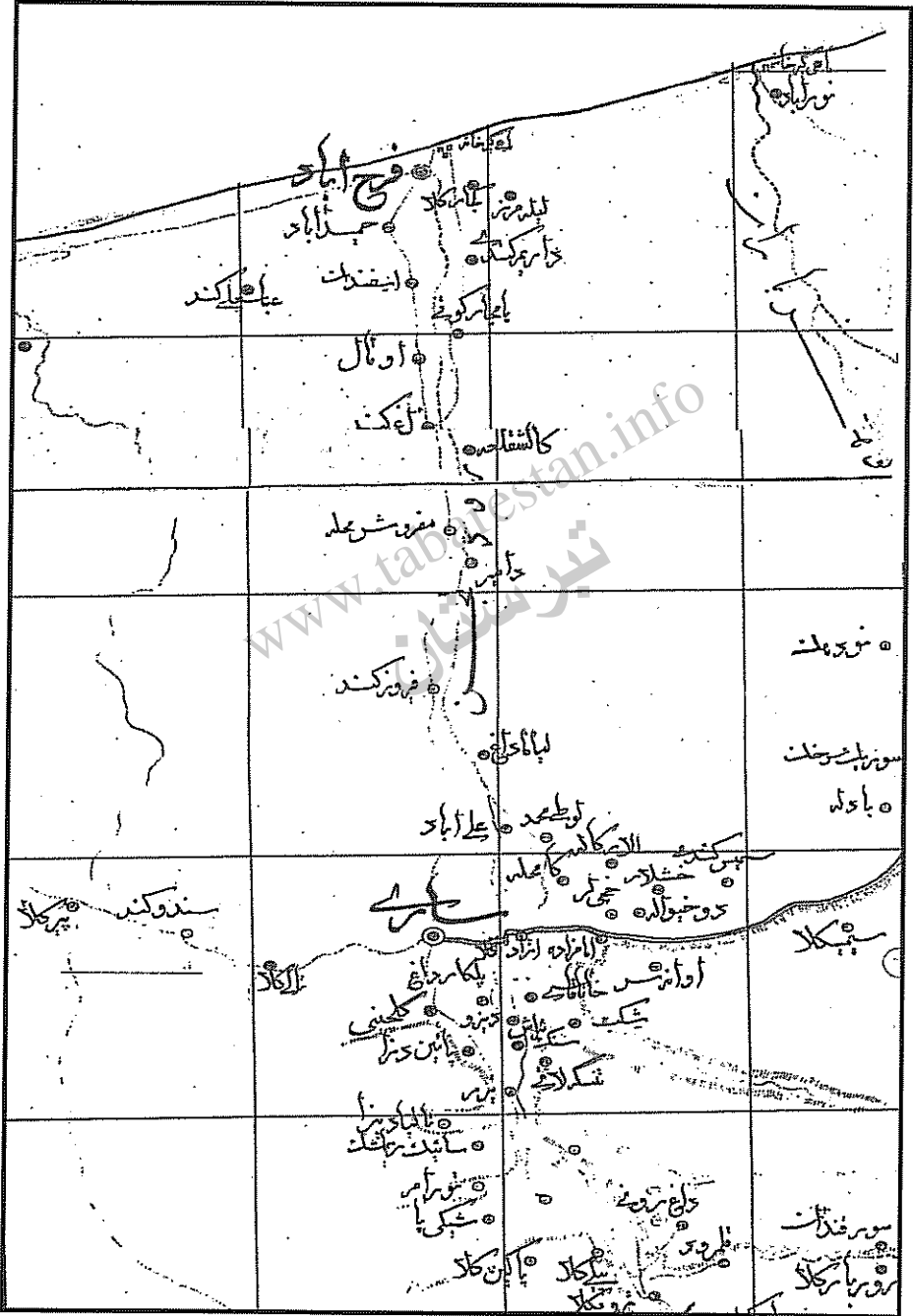
پند و اندرز
 در مازندران
 از پادشاه
 شاه جهان
 به پسرش
 شاهزاده
 جهانگیر

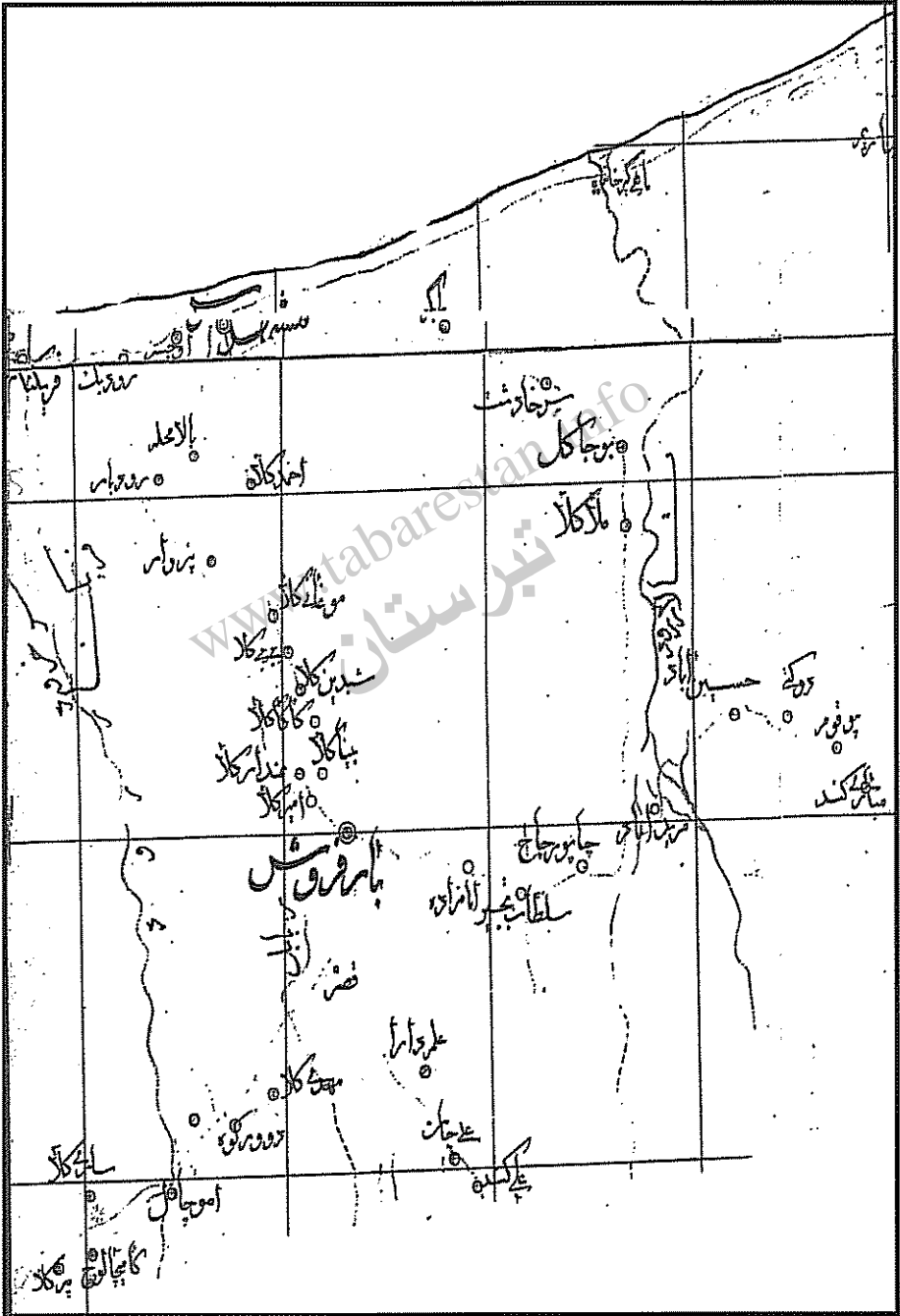
حکیم و دانشمند
 و مصلحت‌اندیش
 و مصلحت‌طلب
 و مصلحت‌دار
 و مصلحت‌خواه
 و مصلحت‌جو
 و مصلحت‌گرا
 و مصلحت‌گرم
 و مصلحت‌گرا
 و مصلحت‌گرم

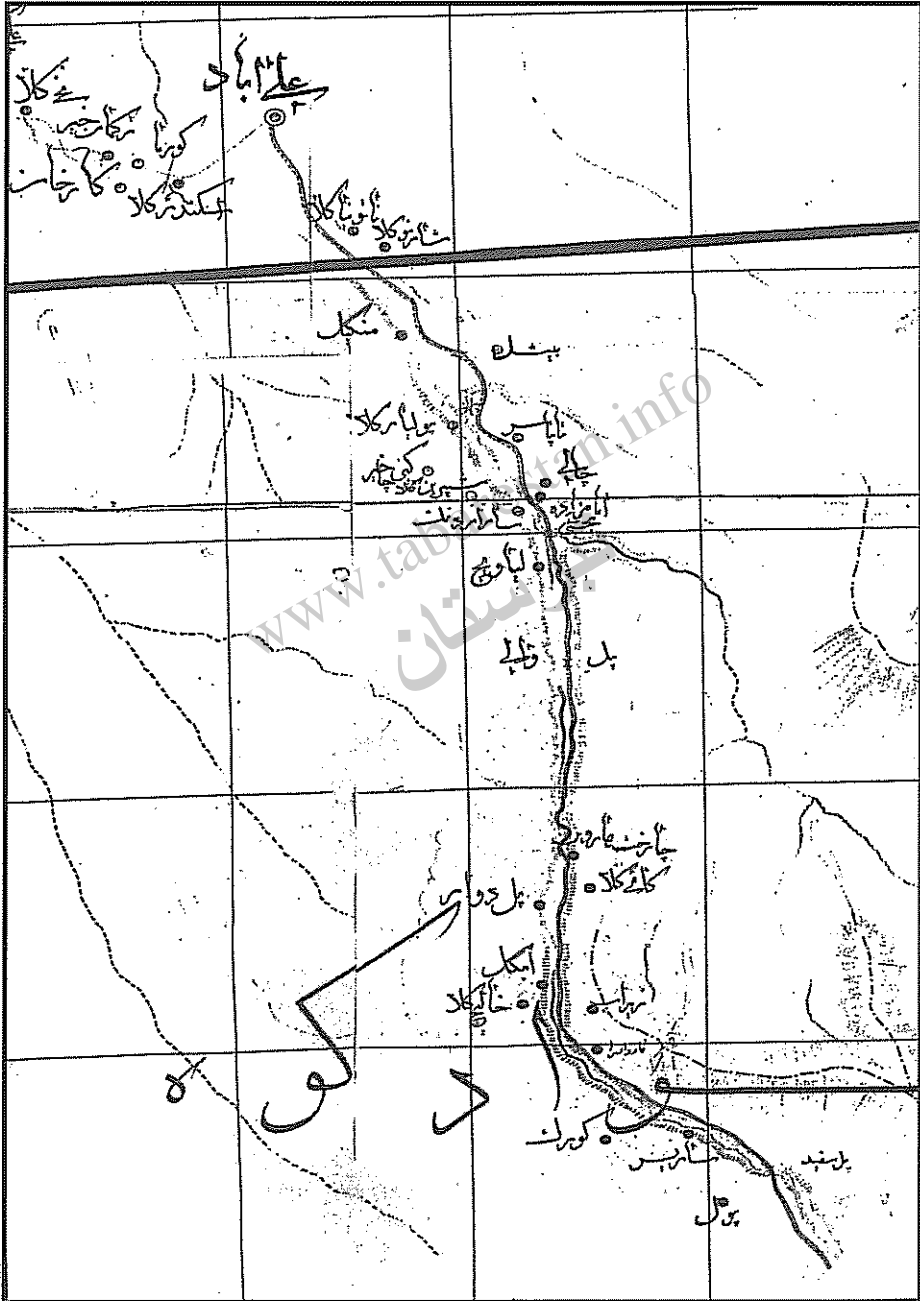


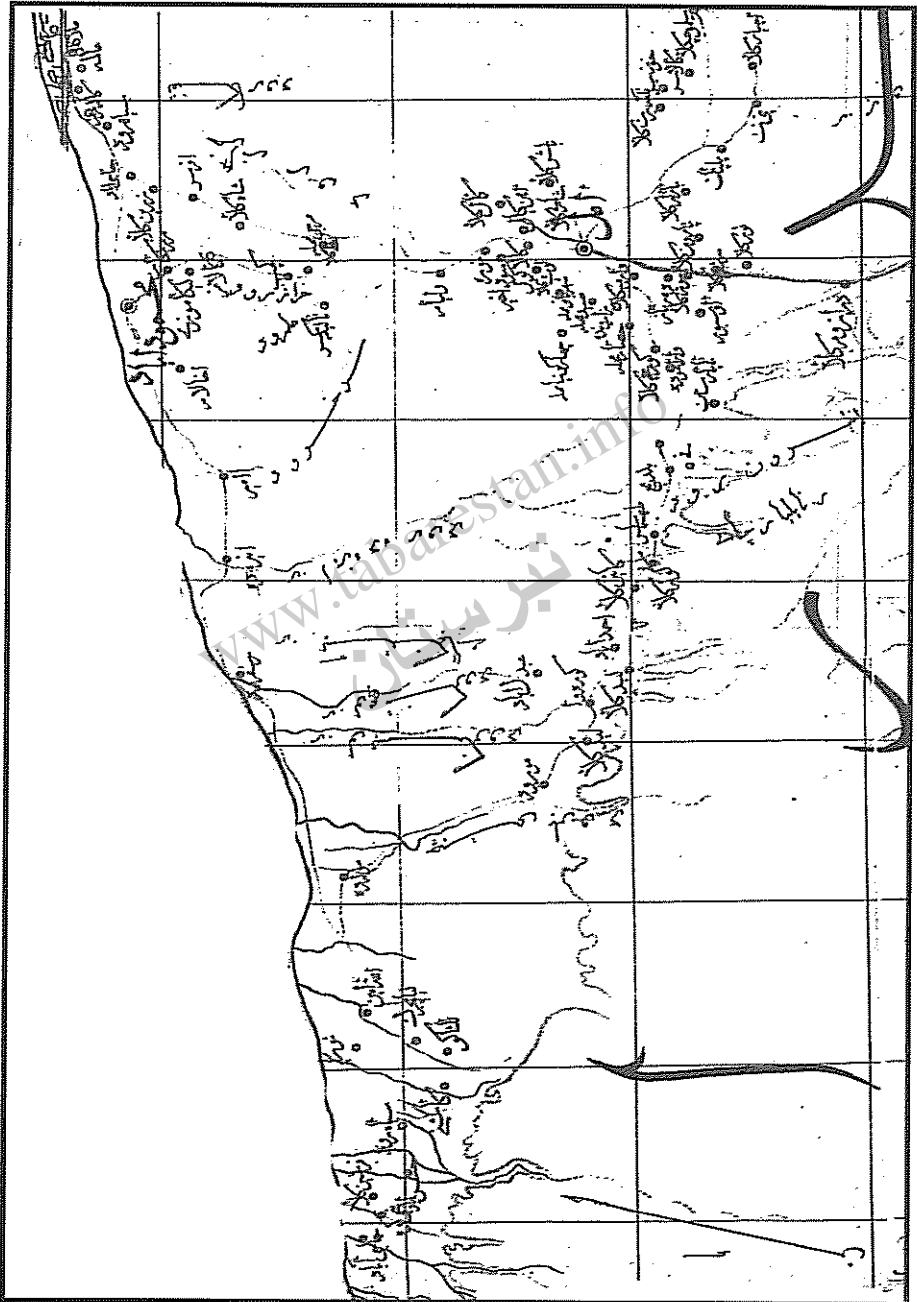
۲. استراباد

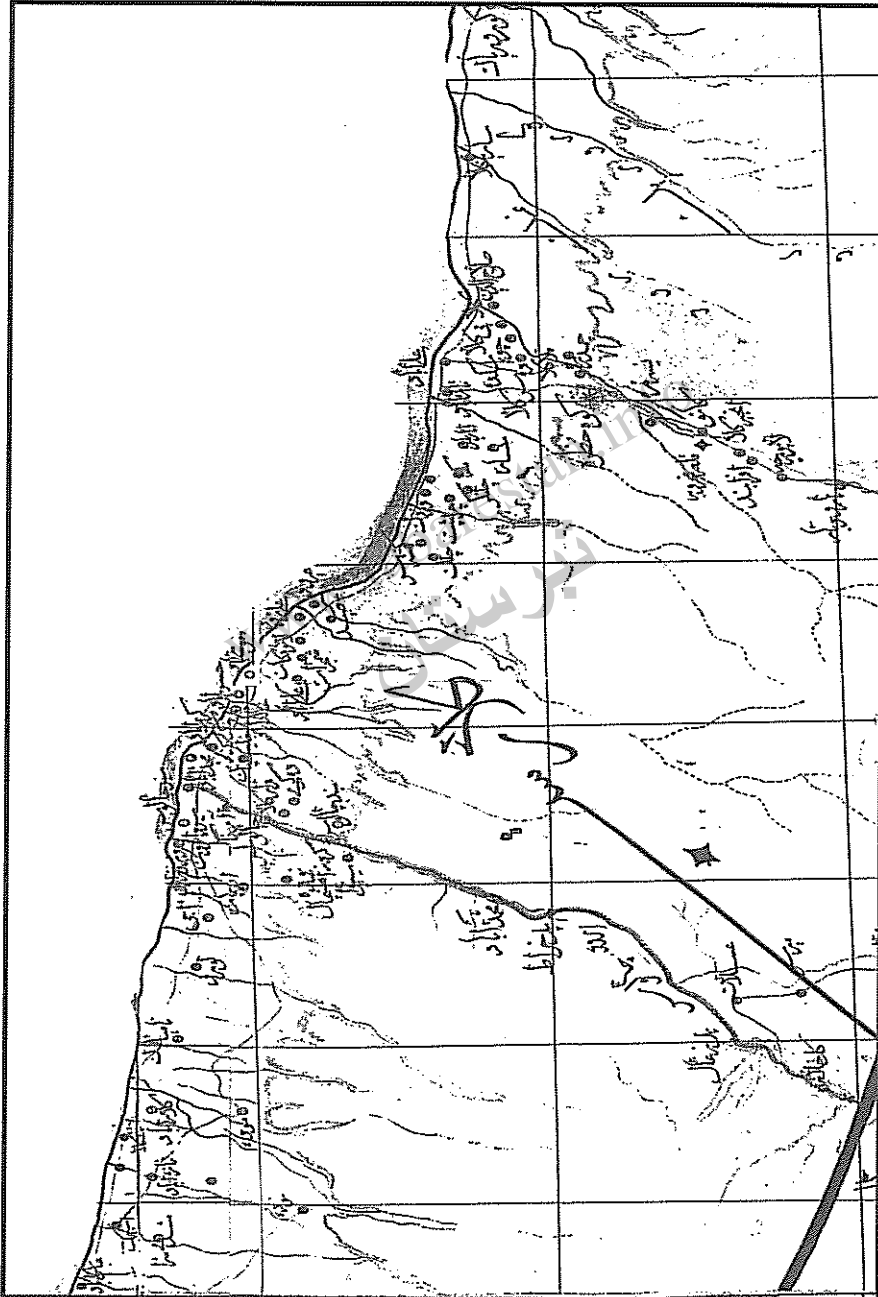


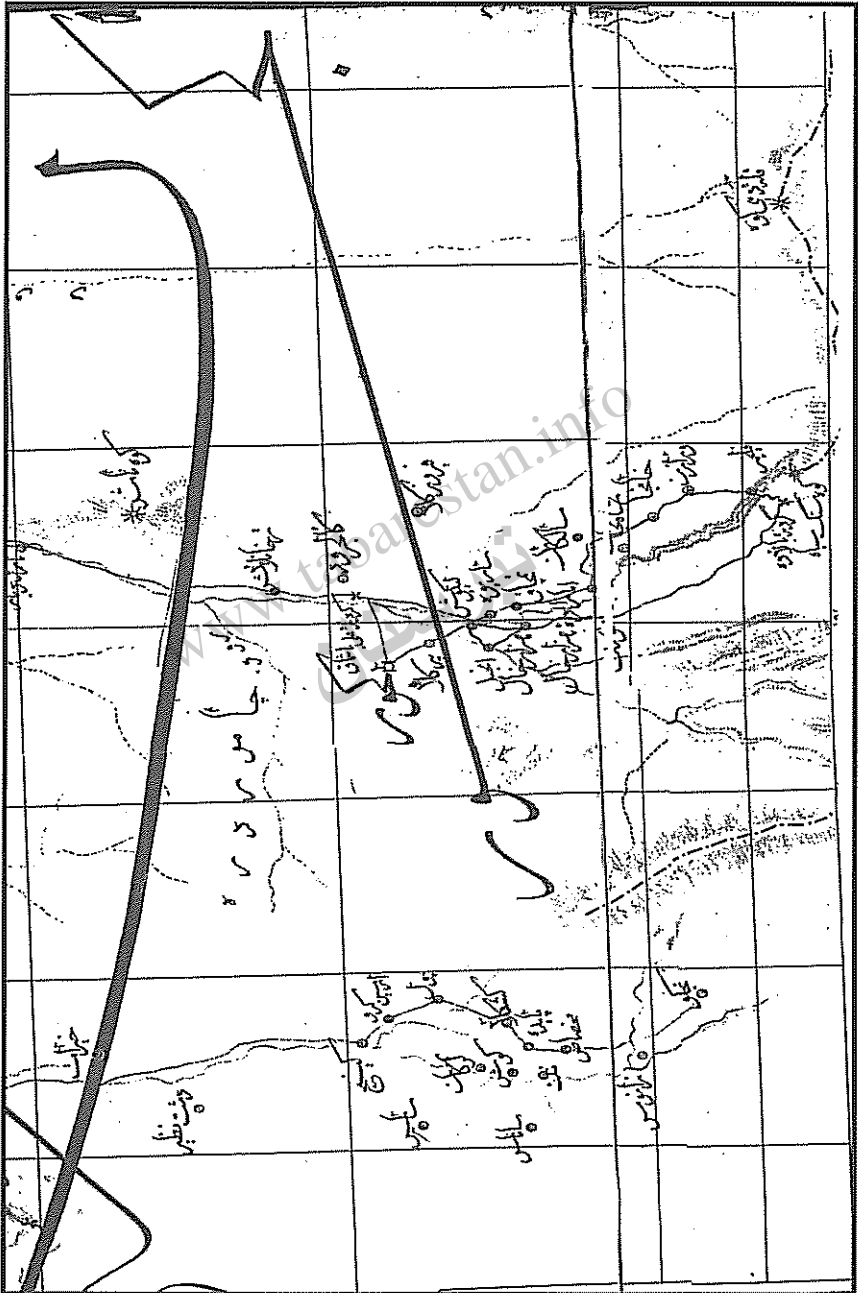


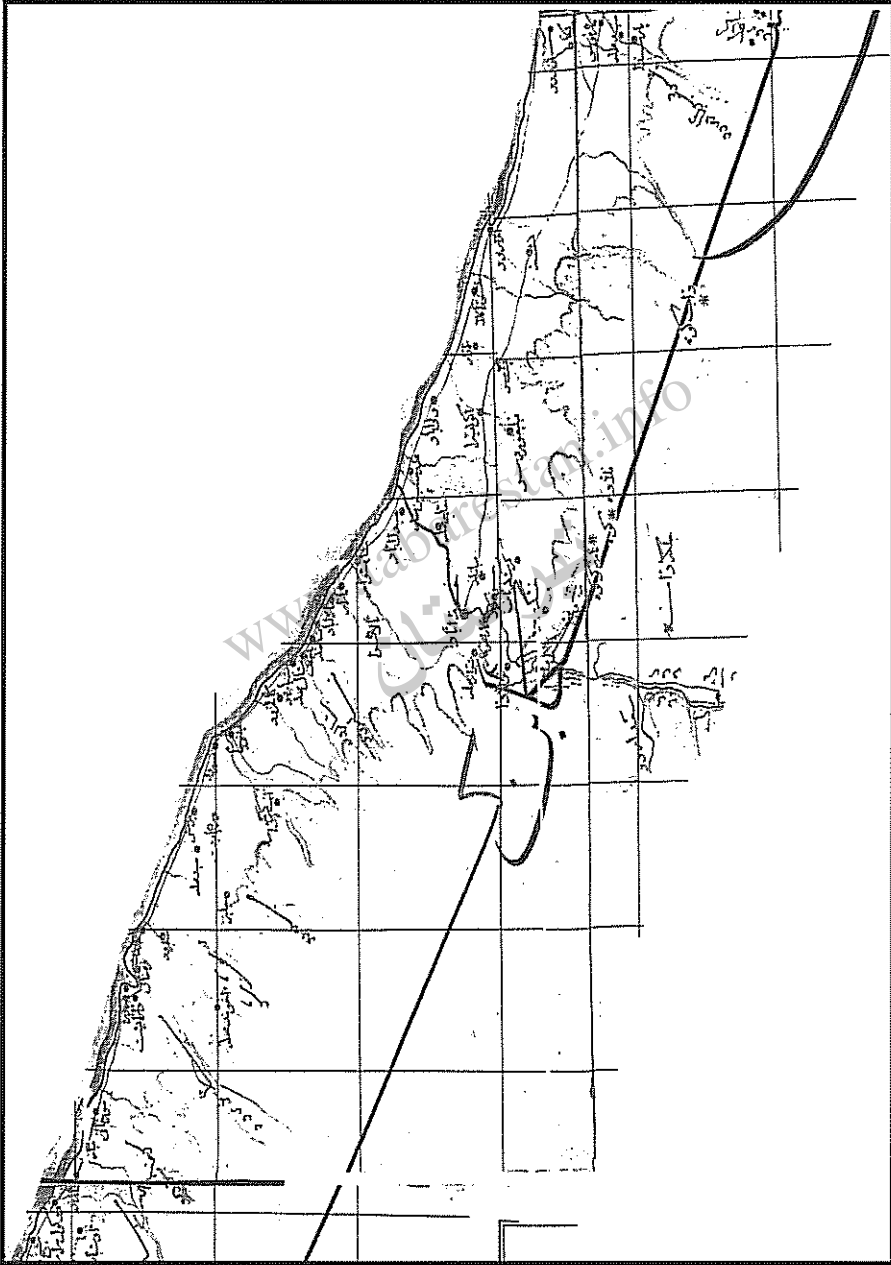


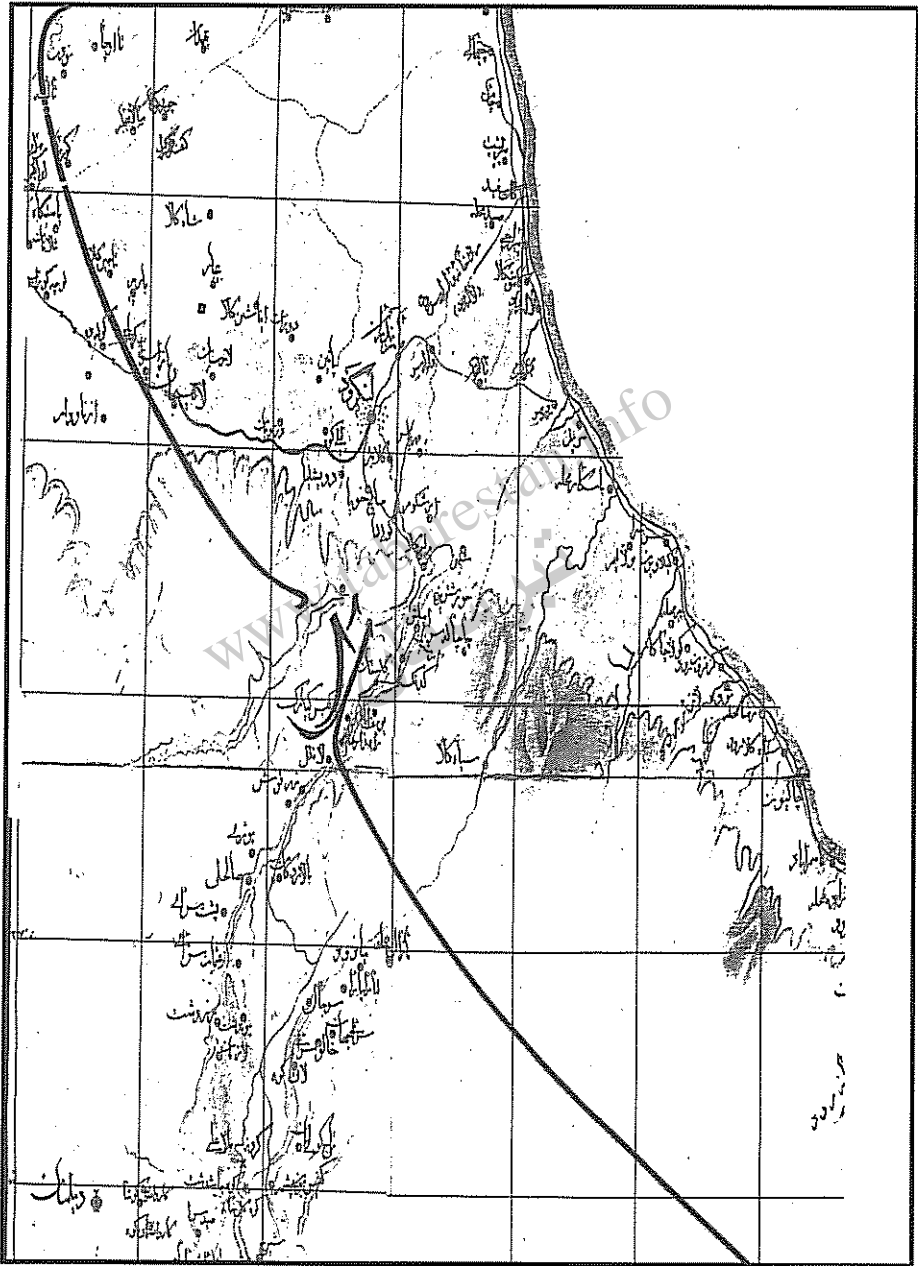


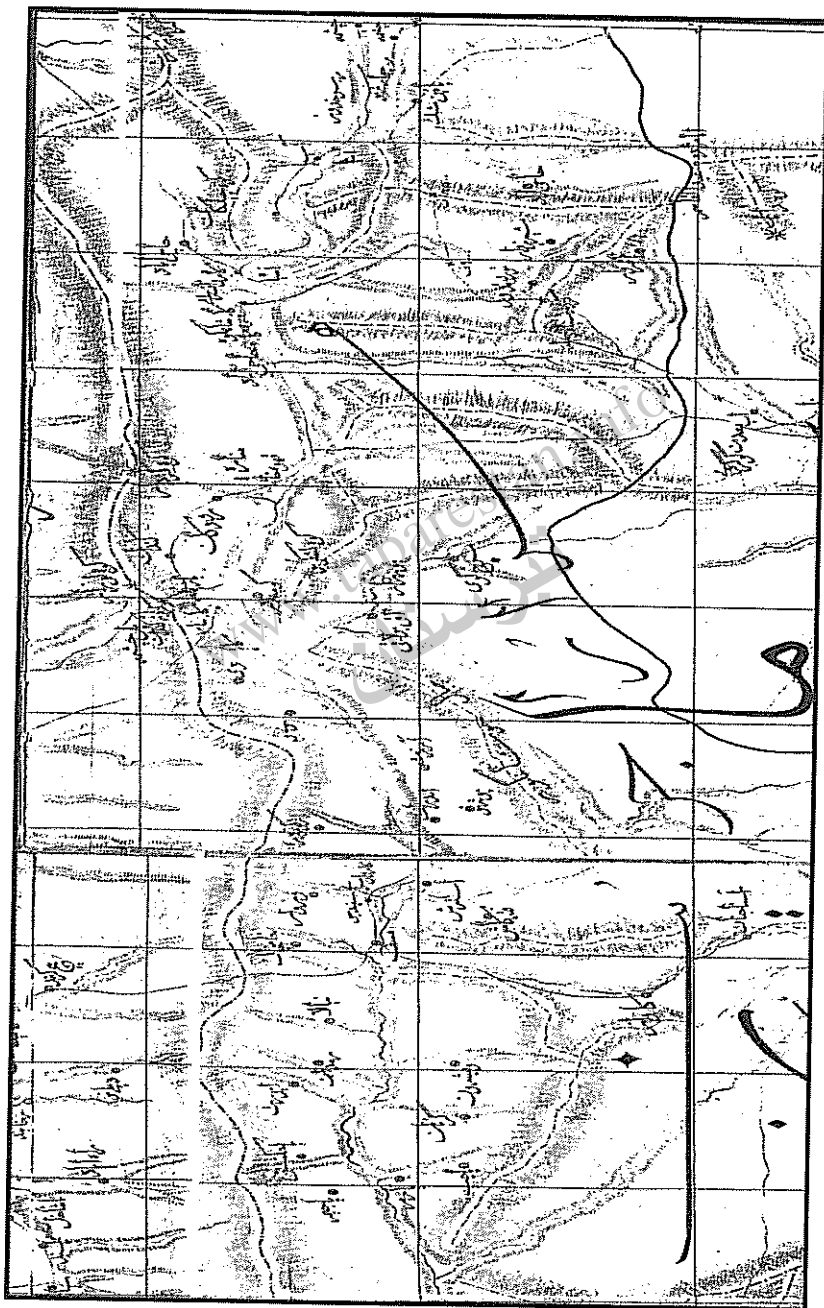


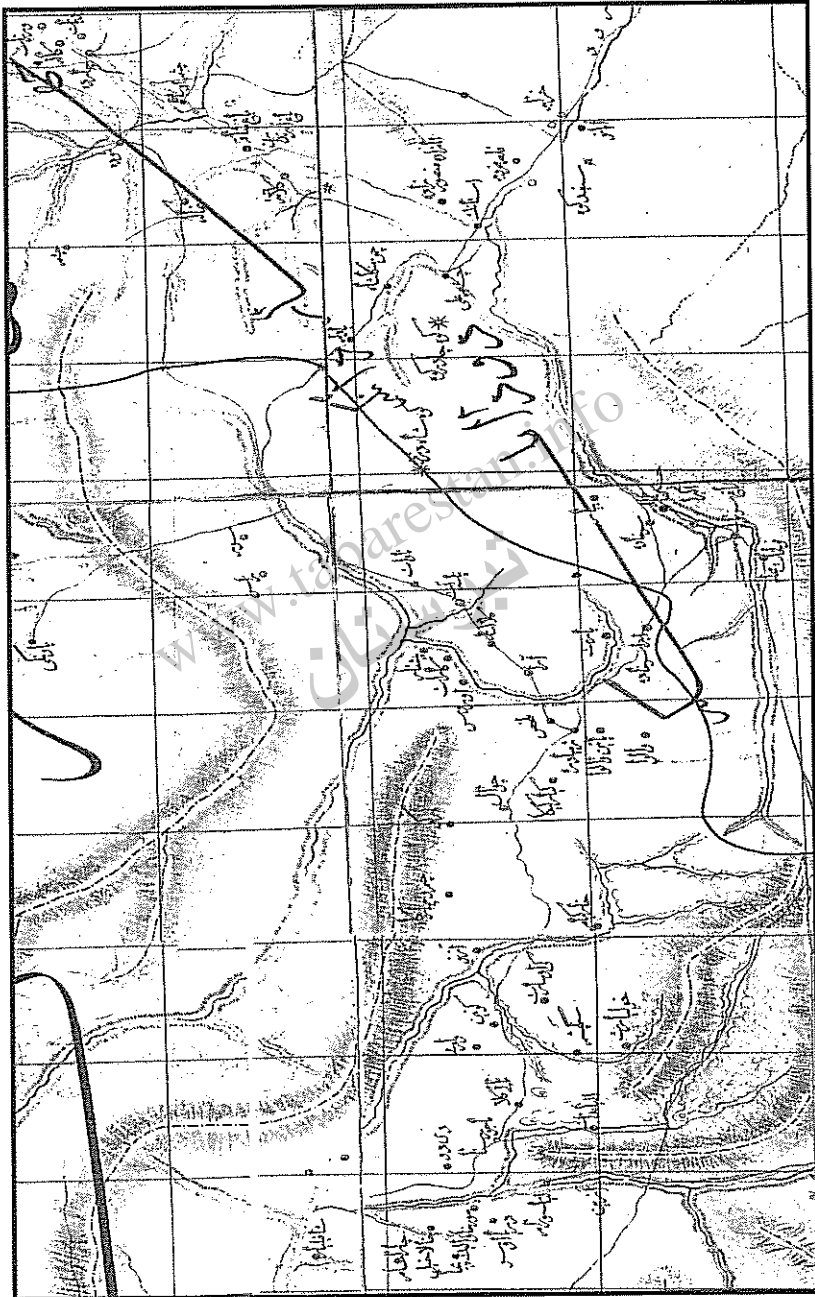












www.tabarestan.info
تبرستان

نمایه‌ها:

اشخاص و طوایف

جایها

کتب و جراید

www.tabarestan.info
تبرستان

اشخاص، طوائف

آغا علی ۱۰۷، ۱۸۲	آ:
آغا محمدخان ۵۱۹	آبدارباشی، اکبر ۵۲۶
آغا مهرباب ۱۰۷	آتابای ۷۱، ۱۴۵، ۲۶۰
آغا یعقوب ۱۰۷	آجودانباشی ۱۰۶، ۱۱۰، ۲۷۸، ۶۰۷، ۶۱۰
آغا یوسف خواجهباشی ۱۱۱	آجودان حضور ۵۰۷ - ۵۱۰، ۵۱۳ - ۵۱۵، ۵۲۰
آغچه ملای قوجوق ۲۵۹	- ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵ - ۵۳۸،
آقا الله قلی میرزا ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹	۵۴۲، ۵۴۷، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸
۴۱۲، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۵۵، ۲۵۲	آجودان خلوت ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۴،
آقا ابراهیم ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۴۲	۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۸
آقا اتلق خان ۲۶۰	آجودان مخصوص ۲۱۸، ۲۷۹، ۳۲۸، ۵۳۶،
آقا برادر قاضی ۱۳۰	۶۰۴ - ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹
آقا برار نوائی ۴۱۹	آدینه خان ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۲۶۰
آقا بیک ۵۶۷	آذرمی دخت ۳۷۸
آقا جان کاشی ۱۶۷	آغا بشیرخان ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۹،
آقا حیدر ۲۷۹	۵۴۱، ۵۴۷، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۴
آقاخان ۴۹۲، ۴۹۱، ۵۳۲، ۵۴۱	آغا داوودخان ۵۲۶
آقا خلیل تاجر بارفروشی ۲۶۴	آغا سلیم ۵۱۹، ۵۶۳
آقا ربیع ۵۴۳	آغا سلیمان ۱۰۷
آقارضا قلی ۵۱۵، ۵۲۶	آغابنده خان ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵،
آقا سلیمان ۱۸۰	۵۴۶، ۵۶۳
آقا شریف ۱۶۷	

ابراہیم آبداریاشی ۱۰۴، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۲۱۷
 ابراہیم ادھم ۲۴۵
 ابراہیم بن محمد ناصحی ۳۹۰
 ابراہیم خان ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۸،
 ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰
 ابراہیم خان دودانگہ ۲۵۶
 ابراہیم خان سرھنگ ۲۳۷، ۲۷۰
 ابراہیم خان نایب ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۰،
 ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۸۸
 ابراہیم خلیل اللہ ۴۸۲
 ابراہیم معتمم ۳۸۷، ۳۹۴
 ابراہیم میرزا ۵۵۸
 ابرخس ۳۳۸، ۳۳۹
 ابن بیان کازرونی ۶۴۷
 ابن خلکان ۴۹۵
 ابن سیرین ۴۸۱، ۴۸۲
 ابن عبدی دامغانی ۶۵۴
 ابن فقیہ ۶۳۸
 ابن فورک ۳۹۰
 ابن مہدی مامطیری ۳۹۱
 ابوالحمد علی بن اسحاق ۶۵۱
 ابواسحق اسفراینی ۳۹۰
 ابوالحسن خان ۱۰۷، ۲۱۶، ۲۴۶
 ابوالحسن خان سردار ۲۲۶
 ابوالحسن علی بن طاہر نحوی ۶۵۰
 ابوالخصیب ۳۷۵
 ابوالعلا سروی ۳۷۱
 ابوالفتح خان ۶۰۵
 ابوالفرج رشید بن عبداللہ ۳۹۳
 ابوالفرج علی ہندو ۳۹۲
 ابوالفضل بن احمد السہلکی ۶۴۸
 ابوالفضل جعفر بن حسین ۳۹۵
 ابوالقاسم بیک ۵۴۲، ۵۶۶
 ابوالقاسم جعفر ۳۷۷

آقا شفیع ۱۶۹، ۱۷۰
 آقا شکور ۲۸۱، ۲۸۲
 آقا عبداللہ ۱۳۲
 آقا علی ۱۴۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۶۸
 آقا علی آشتیانی ۱۷۶، ۱۸۵ - ۱۸۷
 آقا علی جان ۲۵۶
 آقا عنبر ۱۰۷
 آقا فضل اللہ ۲۴۳
 آقا کشی خان ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۶۱،
 ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۵۳
 آقا آقا ۲۳۹
 آقا محمد تقی ۲۷۹
 آقا محمد خان ۵۳۶، ۵۵۸
 آقا محمدرضا ۱۶۳
 آقا محمد شاہ ۶۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۴۸
 آقا سرور ۲۴۶
 آقا مسیح ۲۸۲
 آقا وجیہ ۱۰۹، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳،
 ۲۵۵
 آقا ایشان خان ۲۵۹
 آقا یوسف ۵۴۰
 آقلی ۱۵۰، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۶،
 ۵۴۳ - ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۴
 آغابشارت ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۷،
 ۵۳۸، ۵۴۰ - ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۵۷،
 ۵۶۳
 آل بویہ ۴۴۰
 آل کیومرث ۳۷۵
 آملہ ۳۸۷، ۳۸۶
 آناق خان ۲۶۰

الف:

ابراہیم ۳۴۹

- ابوالقاسم خان ۱۰۷، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۵۴، ۵۶۳
- ابوالمحسن بن احمد رویانی ۶۴۶
- ابوالمحسن زاهد بن طاهر ۶۴۷
- ابوالمعالی جوینی ۳۸۹
- ابوالمظفر محمود بن جعفر ۶۴۷
- ابوبکر احمد بن علی ۶۵۱
- ابوبکر تفلیسی ۶۴۹
- ابوتمام حبیب بن اوس ۶۵۴
- ابوجعفر بن حسن کامخی ۶۴۸
- ابوجعفر محمد بن جریر طبری ۳۷۹
- ابوذر غفاری ۴۹۶
- ابوریحان بیرونی ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹
- ابوزرعه رازی ۶۵۱
- ابوزید بن عتاب ۶۳۸
- ابوصادق هارون ۳۸۸
- ابوطالب خان سرتیب ۲۴۶
- ابوطالب خراسانی ۱۶۷
- ابوالعباس قصاب ۳۹۱
- ابوعبدالله حسین بن علی ۶۵۱
- ابوعبدالله محمد بن اسحاق ۶۵۱
- ابوعبدالله محمد بن فقیه ۶۴۶
- ابوعلویه دامغانی ۶۵۴
- ابوعلی حسین بن حفاظ ۶۵۱
- ابوعمران موسی ۶۵۱
- ابومحمد عبدالله بن جعفر ۶۴۹
- ابومحمد عبدالله بن محمد ۶۵۲
- ابومعمر أمل ۶۴۸
- ابونصر محمد بن احمد ۶۴۹
- ابی مطیع مکحول ۶۴۹
- ابی منصور نیشابوری ۳۷۱
- احتساب الملک، میرزا حسن ۳۵۸، ۳۵۵
- احمدخان ۲۳۹، ۴۸۳، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶
- احمدخان نوایی ۱۱۴، ۲۳۸
- ادیب‌الملک، عبدالعلی خان ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸
- ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
- ادیب قزوینی، میرزا ابوالفضل ۴۹۶، ۴۹۸
- اردشیر بابکان ۳۷۰
- اردشیر بن کیدخوار ۳۷۴
- ارغونشاه ۳۹۹، ۴۰۱
- ارامنه ۳۲۳
- ارمنی ۸۰
- ازبک ۳۵۲
- ازرو و لاش ۳۷۰
- استاد تقی ۵۳۵
- اسحاق لواسانی ۳۵۳
- اسدآقا ۵۶۶
- اسدالله ۱۸۰
- اسدالله بیک ۱۲۲، ۱۲۵
- اسدالله‌خان پیشخدمت ۱۰۴، ۱۱۱
- اسدالله‌خان جهان نیکلو ۲۴۸
- اسدالله‌خان سورتیج ۲۳۷
- اسدالله‌خان کلیادی ۱۴۸
- اسدالله‌خان لیتکوهی ۲۶۷
- اسفارین شیرویه ۳۷۴
- اسکندر ۳۷۰، ۴۰۴
- اسکندر میرزا ۱۰۷، ۱۸۸، ۱۹۰
- اسماعیل ۲۳۴
- اسماعیل بزاز ۵۲۲
- اسماعیل بن مفضل ۶۴۷
- اسماعیل خان ۱۳۴
- اسماعیل خان بندپی ۱۲۶
- اسماعیل شکارچی ۲۲۱، ۲۲۲
- اسماعیل نوری ۲۹۷
- استاد ۳۸۰، ۳۸۵
- اشرف‌خان ۲۴۵
- اشکانیان ۲۶۹
- اصغر حاجی لیل ۵۲۶

اصجدالدولہ ۵۵۸	اصغر درویش ۵۰۸
امیر ۱۲۳	اصفہد حسام الدولہ شہریار ۳۷۳
امیر آخوڑ ۱۱۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۷، ۲۸۳	اصفہد خورشید ۳۷۷
امیر تیمور گورکانی ۴۰۶، ۵۵۱	اصفہد شروین ۳۸۸
امیر محمد اسحاق ۳۹۹	اصفہد شہریار ۳۹۵
امیر محمد بیک ۳۹۷	اعضادالدولہ ۱۳۵ - ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰ - ۱۵۰
امیر نظام ۱۱۳، ۵۴۰	۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰ - ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰ - ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴
امین الدولہ ۵۰۰	اعضادالسلطنہ، علی قلی میرزا ۱۲۳، ۳۲۸، ۴۹۴
امین السلطان، آقا ابراہیم ۱۰۷، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۷۹، ۲۸۱ - ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۳	اعضادالملک، حسین خان ۲۵۱
امین السلطان، علی اصغر خان ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۸، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۰۸	اعتمادالحرم ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۵۸
امین السلطنہ ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۵۱۷، ۵۶۱	اعتمادالسلطنہ، حاجی علی خان ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۶۰، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۹
امین الملک ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۲۸، ۴۱۲	اعتمادالسلطنہ، محمد حسن خان ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۷ - ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۵۵۸
امین حضرت ۲۷۹، ۲۸۰	اعلیٰ حضرت شاہنشاہ ← ناصر الدین شاہ
امین حضور، آقا علی ۱۰۶، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۱، ۵۳۳، ۵۴۹	اغور جلی، طایفہ ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۵۶
امین خاقان، محمد گروسی ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۵۳	افراسیاب ۳۴۲
امین خلوت ۲۱۵، ۵۱۶، ۵۸۱، ۲۸۲، ۴۹۶، ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۸	افراسیاب چلابی ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸
امین لشکر ۵۶۳	اقبال الدولہ ۴۷۸
امین نظام، کلب حسین خان ۱۰۷، ۱۵۴	اکبر خان ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۵۱۷، ۵۲۷
انتظام الدولہ ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۴۸	اکوان دیو ۳۷۷
انوشیروان ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۹۲، ۶۲۰	المقتدر باللہ ۳۷۷
انوشیروان بن قباد ۳۴۳	الناصر الحق ۶۳۹
انوشیروان کسری ۴۳۹، ۳۷۲	امام باخزری ۳۹۳
اوحد الدھر الدرانسی ۳۹۳	امام جعفر صادق ۴۰۳
اوبیانی، کنیا ۶۰۶، ۶۰۸ - ۶۱۰، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۱	امام قلی خان ۱۴۲ - ۱۴۳
اوربیلانوف ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶	امام محمد غزالی ۳۸۹
	امام موسیٰ کاظم ۳۳۶، ۳۵۹، ۵۱۱
	امان اللہ ۱۰۴
	امان خان ۲۶۰

- ایرج ۳۷۷
ایشیک آقاسی باشی ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۳
ایلخانی ← آقالله قلی میرزا
- پ پ:**
- باباخان قاجار ۲۶۵
بابا هلال، درویش ۳۹۷
بابلگان، طایفه ۳۸۲
بادکویه‌ای، غفار ۶۱۱
بادوسپان ۳۶۶، ۳۷۵
باقر سلطان ۴۹
باقر شکارچی ۱۰۴، ۱۱۸
باو ۳۷۶، ۳۷۸
باوندیه ۳۷۳، ۳۷۴
بایزید بسطامی ۴۰۳
برونیار ۸۵، ۸۷
بزلیست بن فیروزان ۳۹۴
بظلمیوس ۳۳۸، ۳۳۹
بکمز ۲۸۰، ۳۳۲
بلال‌خان ۵۲۵
بلوک‌باشی ۲۱۹
بندار بن احمد ۶۴۹
بندار، طایفه ۲۶۰
بنزک ۹۱، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۶۰
بن‌شیبان، قبیله ۴۹۶
بنوناحیه، طایفه ۳۷۸
بنیامین ۴۸۲
بنی‌امیه ۳۳۹
بنی‌عباس ۳۷۵
بوزرجمهر ۳۹۲، ۳۹۳
بهاء‌الدوله ۵۶۱
بهاء‌الملک ۱۰۷، ۱۱۸
بهرام‌خان ۵۳۳
- بهر ۳۳، ۳۵
بهمن‌ابن اسفندیار ۳۲۵
بیان‌الدوله ۵۲۵
بیجلو ۱۳۴
بیک‌جان خان ۲۶۰
بی‌بی فزه خاتون ۲۴۲
بی‌بی هامسی ۳۴۸
بیژن بن گودرز ۳۴۲
بیژن‌خان رئیس خلوت ۳۲۰
پاولف ۶۱۱
پروزل فرانسوی ۱۰۵
پستیچی باشی ۵۳۴
پیغمبر اسلام ۶۴۲
- ت:**
- تاج‌الدین بن رنگرز ۳۵۷
تاج‌الدین علی ۴۰۳
تراق مراد ۲۶۰
ترکمن، ترکمانان ۶۵ - ۶۷، ۶۹ - ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۱۱۰
تقی دلاک ۵۲۲، ۵۴۲
تکا تیمور بن امیرحسن ۳۵۸
تنک بوفسکی ۴۲
تورانیان ۳۷۳، ۴۴۰
- ج ج:**
- جالینوس ۳۳۸
جریر ۴۹۵
جشنف شاه ۳۷۰
جعفربای ۷۱، ۱۴۸، ۲۵۶، ۲۶۰
جعفر بن متوکل ۳۹۴
جعفرخان عبدالملکی ۱۴۵، ۲۴۶
جعفرخان قاجار ۲۳۲

- جعفر صادق ۳۹۵
 جعفرقلی خان ۱۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۴۶
 جعفر قلی خان پازوکی ۲۸۹
 جعفر قلی خان پیشخدمت ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۷۳
 جلال الدولہ اسکندر ۴۰۸
 جلال الدولہ، سلطان حسین ۱۱۰
 جلیل بیک تفنگدار ۱۹۱
 جلیل خان اصائلو ۱۰۷
 جم ۳۴۵
 جمال الدین طیفور ۴۰۳
 جمال بن علی ۳۵۴
 جم بن ویچہان ۳۴۱
 جواد خان ۱۷۰
 جو جم وردی خان ۲۶۰
 جوہری ۶۵۶
 جہانسوز خان ۱۲۸
 جہانسوز میرزا ۱۶۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶
 جہانگیر خان ۲۹۸
 جہانگیر شکارچی ۲۲۴
 چلاویان ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۰۵
- حاجی بلال ۱۰۷
 حاجی حسین قلی ۲۷۰
 حاجی حیدر خاصہ تراش ۱۰۷
 حاجی خان جان ۲۸۹
 حاجی سرور ۱۱۱
 حاجی شکارچی ۲۲۴، ۲۲۵
 حاجی علی ۱۰۷
 حاجی فیروز ۱۰۷
 حاجی کربلائی ۱۰۵، ۱۰۶
 حاجی لکھ ۵۰۸، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۶۰، ۵۵۷
 حاجی ملک زاد ۱۵۸
 حاجی وزیر ۲۹۵
 حبیب اللہ خان ۵۷ - ۵۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۷۰ - ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۶
 حبیب اللہ خان آہی ۵۰۷
 حبیب اللہ شاطر ۵۳۲
 حبیب اللہ میرزا ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲
 حذیفہ بن یمان ۳۵۷
 حسام الدولہ، تیمور میرزا ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۸۱، ۳۷۴
 حسن بن استاد بایزید ۲۴۲
 حسن بن زید ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵
 حسین بن قاسم ۳۹۶
 حسن بیک جلو دار ۵۶۶
 حسن خان ۳۷، ۳۷۹، ۵۲۱
 حسن خان پیشخدمت ۵۵۷، ۵۶۳
 حسن خان تارچی ۵۲۲
 حسن خان ترکمان ۱۴۸
 حسن خان سرتیپ ۵۳۷
 حسن رضا خان کرمانی ۵۰۵
 حسن سلطان امیری ۲۶۷
- حاجب الدولہ ۱۰۷ - ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۸۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۵، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۳، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۰۹
 حاجب بن سلیمان ۶۵۳
 حاجی آقا ۵۲۵، ۵۴۳، ۵۰۸، ۵۵۸، ۵۶۶
 حاجی آقا بزرگ ۲۴۸
 حاجی آقا خان ۵۰۸، ۵۰۱
 حاجی آقا گل ۱۲۲
 حاجی اشرفی ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۳
 حاجی الماس ۵۲۳

خدامراد خان ۲۴۵	حسن علی خان وزیر فواید ۳۲۳، ۳۲۸، ۴۲۱
خدامراد خان کردمدانلو ۱۵۸	حسن قهوه‌چی ۱۰۷، ۱۱۰
خدرخان ترکمان ۷۷	حسین آقا ۵۰۸، ۵۲۲
خردآقا ۱۳۱	حسین خان ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۸۰
خسرو ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۸۷	- ۲۸۲، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۴
خسروپرویز ۳۷۰	حسین خان باشی ۵۰۸، ۵۲۶، ۵۵۱، ۵۵۶
خسروخان ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۷	حسین خان فرنگی ۵۰۸، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۵۶
خواجه ابراهیم قیصر ۲۷۲	۵۵۸، ۵۶۳
خواجه (طایفه) ۲۹۳	حسین بن استاد محمدنجانار ۳۲۱
خواجه نظام‌الملک ۳۸۹	حسین بن بابو ۳۵۴
خواجه‌وند ۱۷۶، ۱۸۰ - ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۲۰	حسین بن حسن نجار لاسانی ۳۵۶
۲۲۹، ۲۹۲، ۲۹۷، ۵۳۶، ۵۴۶	حسین بن علی ۶۴۳، ۶۴۴

د ذ:

دابویه ۳۷۵	حسین بن محمد غفرانی ۶۵۳
دادمهر ۳۷۰	حسین بن محمد علوی ۳۷۳
دادو ۱۲۵	حسین بیک ۵۰۸
داز، طایفه ۲۶۰	حسین خلیفه پاشا ۴۷۸
داعی محمد زید ۳۹۴	حسین شکارچی ۵۰۸
داود بن علی کاورسالی ۳۵۸	حسین قلی، حاجی ۳۲۷
داودکیس ۳۳۸	حسین قلی خان ۱۰۷، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۵۸، ۲۵۹
دبیرالملک ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۶۲	۲۸۱، ۲۸۳، ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۵۴، ۵۶۳، ۵۶۵
دبیرحضور ۵۱۳، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۵۰	حضرت شهریاری ← ناصرالدین شاه
درویش صالح البارح ۳۵۷	حکیم‌الممالک، میرزا علی نقی ۱۰۶، ۲۷۲
درویش، طایفه ۳۲۳	۳۲۰، ۳۸۸ - ۴۹۰، ۵۶۲، ۵۶۴
دریاقلی خان ۱۴۵	حکیم‌باشی، میرزا نظرعلی ۶۰۳
دلفان، طایفه ۱۷۸	حکیم صاحب اروپایی ۴۸
دومان ۱۱۶	حمدالله مستوفی ۳۷۹

خ:

دومستین ۳۵۰	خاقانی شیروانی ۳۳۰
دوه‌چی ۲۶۰	خاک‌شویان، طایفه ۳۸۷
دهباشی ۱۵۱، ۱۸۴	خالد بن برمک ۳۸۹
دهباشی، اسماعیل سرایدار ۵۰۵	خان‌بابا خان ۲۶۲
دیوفسکی، ویس امیرال ۱۰۹، ۶۰۳	خانلرخان ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶
ذوالفقارخان ۱۴۴، ۱۵۱، ۲۴۷، ۴۲۲	خان‌نایب ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۶

دوستاویس ۳۳۸، ۳۳۹

ذیمقراطیس ۳۳۸، ۳۳۹

س:

سادات دماندی ۱۱۷

ساروتقی، میرزا تقی ۴۳۳، ۴۳۴

سارویه ۳۷۶

ساری اصلان ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۶

۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ - ۲۵۳، ۲۸۱

ساعداالدوله ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷ - ۲۳۲، ۲۳۰

۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵

۲۵۸، ۲۶۷، ۲۸۴

سام میرزا ۱۳۵، ۳۲۹

سپهبد ۵۳۴

سپهدار، غلام حسین خان ۱۱۰

سپهسالار ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲ -

۱۷۴، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵

۱۸۷، ۱۹۴، ۳۲۸

سپهسالار اعظم میرزا حسین خان ۲۱۴، ۲۱۹ -

۲۲۱، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۷۳

سپهسالار، میرزا محمدخان ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸

۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰

سرایدارباشی ۱۶۹

سریازخان ۲۶۰

سعدی ۵۲۸

سعید اردشیر ۳۸۷

سعیدبن عاص ۳۷۲، ۴۱۴، ۴۶۶

سعیدبن مسیب ۳۶۶

سعید تلیکه سری ۱۶۹

سکینه خاتون ۴۱۲

سلطان الذاکرین ۱۶۷

سلطان حسین میرزا صندوقدار ۲۲۵

سلطان محمد طاهر ۴۱۰

سلطان مظهر ۳۲۲

سلم ۳۷۷

رزق:

رجب سلطان ۴۸

رحمت‌الله خان ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۴

۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷ - ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۴

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵ - ۱۸۹، ۱۹۲

۱۹۳، ۶۰۵

رحیم آقا قاجار ۱۰۱

رحیم خان ۱۰۷، ۱۰۹

رستم ۱۲۲

رستم زال ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷

رستم سلطان ۱۵۲

رستم سلطان عرب ۲۴۷، ۲۴۸

رستم شمس‌الملوک ۳۷۳

رضا دهباشی ۱۰۷

رضاقلی خان ۱۳۳، ۱۴۴، ۳۴۶

رضا قلی خان کلبادی ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۵، ۴۲۴،

۶۲۶

رضا عکاس‌باشی ۱۰۶

رمضان ۵۰۸

روح‌بن حاتم ۳۸۹

ریشاردخان ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۶

۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۸

زبیرپاشا ۴۷۵، ۴۷۶

زرب روف ۷۸

زیادیه ۳۷۴

زید حسنی ۶۴۲

زیدیه ۶۳۸، ۶۴۱

زیندارباشی ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۹ - ۲۸۰، ۲۸۶

زینیانوف ۱۵۴

سلسل سپر ۲۸۵	سلیمان خان ۱۲۷
	سلیمان ۵۰۸
	سلیمان نبی ۳۶۴
شن:	سلیمان عبدالملک ۴۴۰
شاطریاشی ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۲۳، ۱۴۸، ۱۸۶، ۲۸۳	سلیمان بن مروان ۴۹۴
شافعی ۶۴۷	سنان بن ثابت ۳۳۸، ۳۳۹
شاهسلطان حسین ۱۱۷	سندی بن شاهک ۳۷۸
شاهسون اینانو ۲۵۴	سوادکوهی‌ها ۱۲۲
شاهسون خمسه ۲۸۹	سهراب ۳۷۷
شاهسون دوبرن ۲۷۸	سهراب خان ۱۰۷
شاه طهماسب صفوی ۳۵۴	سیاهپوشان ۳۶۸
شاه عباس ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۸۲، ۹۳، ۹۴	سیدآبادار ۵۵۴
۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳	سید ابوالفضل اسماعیل ۳۹۳
۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۳۵۸، ۴۲۰، ۴۲۷ - ۴۲۹	سیدابوطالب ۲۶۶، ۲۷۰
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۵۶۶، ۶۲۸، ۶۲۹	سیدجعفر ۲۵۶
۶۳۳، ۶۳۴	سیدحبيب‌الله واعظ استرآبادی ۲۶۸
شاه عباس ثانی ۲۶۵	سید ربیع مجتهد بارفروش ۱۶۳
شاه‌غازی ۴۰۸	سید رضوانی ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۹
شاه‌غازی بن سعدالدوله ۳۵۴	۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵
شاه منگولی خان ۲۶۰	۵۵۹، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۲
شجاع‌السلطنه، محمدباقر خان ۲۸۰، ۲۹۵	سیدرضی‌الدین ۴۰۶
شجاع‌الملک، عبدالقادرخان ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۷	سیدزین‌العابدین ۴۰۶
۲۵۲، ۲۸۱	سیدعبدالعظیم ۴۰۶
شرف‌الملوک ۴۰۸	سیدعبدالله ۳۷۷، ۴۰۵
شرف‌الدین سیدشریف ۴۴۰	سیدعبدالمطلب ۴۰۶
شروین ونداد ۳۸۹	سیدعزالدین ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶
شریعتمدار ۱۶۳	سیدعلی خان والی ۵۵۸
شریف خان ۱۲۸	سیدقوام‌الدین ۵۳۷، ۳۹۶، ۴۰۵ - ۴۰۸
شریکو ۳۵۲	سیدکمال‌الدین ۴۰۶
شجاع‌السلطنه ۱۹۴	سیدمحللاتی ۱۶۷، ۱۷۱
شعبان خان ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۵۴، ۵۶۶	سیدمحمد ۱۶۳، ۲۶۴
شعیب بن صالح ۶۵۱	سیدمحمدتقی ۲۶۰
شغال خان ۵۶۴	سیف‌الدوله میرزا ۱۰۴، ۲۶۲
شکارپور ۳۴۶	سیف‌الملک ۲۷۸، ۲۷۹
شکرالله بن تاج‌الدین ۳۵۴	سیف‌اله خان لاریجانی ۲۶۵، ۲۳۷

ص ص:

صاحب اختیار، سلیمان خان افشار ۱۰۶، ۱۱۲
 - ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۵،
 ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۷ - ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۶۲، ۲۶۴،
 ۲۷۸، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰
 صاحب جمع ۱۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۱
 صاحب دیوان ۵۲۵
 صاحب عباد ۳۹۰
 صادق ۱۱۸
 صادق خان ۲۸۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۲،
 ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴،
 ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۶۶
 صادق سورکی ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲
 صادق لاریجانی ۲۶۷
 صدرالدین تنکابنی ۱۶۳
 صدیق الدولہ ۲۹۴، ۲۹۵
 صدیق الملک، میرزا غفارخان ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۵،
 ۱۵۸، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹
 صدیق حضور، حسین خان ۵۰۶
 صدیق خلوت ۵۴۹
 صفرعلی خان ۲۵۴
 صفویہ ۱۶۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۷۰، ۴۱۱،
 ۴۳۵، ۶۲۸
 مصمص الدولہ آقاخان ۲۸۳
 صنیع الدولہ ← اعتمادالسلطنہ، محمدحسن خان
 ضحاک ۳۴۰، ۳۴۱
 ضیاء الدولہ، انوشیروان میرزا ۲۸۱

ط ظ:

طابور ہفتم ۴۷۶
 طاہریہ ۳۷۱
 طمسون ۲۷۴
 طوس نوذر ۳۷۶

شکراللہ پسر جہاننوز خان ۱۲۸

شکوہ الدولہ ۵۵۸

شمس الدین بن سید عبدالعزیز ۲۴۲

شمس الدین کافی ۴۰۳

شمس الدین محمد صدیق ۴۰۳

شمس الدین محمد مجرد ۴۰۳

شمس العلما ۱۳۰، ۱۳۴

شمس المعالی قابوس ۳۷۴، ۳۹۱

شمس الملوک ۴۰۸

شہاب الملک ۱۱۱

شہازخان قوریساؤل باشی ۱۰۹

شیبانی، فتح الہ خان ۴۹۶

شیخ آدم قدسی ۴۰۳

شیخ احمد ۲۵۶

شیخ الاسلام بارفروش ۱۶۱

شیخ الاطباء ۴۸۴

شیخ الاطباء میرزا حسین علی ۲۸۰

شیخ بہایی ۴۹۹

شیخ جعفر ۱۳۰، ۲۶۰

شیخ حسن جوری ۳۹۷، ۴۰۳

شیخ حسن گرایلی ۲۶۱

شیخ خلیفہ ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳

شیخ زین العابدین شیروانی ۳۶۸

شیخ صادق ۲۶۱

شیخ طبرسی ۱۲۷، ۲۶۳

شیخ علی ۲۶۰

شیخ علی بزرگ ۱۳۰

شیخ علی خان ۱۴۵

شیخ علی کوچک ۱۳۰

شیخ محمد حسن (کبیر) ۲۶۴

شیخ محمد شیخ الاسلام ۱۶۳

شیخ مہدی ۲۶۱

شیخ یوسف ۲۶۱

شیخ یوسف بارفروشی ۱۶۳

شیروہ ۳۷۸

عبدالصمدخان مقصودلو ۲۵۹	طولوزان، حکیم ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸،
عبدالصمد میرزا ۳۶	۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹،
عبدالعلی خان ۶۰۴	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸،
عبدالغافرین محمد فارسی ۶۴۷	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۸،
عبدالکریم بن محمد رویانی ۶۴۸	۲۶۹، ۲۷۹، ۴۲۸
عبدالکریم قاضی ۱۶۳	ظهماسب قلی خان لاریجانی ۳۳۲، ۳۳۵
عبدالله بن زبیر ۳۵۷	ظهمورث ۳۶۶، ۳۷۹
عبدالله بن طاهر ۶۵۴	ظل السلطان ۲۹۲
عبدالله بن عمر ۳۷۰	ظهیرالدوله ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۳،
عبدالله بن عمروعاص ۳۵۷	۱۸۲، ۵۵۴، ۶۰۵، ۶۰۹
عبدالله بن محمد اسفرائینی ۶۵۰	ظهیرالدین ۳۴۸
عبدالله بن مسلم ۶۵۴	ظهیرالدین بن شیخ ابوالحسن بومهنی ۳۲۱
عبدالله سورکی ۱۳۲	
عبدالله میرزا ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۹،	
۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱	
- ۵۶۷، ۵۴۴	
عبدالله میرزا نظام‌العلما ۲۳۶	عارف سبحانی ۴۰۳
عبدالملکی ۸۲، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹،	عایشه خانم ۵۳۱
۲۵۴، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۵۳۶	عباس بن ولید ۶۵۱
عبدالوهاب‌خان نایب‌الوزاره ۶۱۱	عباس بیگ تفنگدار ۲۳۷
عبیدالله‌خان یحیی بن خاقان ۳۹۴	عباس تاجر ۲۸۹
عثمان ۶۴۶	عباس‌خان ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۵۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۱،
عثمان بن عفان ۳۵۷	۵۵۹
عثمان بن نهیک ۳۸۷	عباس‌خان بیگلربیگی ۱۲۷
عثمان دجمه ۴۷۷	عباس‌قلی ۵۵۷، ۵۶۳
عثمان سعید بن عاص ۳۵۷	عباس‌قلی‌خان ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴،
عراض قلی خان ۱۴۵	۱۵۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۴۳، ۲۵۰، ۴۲۶
عرب، ایلات ۲۸۵، ۵۱۸	عباس‌قلی‌خان ارباب ۱۶۵، ۲۴۵
عرب‌خان ۲۶۰	عباس‌قلی‌خان اشرفی ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۷۱
عزالدوله ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۴۹	عباس‌قلی‌خان لاریجانی ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۵۶،
عزیزالسلطان ۵۵۹، ۵۶۷	۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۶۷، ۳۲۶، ۳۳۰، ۶۰۴
عزیز‌خان مکرری سردارکل ۳۲۴	عباس‌قلی‌خان هزارجریبی ۱۴۴
عزیز مصر ۴۸۲	عباس‌قلی میرزا ۱۲۸، ۱۳۲
عضدالدوله ۳۹۴، ۳۹۵	عبدالاسلام مقدسی ۶۵۲
	عبدالحمید خان ۵۳۵، ۵۴۷، ۵۵۹
	عبدالسلام بن امرحه ۶۴۲

ع غ

عمر سعد وقاص ۲۷۸	عضد الملک، علی رضا خان ۱۰۶، ۲۳۶ - ۲۳۹،
عمید الملک، ناصر قلی خان ۲۷۹	۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۸ - ۲۶۰،
عنایت اللہ بن ہدایت ۳۵۸	۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۲۸
عیسیٰ ثانی ۴۰۳	علاء الدولہ ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۱ -
عیسیٰ خان ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۵۵	۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۳
۵۶۳، ۵۶۴	علامہ مجلسی ۳۴۰، ۳۴۱
عیسیٰ کامل ۴۰۳	علویان ۳۷۰، ۳۷۳ - ۳۷۵
عیسیٰ لاریجانی اسکی ۳۳۵	علی ۳۴۹
عین الملک ۱۱۴، ۱۱۸ - ۱۲۱، ۱۲۴ - ۱۳۲،	علی آشتیانی ۱۵۵
۱۳۵، ۶۰۹	علی آقا ۵۴۲
غازی بن سعد الدولہ ۳۵۵	علی اسماعیل نجار ۳۵۴
غراف صاحب ۱۵۱	علی اکبر بیگ ۲۳۴
غلام حسین خان ۳۲۶، ۵۲۱	علی اکبر خان ۲۳۴، ۲۹۷
غلام حسین خان اشرفی ۲۵۵، ۲۸۱، ۲۸۳	علی بن ابی طالب ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۸۱، ۶۳۹، ۶۴۱،
غلام رضا تاجر آملی ۲۸۸ - ۲۹۰	۶۴۲
غلام علی خان ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۸،	علی بن اسحق ۶۴۶
۲۳۳	علی بن عیسیٰ ۶۵۱
غولی بکنین ۱۵۴، ۱۵۵، ۶۰۴، ۶۰۶	علی بن موسیٰ الرضا ۳۹۲، ۴۰۳
	علی بیگ ۱۱۹، ۱۳۴
	علی پیروز ۳۹۴
ف ق:	علی خان ۱۰۷، ۱۶۰، ۵۰۸، ۵۳۶، ۵۵۳
فاشر ۳۳۸، ۳۳۹	علی خان قاجار ۸۲، ۲۵۹، ۲۶۴
فاطمہ بنت عثمان ۶۴۹	علی خان نوری ۶۲۹
فالیس ۳۳۸	علی رضا خان ۱۰۸ - ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۵،
فتح اللہ ۲۶۵	۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵
فتح اللہ خان ۵۵۵، ۵۶۴، ۵۶۵	- ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۸۳
فتح اللہ شکارچی کجوری ۲۹۶	علی قلی خان ۱۶۱، ۱۶۳، ۶۰۷
فتح علی شاہ قاجار ۳۲۶، ۳۳۲	علی قلی قاجار ۶۳۵
فثم بن العباس ۳۷۰	علی کائی، ایلات ۲۸۵
فخر الاسلام ۳۸۹، ۳۹۰	علی کیا ۳۰۷
فخر الاطباء ۵۱۵، ۵۱۶	علی معمار کاشی ۲۵۲
فخر الدولہ حسن ۳۷۴، ۴۰۳	علی نقی ۱۰۷، ۱۱۰
فخر الملک ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۳ -	علی نقی خان دماوندی ۲۷۲
۵۵۵، ۵۶۲ - ۵۶۴	عمرانلو، طایفہ ۲۵۲
فراش باشی ۲۸۲	عمر بن علا ۶۴۵

- قباد ۳۷۰
 قراچی خان ۲۶۰
 قزلباش ۳۷۴
 قشون لاریجانی ۳۲۷
 قلیچ خان ۱۴۵، ۲۶۰، ۵۵۸
 قنبر چابک سوار ۵۶۰
 قنسول انگلیس ۴۲
 قنسول روس ۴۲
 قوام‌الدوله ۵۱۱، ۵۱۲
 قوامیه ۳۷۵
 قوجوق، طایفه ۳۵۹
 قوش‌لی خان ۳۶۰
 قولر آقاسی‌باشی ۲۲۶
 قهارقلی خان ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۳، ۲۶۴
 قهرمان‌خان تنگکدار ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۴۹، ۱۹۳، ۱۹۱
 قهوه‌چی‌باشی ۲۹۱
- ک گ:**
- کازوین سوف ۷۵
 کاستیگر ۴۲۱، ۴۲۲
 کاظم‌خان ۱۰۷
 کام‌فیروز ۳۴۴
 کردیچه، طایفه ۲۷۲، ۳۲۲
 کرم‌خان ۵۳۹
 کشیکچی‌باشی ۱۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۵۲۷، ۵۳۴
 کلاهی‌خان ۱۴۵
 کلب حسین‌خان ۱۸۵، ۱۹۲، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۰
 کوسف صاحب ۶۰۱
 کوشیابن لیان ۳۹۳
 کوک خواجه ۱۴۵
 کوکلان ۴۲۵
 کیاجلال ۴۰۳
- فراش خلوت، حسین خان ۵۵۹
 فراشه ۳۸۹
 فرانکلین ۱۵۹
 فرج‌الله ۵۰۸، ۵۲۵
 فرج‌الله بیگ ۵۲۷
 فرج‌الله تنگداری ۱۵۲
 فرج کجوری ۱۰۷
 فرخان ۳۷۶، ۳۷۹
 فرخ‌خان ۹۸
 فردوسی ۲۳۳، ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۹۲
 فرزدق ۴۹۴، ۴۹۵
 فرهاد میرزا ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۵
 فربرز ۳۷۶
 فریدون ۳۴۰، ۳۴۱
 فریدون آقا ۳۲۰
 فضل‌الله ۴۰۳
 فضل بن محمد نصیری ۶۴۸
 فوج بهادر تبریز ۲۸۰
 فوج خلخال ۴۸
 فوج نخویی ۱۰۷
 فوج سوادکوهی ۱۲۳
 فوج کلهر ۱۰۴
 فوج مهندس ۳۲۳
 فورین جعفربای ۱۴۸
 فیروز شاه ساسانی ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۷۳، ۳۸۰
 ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۴۰
 فیروزآبادی ۶۴۴
 فیوج ۲۹۶
 قابوس شمس‌المعالی ۳۷۳، ۳۹۳
 قاجاریه ۷۰
 قارلی خان ۲۶۰
 قارن ۳۶۶، ۳۸۷
 قاسم‌خان ۵۰۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۵۴، ۵۶۲
 قاضی‌القضات ابوالعباس رویانی ۳۹۱
 قاضی هجیم ۳۹۱

مجدالدوله ۴۳، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۴۹، ۵۵۵،
 ۵۵۸، ۵۶۳ - ۵۶۵
 مجدالملک، میرزا تقی خان ۴۹۹ - ۵۰۲
 مجوس ۳۴۰ - ۳۴۲، ۳۴۵
 مجیدخان ۱۰۷
 محسن خان ۱۱۰
 محقق، محمدحسن خان ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۷۱ - ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۴ -
 ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۳۵، ۴۹۴، ۴۹۵
 محمدآقا ۵۴۵
 محمدآقا بیگ لاریجانی ۲۶۹
 محمد ابراهیم ۲۵۶، ۲۶۵
 محمد ابراهیم بیگ یاور لاریجانی ۱۷۰
 محمد ابراهیم خان محلاتی ۱۰۷
 محمد امین میرزا ۱۹۲، ۲۶۲
 محمدباقر ۲۶۰
 محمدباقر قزوینی میانکاله ۲۵۰
 محمدبن استاد علی نجار ۲۴۲
 محمدبن اسحاق صفاهانی ۶۵۱
 محمدبن اسمعیل ۶۵۱
 محمدبن جریر بن رستم ۳۹۲
 محمدبن جعفر صادق ۴۴۰
 محمدبن حسن نجاری ۳۵۸
 محمدبن حمزه کلاری ۶۴۲
 محمدبن خالد ۴۰۹
 محمدبن رستم کلاری ۶۴۱
 محمدبن زید ۶۴۱
 محمدبن شہریار ۶۴۱
 محمدبن مسلم ۶۵۱
 محمدبن یحیی ذہی ۶۵۳
 محمدتقی ۱۹۳، ۲۳۲
 محمدتقی آبدار ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶
 محمدتقی ابن موسی کاظم ۳۲۲
 محمدتقی بیگ ۵۱۴، ۵۲۷، ۵۳۹
 محمدتقی خان ۵۰۸

کیاحسن چلاوی ۳۷۴
 کیاشعلہ ۳۷۹
 کیخسرو ۳۷۶، ۳۴۲
 کقباد میرزا ۱۹۴
 کیکاوس ۱۲۲
 کیوان میرزا ۱۳۱
 کیوس، کیوسنہ ۳۷۰، ۳۷۳
 کیومرث ۶۲۱
 گاویارہ ۳۴۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸
 گرائیلی، طایفہ ۴۲۵، ۶۲۸
 گلدی خان ۱۴۸
 گنجعلی خان ۱۴۵
 گوردون پاشا ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸
 گیرس، وزیرمختار روس ۱۰۹، ۱۵۴ - ۱۵۶
 ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۹

ل:

لسان الملک ۴۶۶
 لطف الله میرزا ۱۹۴
 لطفعلی خان ہزار جریبی ۲۵۶
 لویی چہاردہم ۵۳۹
 لیتکوی ۲۸۹

م:

مازیار بن قارن ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۹
 ماشاءالہ خان ۱۴۸، ۱۴۹
 مالک بن حارث اشتر ۳۷۰
 مالک اشتر نخعی ۴۰۹
 مامون ۳۸۷ - ۳۸۹، ۳۹۴
 متمدلی، شیخ محمد احمد ۴۷۴ - ۴۷۸
 متوکل ۳۹۴
 مثنی بن الحجاج ۳۸۷
 مجاشع بن دلم ۴۹۴، ۴۹۵

- محمدتقی خان افشار ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲
- محمدتقی خان شمرنانی ۱۸۱، ۱۹۲
- محمدجان خان ۲۹۶
- محمدجعفر ۳۴۹
- محمدحسن خان ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۶۴
- محمدحسن خان کلهر ۱۰۴
- محمدحسن میرزا ۱۰۶
- محمدحسین خان قاجار ۲۸۱
- محمدحسین میرزا ۱۲۳، ۲۸۱
- محمد حنیفه ۳۹۱
- محمدخان ۱۱۱، ۱۴۵، ۳۳۹
- محمدخان افشار ۴۸۳
- محمدخان افغان ۱۳۹
- محمدخان، دکتر ۵۱۵
- محمدخان نهاوندی ۲۷۸
- محمد رحیم خان ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰
- محمدرضا صراف ۲۷۲
- محمدزمان خان تفنگدار ۱۲۴، ۲۲۵
- محمدشفیع میرزا ۱۱۴
- محمدصادق شکارچی ۱۱۶
- محمدعباد ۴۰۳
- محمدعلی خان ۵۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰ -
- ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۵ -
- ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
- محمدعلی خان دیوان بیکی ۱۴۷
- محمدعلی لاریجانی ۳۲۰
- محمدقلی بیگ بلوک‌باشی ۲۱۷
- محمدقلی خان ۱۱۰، ۳۲۷
- محمدکیا ۴۰۷
- محمد محمدصادق ۳۵۱
- محمد مهدی خان عمرانلو ۱۴۴، ۲۵۲
- محمد میرزا ۲۸۱
- محمد میرزا مهندس ۳۶۳، ۴۰۹، ۶۲۵
- محمدیار خان ۱۴۵
- محمدیوسف ۳۴۹
- محمدیوسف خان نوری ۲۹۲ - ۲۹۳
- محمود گیلانی ۲۴۳، ۴۳۳
- مخبرالدوله ۳۴۶
- مخیران شقاقی ۲۹۵
- مخدوم خان ۲۶۰
- مرتضی خان ۵۰۸
- مرتضی خان دولو ۳۲۰
- مرتضی قلی خان کلبدی ۶۲۷
- مرداویج‌بن زیار ۳۷۴
- مرزبان رستم‌بن شروین ۳۹۳
- مرعشیان ۳۹۶
- مستوفی‌الممالک، میرزا یوسف ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۷۱، ۲۴۸، ۳۲۱، ۳۲۸
- مسرور میرزا ۲۶۲
- مسیح کمره‌ای ۶۵۹
- مشائی، طایفه ۱۶۹
- مشکوةالسلطنه، حاجی میرزا علی ۱۰۶
- مشهدی اکبر ناظر ۵۰۸
- مشهدی رضا راه‌ساز ۵۳۱
- مشهدی علی ۵۲۵
- مشیرالدوله، میرزا حسین خان ۲۷۸، ۴۸۸
- مشیر خلوت ۵۶۱
- مصطفی خان ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۸
- مصطفی امیرتومان ۱۰۶، ۱۱۰
- مصله‌بن نبیره ۳۷۸
- مطرودورس ۳۳۸، ۳۳۹
- مظفر میرزا ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۴۵، ۲۶۱
- معاون‌السلطنه ۵۶۶
- معاون‌الملک ۵۱۲
- معاون لشکر ۵۰۵
- معاویه ۳۷۹
- معتمدالملک ۵۴۲

ملاعباس اسکی ۲۶۷	معتضدالسلطنه ۵۱۱، ۵۵۲، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۱،
ملاعبدالرحمان ۲۶۰	۵۵۸، ۵۳۹
ملاعیسی ۳۲۲	معتضدالملک ۵۴۲
ملاقاسم رشتی ۱۶۷	معتمدالدوله، منوچهرخان ۳۷
ملامجدالدین ۳۹۵	معتمدالملک، یحیی خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۵۶۶
ملامحمد اشرفی ۲۶۳، ۲۶۴	معزالملک ۵۱۷
ملامحمد امین بارفروشی ۱۶۳	معیرالممالک، دوست محمدخان ۱۰۵، ۱۰۸،
ملامحمدتقی ۱۳۳، ۱۳۵	۱۱۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۷،
ملامحمدحسن بندپشی ۱۶۳	۱۹۴، ۵۲۲
ملامحمدرضا نوکنده‌ای ۱۳۰، ۱۳۲	معیری، ملامحمد ۵۲۲
ملامحمد شفیع دابویی ۱۶۳	معین‌الدوله ۵۲۵
ملامحمد لمراسکی ۲۶۱	مغول ۴۴۰
ملامحمد مجتهد ۲۶۴	مقبل‌الدوله ۵۰۶ - ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۱،
ملامیرزا محمد منجم باشی ۱۶۳	۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۲ - ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱ -
ملانی بهرستاقی ۱۶۷	۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۶، ۵۶۷
ملاهادی یالرودی ۲۹۱	مکنزی ۴۲
ملک‌آرا ۶۷، ۷۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۲، ۲۳۶،	ملاآقا کوچک ۱۶۷
۴۱۹، ۲۶۰	ملا ابراهیم ۱۳۰، ۳۴۶
ملک اسکندر ۳۴۸، ۳۶۵	ملاابوطالب اسکی ۱۶۷
ملک‌اصغر داروغه‌داز ۲۵۹	ملا اسدالله ۲۵۶
ملک‌الاطباء، میرزا کاظم رشتی ۲۸۰، ۴۹۴	ملا اسماعیل ۲۵۶
ملک بهمن ۳۴۸	ملا بیگلر ۱۷۷، ۱۷۹
ملک‌زاده ۱۲۸	ملا تقی ۲۶۰
ملک فخرالدوله ۴۰۷	ملا تقی یالرودی ۲۹۱
ملک‌قاسم میرزا ۱۹۴	ملاحسن اشرفی ۱۴۴، ۱۸۶
ملک‌کاروس ۳۶۵، ۴۰۸	ملاحسن بهرستاقی ۱۶۷
ملک کیومرث ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۸، ۳۷۱	ملاحمزه کلایی ۱۶۳
ملک منصور میرزا ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲،	ملاحمزه لال‌آبادی ۱۶۳
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۸۲	ملارضا ۲۵۶
ملک‌یوحنا ۴۷۸	ملارفع مجتهد ۳۹
منتصر ۳۹۴	ملازیرک ۵۳۹، ۵۴۴
منجم‌باشی ۱۷۳	ملاصابر ۱۶۷
منشی اسرار، میرزا حسن خان ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸	ملاصادق ۶۳۴
منشی‌الممالک ۱۶۷، ۲۶۴	ملاصادق ترک ۱۶۷
	ملاعباس ترک ۱۶۷

میرزا ابراهیم ۴۹۹، ۵۰۱	منشی‌باشی ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۷ - ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۵
میرزا ابراهیم لاله‌آبادی ۱۶۷	۵۳۷، ۵۳۹ - ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰ - ۵۵۳
میرزا ابوالحسن خان حکیم‌باشی ۳۱۹، ۳۳۰	۵۵۳، ۵۵۶ - ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶
میرزا ابوالفضل ساوی ۴۶۶	منشی حضور میرزا علی خان ۱۰۶
میرزا احمد ۱۶۷، ۲۹۱	منصورالحکما ۵۲۶
میرزا احمد خان ۲۵۳، ۵۰۸، ۵۳۲، ۵۴۶	منصور بن نحوی ۶۴۹
میرزا احمد عکاس ۵۳۸	منصور دوانقی ۳۷۵
میرزا احمد مستوفی ۲۹۱	منوچهر ۳۷۷
میرزا اسماعیل ۱۶۱	منوچهر میرزا ۵۶۴
میرزا اسماعیل خان ۱۲۵، ۱۵۴	مؤمن دیوان ۵۶۳
میرزا باقرخان تفنگدار ۱۷۴	موچول خان ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۶۹
میرزا بزرگ خان لاله‌باشی ۴۶۳	موسی خان و صاف ۱۰۷، ۱۸۰، ۱۸۶
میرزا بیک ۲۷۳	موسی شکارچی ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳
میرزا پارسخ ۱۵۳	مولانا خطیب‌الدین ۴۰۶
میرزا تقی ۱۳۲	مولانا محمد بن سعد ۳۵۶
میرزا تقی خان امیرنظام ۴۳۱	مولانا قطب‌الدین ۴۰۶
میرزا تقی حکیم کاشانی ۲۵۹	مولوی ۳۴۶
میرزا جعفرخان ۴۳۵	مؤیدالدوله، طهماسب میرزا ۱۱۱
میرزا حسن ۵۴۴	مهدعلیا ۱۹۴
میرزا حسن علی ۱۰۹	مهدی ۳۸۸
میرزا حسن نیکی ۱۶۷، ۲۶۶	مهدی اشرفی ۱۴۴، ۲۴۸
میرزا حسین ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۳	مهدی خان ۵۶، ۲۸۱
میرزا حسین خوشنویس ۱۲۳	مهدی‌قلی خان ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۲۱۹
میرزا حسین ملندوق ۵۰۸	۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹
میرزا داوودخان ۲۱۷، ۲۳۵	- ۲۵۳، ۲۶۳
میرزا ربیع ۱۷۰	مهدی‌قلی خان میرآخور ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۸، ۳۳۲
میرزا رضا آهی ۳۲۲، ۳۲۳	مهدی‌قلی خواجه‌وند ۲۲۹
میرزا رضاخان ۵۰۹، ۵۱۶، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۵۷	مهر فیروز ۲۸۲ - ۲۸۵
میرزا رضا قلی خان ۵۲۳	مهرین ولاش ۳۷۰
میرزا رضا مستوفی مهر ۵۰۸	میرآخور ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۵۵۸
میرزا زکی مستوفی علی‌آبادی ۱۳۰، ۱۳۶	میرزا آقاخان نوری ۴۸، ۶۰، ۸۲، ۲۳۵، ۳۵۸
۲۶۴، ۲۶۱	۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۷
میرزا زین‌العابدین ۲۳۶	۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۶
میرزا سیدعلی ۴۶۶	میرزا آقاسی ۷۷
میرزا سعید ۲۳۷	

- میرزا سعید تلیکہ سری ۱۷۰
 میرزا سعیدخان ۴۶۶، ۴۸۸
 میرزا شفیع تلیکہ سری ۲۳۷
 میرزا شفیع صدراعظم ۲۳۷، ۲۶۴
 میرزا شکرالله ۱۶۰، ۱۶۱
 میرزا صادق خان ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۷
 میرزا عباس خان سرتیپ ۳۳۱
 میرزا عباس قلی ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۵
 میرزا عبداللہ خان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۹۵، ۲۹۷
 میرزا عبدالمجیدخان ۳۲۳
 میرزا علی ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۵۰۵
 میرزا علی آوازہ خوان ۵۲۲
 میرزا علی اصغر ۵۱۸، ۵۴۵
 میرزا علی خان قوشچی ۲۴۶
 میرزا علی مجتہد یالرودی ۲۹۱
 میرزا علی محمد مستوفی ۱۷۰
 میرزا علی نقی ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
 میرزا علی نقی ملکالتجار ۲۶۴
 میرزا عموخان سرحددار ۴۲۶
 میرزا عیسیٰ ۲۱۷، ۲۵۳
 میرزا فتح اللہ ۱۶۷
 میرزا فرج اللہ مهندس ۱۶۰، ۲۴۹
 میرزا فضل اللہ خان نوایی ۱۶۹، ۲۳۸
 میرزا قراقروت ۵۰۸، ۵۱۸
 میرزا کاظم معلم ۱۸۸، ۱۹۱
 میرزا کریم خان ۱۲۱، ۵۰۸، ۵۰۹
 میرزا کوچک وصال شیرازی ۳۳۰
 میرزا محمدحسین مجتہد ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴
 میرزا محمدخان ۸۱، ۲۷۹، ۵۵۵
 میرزا محمدخان کلبادی ۱۳۳، ۴۲۴
 میرزا محمدخان لاریجانی ۲۸۴
 میرزا محمدصادق ۲۶۰
 میرزا محمدعلی خان ۳۱۹
 میرزا محمود ۱۳۴
- میرزا مسیح وزیر ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۳۱ - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۴
 میرزا مقیم لشکر نویس ۲۴۴، ۲۷۱
 میرزا معصوم خان ۶۰۸
 میرزا ملکم خان ناظم الدولہ ۲۸۰
 میرزا موسیٰ ۲۳۷
 میرزا مہدی ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۳
 میرزا مہدی خوبی ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۹۰
 میرزا مہدی قلی خان ۵۰۸، ۵۰۹
 میرزا مہدی یاور ۲۳۷
 میرزا نصراللہ ۲۶۷، ۲۸۰
 میرزا نظام کاشانی ۳۲۳
 میرزا نظام مهندس ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۲۲
 میرزا نظر علی حکیم باشی ۱۱۵
 میرزا ولی تفتنگدار ۱۷۰
 میرزا ولی مستوفی ۲۹۱
 میرزا ہادی نوری ۱۶۷
 میرزا ہاشم ۱۷۰
 میرزا ہاشمی ۱۱۱
 میرزا ہدایت مستوفی ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۶۰۵
 میرزا یحییٰ خان ۱۱۴، ۲۷۲
 میرزا یوسف خان اشرفی ۱۴۴، ۱۵۳، ۲۳۷
 میربزرگ ۲۶۵
 میرشکار ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴ - ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵ - ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱ - ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۴۹۳، ۵۱۵، ۵۵۴
 میرعلی نقی خان فندرسکی ۲۵۹
 میرمؤمن مشہد سری ۲۴۴

ن:

نورمحمد شکارچی ۱۰۸
 نوروژ شکارچی ۲۷۰
 نیکلا ۲۴۴

نادرشاه ۸۲

ناصرالدین شاه ۳۵، ۷۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۳۲۹،
 ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۸۰، ۴۶۱، ۵۵۹، ۶۰۳، ۶۱۳،
 ۶۲۱، ۶۳۶

و:

واسیلی ایوانج ۱۰۹
 وجیه‌الدین مسعود سربدار ۴۰۱، ۴۰۰
 وجیه‌الله میرزا ۳۲۸
 وخشور سیمباری ۴۹۶
 وردی‌خان ۱۵۳
 وکیل‌الدوله سردار ۵۱۰
 وکیل‌الملک ۱۷۰، ۲۳۵، ۲۹۶، ۲۹۸
 وکیل لشکر ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۶۰۵
 ولاش ۳۷۰
 ولی ۱۰۴، ۱۰۸
 ولی‌خان تفنگدار ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹
 ولی‌خان تنکابنی ۱۰۷
 وود، ژنرال ۴۷۸
 ونتی‌میل ۴۷۴
 ونداد هرمز ۳۸۸، ۳۸۹

ناصرالملک، محمودخان ۱۱۰، ۳۳۷

ناصرقلی‌خان عمیدالملک ۲۵۴

ناصر کبیر ۳۹۵، ۳۹۶

ناظم‌الاطباء ۵۲۶

ناظم خلوت ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۷۹،
 ۲۸۰، ۵۶۳

نایب‌السلطنه، عباس میرزا ۳۲۷

نایب‌السلطنه، کامران میرزا ۱۰۴، ۱۹۴، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۵۹، ۳۲۸

۴۶۳، ۵۱۰، ۵۱۹، ۵۶۰-۵۶۳

نایب ناظر ۲۱۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۵۳۵، ۵۵۰، ۵۵۵

نایب‌نایب ۵۶۲، ۵۶۰

نایب‌نایب ۲۹۰

نجف‌قلی کارپرداز ۲۵۹

ندرخان ۲۶۰

نسقی‌باشی ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۳

۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۶۳

نصرالسلطنه ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۹، ۵۴۲، ۵۴۸

نصرالله قوشچی ۲۵۵، ۲۴۶

نصرالله‌خان یوزباشی ۱۷۲

نصرالملک ۲۷۸

نصرت‌الدوله ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۹۴

نصیرالملک ۲۶۴

نظام‌الدوله ۲۵۴

نظام‌الملک ۲۳۵، ۲۹۳، ۶۴۶

نظرخان گرایلی ۱۳۷

نظر خواجه ۱۴۵

نورالدهر میرزا ۱۰۶، ۲۳۶، ۴۱۹

نورمحمدبیک چلاوی ۲۶۵

نورمحمدخان ۱۱۶، ۱۵۸

ه:

هادی‌خان ۱۷۵، ۵۲۲
 هارون‌الرشید ۳۷۷، ۳۸۷، ۶۴۵
 هاشم‌خان ۵۳۵
 هداوند ۳۵۲، ۵۱۳
 هرمز بن انوشیروان ۳۷۰
 هرمزد ۳۸۹
 هشل‌خان ۲۶۰
 هفلت ۴۷۷
 هوشنگ میرزا ۱۱۱
 هیبه ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۵۵۵
 هیرکانیان ۳۶۶

ی:

یاخچی خان ۲۶۰

یاقوت حموی ۳۵۷، ۳۳۶

یاور لاریجانی ۱۶۶

یحیی بن یحیی ۳۷۷

یحیی خان ۶۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲،

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴ - ۱۵۷،

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰ -

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸،

۱۹۱، ۱۹۳

یخشی خان ۱۴۵

یزدان ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵

یزدجرد بن شہریار ۳۷۸

یزید بن مہلب ۴۴۰

یسکوری ۶۰۶

یعقوب نبی ۴۸۲

یلقی، طایفہ ۲۶۰

یموت ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹

یمین الدولہ ۱۲۱، ۱۸۱

یوسف بن احمد ۶۴۲

یوسف خان ۵۴۲

یوسف سقاباشی ۱۰۸

یوسف نایب ۱۰۷

یونس ۶۵۰

یہودی ہا ۶۳، ۱۱۴

جایها

آرو ۱۱۷	آ:
آزادبیر ۵۵۰	آب حیات، چشمه ۵۵۹
آزادکوه (شاهزاده کوه) ۲۹۷، ۲۱۸	آبدانه سر ۱۳۲
آزادگله ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۵۸، ۴۲۳، ۶۲۵	آبرنگ (اورنگ) ۱۷۴
آسا ۲۶۷	آب سرد ۱۱۵
آستارا ۶۱۰	آبسکون ۴۴۰، ۴۴۱
آستانک رود (آسن گرو) ۵۳۶، ۲۲۶	آبعلی (چشمه علی، مراد دهنده) ۳۲۳
آستانه سرای ۳۸۶	آب کثیره ۱۸۹
آسترخان ← حاجی طرخان	آبکسر ۱۳۴
آسجی ریز ۳۶۵	آبگرم ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۹۹، ۱۰۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۸
آسوان ۴۷۴	- ۳۵۰
آسیا ۳۶۶، ۴۷۹	آبلو ۱۳۹
آسیاب سر ۲۶۴	آبنک ۵۱۱
آشوراده ۶۵، ۷۱، ۷۵ - ۸۱، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱	آبه ۷۹
۱۵۴، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۳۲	آچه رود ۵۷
۶۳۳	آخرین ۱۳۴
آغورین ۲۲۷	آذربایجان ۱۰۳، ۲۵۷، ۳۶۸
آفریقا ۴۶۱	آذرخورا ۳۴۳، ۳۴۴
آقا بابا ۳۷	آرارات ۳۶۷
آق قلا (آق قلعه) ۳۵، ۶۹، ۷۲	

ازدارک ۱۳۴	آلار ۱۸۷
ازمیر ۴۷۴	آلمان ۴۷۴
ازو ۱۷۵	آمل ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۸۹، ۹۳ - ۹۵، ۹۹، ۱۰۰،
اسیوکلا (اسپرکلا) ۱۶۶	۱۶۴ - ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۰، ۲۶۲،
استاوراپیل ۲۷۰	۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۹، ۳۲۴، ۳۲۴، ۳۵۷، ۳۶۶،
استخرسر ۱۳۴، ۴۰۹	۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۷ - ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۳،
استرآباد ۳۵، ۵۲، ۶۴ - ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۸۲	۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۰ - ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۱،
۹۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۴،	۶۵۹، ۶۶۷
۲۵۸ - ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۲، ۳۶۶،	آناتولی ۳۶۸
۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۳،	آه ۳۲۱ - ۳۲۳، ۴۲۰، ۴۲۱
۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۲۶،	آهار ۱۹۲، ۲۱۴، ۴۶۵
۶۳۱	آهودشت ۱۳۶
استرآباد، خلیج ۲۴۸، ۶۰۳، ۶۰۶ - ۶۰۸	آهیو ۲۶۹
استراباکو ۲۶۹	آینه‌ورزان ۱۱۶، ۴۱۳، ۴۱۴
استرخان ← حاجی‌ترخان	
استلک ۱۱۳، ۲۷۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۱۳	
اسپین‌کلا ۴۹۳	الف:
اسرم ۱۳۷، ۳۸۸، ۴۲۴، ۶۲۶	ابیورد ۳۹۸
اسفراین ۶۵۰، ۶۵۲	اترب ۱۳۹
اسفروز ۳۶۵	اترک ۷۷
اسفندآباد ۲۵۷	اتریش (نمسه) ۳۲۳
اسک ۸۹، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۷۱، ۳۲۴ - ۳۲۷،	اتیه ۴۳۱
۳۳۰ - ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۵۱، ۴۲۱	اجبار کلا (اجوار کلا) ۱۶۷
اسکاتلند ۳۲۳	اجوده ۲۲۸
اسلام‌آباد (ساس) ۲۲۳	احمدآباد ۱۱۵
اسلامبول ۱۲۴، ۱۴۲، ۴۷۴، ۴۷۹	احمدکلا ۲۴۰، ۲۴۱
اسوان ۴۷۶	اخوا ۳۲۸
اسیوط ۴۷۵، ۴۷۶	اذان‌ده ۴۱۷
اشتاد ۳۸۰	ارته ۱۲۸، ۲۶۱، ۴۲۰
اشرف (بهبهر) ۶۵، ۶۸، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۱،	ارجمند ۴۱۵
۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲ - ۱۴۴، ۱۶۰، ۲۲۵،	اردبیل ۴۱، ۷۶، ۶۱۰
۲۲۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۷، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۲۳ -	اروپا ۵۰، ۷۶، ۸۷، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۲۵،
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۲۶،	۳۵۲، ۴۶۱
۶۳۱، ۶۳۰، ۶۳۱	ارگ ۹۱، ۲۷۴
اصطنخر ۳۷۸	ارنگه ۵۶۰، ۵۶۱

امامزاده شاهزاده حسین ۴۰۹، ۴۲۸	اصفهان ۳۴۲ - ۳۴۴، ۶۴۶
امامزاده شاه ناچر ۲۲۴، ۲۲۵، ۵۲۴، ۵۲۵	اطاق سرا ۲۱۹، ۵۳۹
امامزاده شبی و شبر ۴۱۶	اغوزکوتی ۱۶۹
امامزاده طاهر ۳۳۶	افجه ۲۸۰، ۲۸۱
امامزاده طاهر مطهر ۲۲۴، ۵۲۵	افراسیاب کلا ۲۳۵
امامزاده طیب رستان ۳۵۸	افراکتی ۲۶۱
امامزاده عباس ۱۳۲، ۴۲۳، ۶۲۵	افغانستان ۸۲
امامزاده عبدالحق ۱۲۳، ۴۱۸	اقدسیه ۲۱۴، ۴۶۳، ۵۰۶
امامزاده عبدالله ۴۱۴	الار ۱۸۳، ۱۸۵
امامزاده علی ۲۲۳	الامل ۱۸۶، ۴۸۴، ۴۸۹
امامزاده علی اصغر ۴۲۸	البرز ۳۵ - ۳۹، ۵۸، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵
امامزاده قاسم ۲۶۱، ۴۰۹، ۵۶۶	۲۱۵، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۶۷، ۶۲۰، ۶۴۳
امامزاده محمد ۵۲۰	التپه (علی تپه) ۴۲۸، ۶۳۰
امامزاده محمدباقر ۵۰۶	الرری، جزیره ۹۲
امامزاده محمود ۲۴۴	المده ۶۲
امامزاده موسی ۳۵۶، ۵۱۱	المشیر ۱۲۸
امامزاده هاشم ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۶۸، ۲۷۲	المه کلا ۶۱
۳۲۲، ۳۲۳، ۴۲۱، ۴۲۲	المی رود ۶۰، ۶۱
امامزاده یایونس بن موسی کاظم ۳۵۶	الیزه ۳۹
امامزاده یوسف ۵۲۰	امام پهنک ۳۵۱
امامزاده یوسف رضا ۱۲۷	امام روسر رود ۵۹
امیرآباد ۱۴۵، ۲۴۵، ۳۴۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۶۳۳	امامزاده احمد بن موسی ۳۵۵
۶۳۳	امامزاده ابراهیم ابوجواب ۴۱۲
امیرشکاری، یورت ۵۴۶	امامزاده اسمعیل ۴۱۵
امیرکلا ۶۳، ۱۶۱، ۴۰۹	امامزاده بی بی زینب ۴۳۰
امیرکنده ۵۲	امازاده تقی ۳۲۲
امیری، بلوک ۱۳۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۸	امامزاده حسن ۴۸۱
امین آباد ۱۱۷، ۴۱۴، ۴۱۵	امامزاده حمزه ۶۲۶
انجیله ← میانکاله	امامزاده خاتون ۴۱۶
انجیلی نسوم ۴۲۳، ۶۲۶	امامزاده خلیل ۴۸۹
اندوار ۲۶۸	امامزاده داوود ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۶۲
اندیش ۳۴۲	امامزاده روشن آباد ۶۶
انزلی ۳۵، ۴۲، ۴۵ - ۴۸، ۵۰ - ۵۳، ۶۷، ۲۴۰	امامزاده سلطان خواجه احمد ۳۵۴
۲۵۱، ۶۰۷ - ۶۰۹، ۶۱۱	امامزاده سلطان سیدابراهیم ۲۴۱، ۲۴۳
انزها ۴۱۶	امامزاده سیدعلی کیا ۲۲۳

ب:	انگاس ۵۲۵
باباعلی خان ۱۱۰، ۲۷۳	انگلیس ۴۰، ۷۶، ۱۱۰، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸
بابل ۳۸۷	انگیل ۵۲۵
بابل ← بارفروش	انہہ ۲۷۰
بابل رود ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۱۵۹ - ۱۶۱، ۲۴۰،	انیران ۳۴۳
۲۴۱، ۴۰۵، ۴۰۹ - ۴۱۲	اوز، رود ۲۲۷
بابلسر ← مشہدر	اوتی جن، رود ۱۲۶، ۴۱۹
بابل کان لالہ آباد ۱۶۷	اوجان ۲۵۷
بادکوبہ ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۵۵،	اوجی آباد ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۶۵
۱۵۹، ۱۶۱، ۲۵۴، ۶۰۴، ۶۰۸ - ۶۱۱	اوران ۶۰۴
بادلہ ۴۲۳، ۶۲۶	اورنگ ۵۸ - ۶۰، ۶۸، ۲۳۱
بارز ۳۹۹	اورہ ۲۷۲
بارفروش ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰،	اوز ۲۹۸ - ۲۹۹
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۷۹،	اوزکلا ۲۹۷ - ۲۹۹
۴۰۵، ۴۰۹ - ۴۱۱، ۴۲۰، ۶۱۸	اوزگل ۴۶۳
بارو ۱۸۳	اوزنہ ۴۲۱
بازار ۶۲	اوشان ۱۹۲، ۲۱۴، ۴۶۳ - ۴۶۵، ۵۰۷
بازیارکلا ۱۶۷، ۲۶۷	اولاد دیو، قلعدہ ۱۲۰
باغ اشرف ۲۵۶	اوبین ۴۸۳
باغ تپہ ۱۴۵، ۶۲۹	اہلم، اہلم رستاق ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۶، ۳۸۳
باغ شاہ ۱۱۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۶۱۴، ۶۲۹، ۶۳۰،	اہلم رود ۶۱، ۱۷۲، ۲۳۶، ۲۳۷
۲۶۰، ۲۵۹، ۱۲۹	ایتلیا ۴۷۴
باغو ۷۴، ۷۵	ایران ۳۶، ۴۳، ۵۰، ۷۳، ۷۵ - ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸
باقرآباد ۱۴۴	۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۵۱، ۲۴۴، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۵
باقرتنگہ ۲۴۳، ۲۴۵	۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۱۱،
باکو ← بادکوبہ	۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۳،
بالآباد ۴۲۹	۶۱۶، ۶۳۰، ۶۳۷
بالابلوک ۱۶۷	ایزارود ۵۸
بالارود ۵۶	ایزدہ، عزتدہ (ایزدشہر) ۱۷۰، ۲۳۵، ۳۳۶
بالتیک، دریا ۷۹	ایزدہ رود ۶۱
بامشی بند ۳۲۸	ایگل ۱۹۲
باواجمان ۳۷۶	ایلکا ۲۱۷
بایجان ۲۶۹	ایل واثم ۵۳۸
بجنورد ۷۷	ایوان کیف ۱۱۵
بحرالارم ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۶۳، ۴۱۱	

بین ۱۸۸	بخارا ۷۸
	بدخشان ۳۶۸
	بدی خیل ۵۲۵
پ:	برار ۴۹۳
پازوار ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۴، ۴۱۲	بردمورستاق ۳۶۶
پاسندرود ۵۸	بردون ۲۹۴
پاسنگ ۱۴۴، ۴۲۹، ۶۳۰	برزو، نهر ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰
پالنگ رود ۵۹	بستک ۵۱۳، ۵۱۴
پالورژده ۲۳۲	بسطام ۷۰، ۶۲۸، ۶۴۸، ۶۵۳
پالوی بالا ۲۲۳	بشل ۱۲۶، ۴۱۸ - ۴۲۰
پالوی پائین ۲۲۳	بصره ۳۳۹، ۳۷۹، ۶۴۷
پایس ۳۲۳	بظاہرکلا ۲۹۴
پرت اسبان ۲۲۵، ۲۹۲، ۵۳۷	بغداد ۳۹۴، ۳۸۸
پردنکون ۴۹۳	بوالقلم، بلوک ۲۸۴
پرسپ ۴۲۲	بورسرود ۵۹
پرسیم ۲۶۶	بومهن ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۲۰ -
پرکوه ۹۰	۳۲۲، ۴۱۳، ۴۲۰، ۶۱۳
پستر ۲۶۷	بلخ ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۸
بطریورغ ۷۸	بلده ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۰ - ۲۹۳، ۲۹۶، ۵۱۹،
پل ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰ - ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۲	۵۲۱، ۵۲۳، ۶۲۹
پل دختر ۱۲۵	لیل خان ۲۶۷
پل زغال ۲۳۰	بهرستاق ۲۶۷ - ۲۶۹
پل سفید ۱۲۱، ۱۲۲، ۶۱۴	بہشہر ← اشرف
پلن ۱۴۳	بہمنیر ۲۴۳، ۲۴۵
پلنگان ۲۵۴، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۸، ۶۳۰ -	بنداکلا ۱۶۱
۶۳۲	بندبریدہ ۳۲۶، ۳۲۸
پلنگ خیل ۱۳۹	بندی ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸
پلور ۱۱۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۲۱	بندرگز ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۲۶۸، ۴۳۹، ۶۱۰
پل وزیر ۱۲۹	بندکیا ۳۵۰
پنبہ چولہ ۲۴۸	بنفشہ دہ ۱۸۰، ۲۲۸، ۴۹۳
پنجاب ۲۶۸	بنگالہ ۳۶۸
پنج رستاق ۱۸۱	بیت اللہ الحرام ۳۲۳، ۳۹۷
پنجک ۱۸۱	بیار ۶۵۲
پوشمان رود ۵۹	بیروت ۶۵۰
پہن آب ۱۵۸	بیرون بشم ۴۹۳

تسکارود ۴۳۲، ۴۳۷، ۶۳۱، ۶۳۳	بیازچال ۲۸۶، ۵۶۶
تغلیس ۱۵۳، ۲۱۷، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱	بی چلو ۵۲۵
تفنگا ۲۳۸	پیدہ ۲۲۰
تفنگارود ۶۱	پیرہ بازار ۴۵، ۴۶، ۵۱ - ۵۳، ۲۳۵
تلوچال ۱۷۸	پیشنبور ۱۷۸، ۴۹۳
تلوکلا ۱۳۴، ۴۹۳	بی قلعه ۱۷۷، ۴۹۳
تلہرز ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۷۹، ۴۶۳، ۵۰۶	پیل ۲۹۷
تلیکسر ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۶، ۲۳۷	پہسر ۱۶۲
تمسیان ۱۱۴، ۱۱۵	
تمیشہ ۳۷۲، ۳۷۶، ۴۰۸، ۴۳۹	
تنکابن ۵۷، ۱۷۶، ۲۳۱، ۲۶۷، ۶۴۵	ت:
توبی ۴۹۲	تار، دریاچہ ۲۲۹
تور ۳۷۷	تاریک رود ۴۱
توران ۳۷۷	تاکر ۲۳۴، ۲۶۸
توران کلا ۱۶۷	تالار، رود ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۸۳، ۹۳، ۹۶، ۹۷
تورجن ۴۲۵، ۶۲۸	۹۹، ۱۲۰ - ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹، ۲۴۳، ۲۴۴
تورسو ۴۹۳	۴۱۷ - ۴۱۹
توکران ۱۶۹	تائب کلا ۱۷۸
تویدرہ ۱۷۸	تبت ۳۶۸
تہتہ رستاق ۲۶۸	تبریز ۷۶، ۲۸۰، ۳۳۱، ۴۸۸
تہران ۳۵، ۳۶، ۵۸ - ۵۹، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۷ -	تپر ۴۹۳
۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸ - ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷،	تپرو ۳۵۲
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۸،	تجریش ۵۵۶
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵،	تجن ۶۴، ۶۷، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۸۸ - ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹،	۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸، ۳۸۸،
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴،	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۲، ۶۲۷
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۶،	تخت رستم ۱۲۸
۳۱۹، ۳۲۵، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۸، ۴۱۱ - ۴۱۳،	ترکستان ۳۹۸، ۴۹۶
۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۴۴، ۵۵۲،	ترکمن صحرا ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۷
۵۵۴ - ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۴، ۶۱۱، ۶۱۳	ترکہ کلا ۲۶۷
تیچ نیوکرف ۷۸	ترمذ ۳۹۸
تیلی پور تہسرود ۵۸، ۵۹	تروجن ۱۳۹
تین سن ۴۷۴	

ج:

چشمه خضر ۱۷۳	جابان ۱۱۶، ۱۱۷
چشمه خونی ۳۵۲	جاجرم ۶۹
چشمه سر ۱۳۹	جاجرود ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۷۲
چشمه سرداری ۳۵۲	۲۷۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۹۶، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۶۳
چشمه شیرکش ۳۵۱، ۳۲۴	۵۱۳، ۵۱۶، ۶۱۳
چشمه علی ۳۲۳	جرجا ۴۷۶
چشمه فرنگی ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۴	جرجان ۶۹، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۲ -
چشمه قلقلی ۵۱۶، ۵۱۵، ۲۸۲، ۲۸۱	۳۷۴، ۳۸۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۶۴۰
چشمه نایب ۵۵۹	جعفرآباد ۴۱۳، ۴۱۴
چلاو ۲۶۷، ۲۶۵	جلال‌ارزک ۱۶۲
چلندر ۵۹ - ۶۱، ۶۸، ۱۷۳، ۲۳۳	جلد ۶۴۱
چلیک سرخ ۱۸۰	جمشیدآباد رود ۵۹
چمازکتی ۲۶۴	جنید ۲۶۴
چمستان ۲۹۳، ۲۳۵، ۶۰	جواهرده ۲۳۱
چمن سلطانیه ۹۸	جوریند ۶۵۲، ۶۵۰، ۶۳۶
چمن لار ۳۵۱	جوف ۳۹۸
چمن لیرا ۲۸۹، ۲۸۷	جهنم‌دره ۴۱
چمن مشا ۳۲۳	جیرات ۴۱۷
چمن نازر ۲۹۱	
چناران ۲۷۲، ۲۶۸	
چنارین ۱۶۷، ۱۳۴	
چورن ۲۲۳	

ج:

چهار امام ۱۳، ۲۵۴، ۴۳۲، ۶۳۲، ۶۳۳	چارکن ۶۱۱
چهارسو ۳۷۹	چاشت خوران ۲۶۷
چهل بره ۲۸۳، ۲۸۲	چاقانی ۴۲۲
چهل چشمه ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۵۱، ۴۲۱	چالک‌رود ۵۸
چهل دره تنگه ۱۲۰	چالوس ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵
چهل ستون، عمارت ۱۴۱، ۱۴۵، ۴۲۷، ۶۲۹	۲۲۰، ۲۲۶ - ۲۳۳، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۶۴۳
چین ۳۳۸، ۳۳۸، ۴۷۴	چاله‌پل ۱۳۹، ۴۲۴، ۶۲۶ - ۶۲۸
	چاهک ۳۲۰

ح:

حاجی آباد ۵۰۶	چپکه‌رود ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۸
حاجی طرخان ۷۵، ۷۶، ۷۸ - ۸۰، ۲۵۱، ۶۰۶	چشمه‌اعلاء ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۲۴
	چشمه‌بیدی ۲۸۰
	چشمه‌چنار ۲۷۹، ۳۵۹

خواجه کلا ۱۲۴	حبشه ۳۶۸، ۴۷۸
خواجه نفس ۳۵، ۷۱، ۷۲	حبيب آباد ۱۷۳، ۲۳۲
خوار ۴۱۶	حجاز ۳۹۹، ۶۵۰
خوارزم ۳۶۶	حسن آباد ۱۷۲، ۲۳۴، ۴۱۵، ۴۱۶
خورتاب رودبار ۲۳۵، ۲۹۳	حسنکدر ۵۵۰، ۵۵۱
خوردونکا ۱۷۰	حسن کیا ده ۵۲
خورشیدکلا ۶۵، ۸۱، ۱۴۴	حسن کیف ۱۷۴، ۱۷۸، ۴۹۳، ۶۱۹
خوزستان ۲۷۳، ۳۶۸	حسین آباد ۱۴۵، ۴۳۲، ۶۳۱، ۶۳۲
خوش واش ۲۶۷	حسینقلی، خلیج ۷۱، ۷۲
خیبر ۴۸۱	حصار ۱۱۴
خیرود کنار ۱۷۳، ۲۳۲، ۲۳۳	حصار ابوعلی ۳۵۹
خیزه روسر ۶۰	حکیمیه ۳۲۰
خیوه ۷۸	حمزه کلا ۱۶۱

خ:

دابوی بزرگ ۱۶۲	خان پاچنار ۳۸
دابوی کوچک ۱۶۲، ۲۳۹	خاچک ۵۲۵
دارا ۳۴۴	خارخن ۴۱۸ - ۴۲۰
داراب دین ۲۴۵	خالادات، جزیره ۶۵۴
داراب کلا ۱۲۷، ۱۶۹	خیوشان ۳۹۸
دارالخلافه ← تهران	ختن ۳۶۸
دارالفنون ۴۹، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۵۰۲	خراسان ۷۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۳، ۱۶۶، ۳۵۵
دارماشکلا ۳۲۱	۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۴۰، ۶۲۶
داغستان ۲۱۷، ۳۶۸	۶۴۷، ۶۵۱، ۶۵۴
دامغان ۶۴، ۶۵	خرزان ۳۷ - ۳۹
داودکلا ۱۶۷	خرطوم ۴۷۵، ۴۷۸
دیاب ۴۷۴	خرم آباد ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۲۳۱
درزده ۴۹۳	خزر ← مازندران، دریا
درزی کلا ۱۶۷، ۱۸۰، ۲۶۴	خزلیک رود ۴۱
درزی کننده ۱۶۴	خشک دره ۱۸۰
درفور ۴۷۷	خشک رود ۵۶، ۵۷
دریاسر ۲۳۸	خلیل آباد ۱۴۴
دریای سیاه (قرادنگیز) ۷۹	حمام رود ۴۱
دروغزن ۲۶۷	خمسه ۲۷۸

ذغال‌چال ۱۳۲، ۴۲۳، ۶۲۵	دره‌کپه ۴۹۳
	دریوک ۲۹۰
	دزا ۱۳۶
	دزکارود ۱۷۳
	دشت‌سر ۱۶۷، ۲۶۷
	دشت‌نظیر ۲۲۶، ۲۲۷، ۵۳۸
	دکن ۳۴۶
	دلفک ۴۱، ۴۲، ۵۴
	دلچای ۱۱۷، ۴۱۴
	دماوند ۶۲، ۶۴، ۹۲، ۹۹، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۶۰
	۱۶۲، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴ -
	۲۸۶، ۳۲۱ - ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱
	۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۲، ۴۱۲ - ۴۱۴، ۴۱۴
	۴۲۰ - ۴۲۲
	دمشق ۶۴۹
	دمیه‌القصر ۳۹۳
	دوآب ۲۱۶، ۴۱۶ - ۴۱۸، ۵۵۱
	دوراب ۱۳۹
	دوزین ۱۸۳
	دوشان‌تپه ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۳
	۲۷۴، ۶۱۳
	دونا ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۷، ۲۹۵، ۲۹۷
	۴۲۸، ۴۸۲، ۵۴۷
	دونچال ۱۶۰، ۲۴۵
	ده‌تپه ۴۳۸، ۶۳۵
	دهستان ۳۶۷
	ده‌که ۵۲
	ده‌گری ۲۳۲
	دیلیم ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۴، ۶۴۲، ۶۴۵
	دینان ۳۲۸
	دیوآسا ۳۵۲
	دیوان‌خانه عدلیه ۱۰۷
	دیوران ۲۸۹
	دیوسفید ۲۳۳، ۲۶۵، ۳۷۴
	دیولیلیم ۱۲۲
ر ز ژ:	
رالی صاحب، کمپانیه ۷۶	
رامسر (سخت‌سر) ۲۳۱	
رانکوه ۵۶، ۱۷۳	
ریباط قاجار ۱۴۴	
ریباط کهرود ۴۲۲	
ریباط گدوک ۴۱۷	
رستم‌آباد ۴۰، ۴۱، ۵۱	
رستمدار ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۴۰۸	
رستم‌رود ۶۱، ۱۷۰، ۲۳۵	
رستم‌کلا ۱۳۹، ۴۲۵، ۶۲۷	
رستم‌واز ۱۸۴	
رستم ۲۶۸	
رستان ۳۵۸	
رشت ۳۵، ۳۹ - ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۷	
۷۶، ۹۵، ۱۰۹، ۲۸۰، ۶۱۱	
رکاج‌کلا ۱۶۷	
رکاووند ۱۴۴، ۴۳۱، ۶۳۱	
رکنی‌کلا ۱۶۰	
رگن‌دشت ۱۳۴	
روبت ۳۶۶	
رود المه ۶۱	
رودبار ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲	
۱۷۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴	
رودبار دشت‌سر ۲۶۷	
رودبار قصران ۱۹۲، ۳۵۳، ۳۹۶، ۶۴۳	
رودبارک ۱۷۵، ۱۷۶، ۴۹۳	
رودچشمه ۵۹	
رودسر ۵۳، ۵۶، ۵۷	
رودک ۱۹۳، ۴۶۳	
رودهن ۱۱۳، ۲۷۲، ۳۲۲، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۱	

ش:

شادآباد ۴۶۳	سعدیک ۴۲۱
شارستان ۶۴۴	سفیدآب ۲۸۶، ۲۸۴
شام ۳۸۹، ۳۵۱	سفیدرود ۳۹ - ۴۲، ۵۱ - ۵۴، ۶۶ - ۶۸
شاهاندشت ۱۶۹، ۲۷۰، ۳۲۷	سقزدره ۱۱۷
شاهرود ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۲۴۰، ۴۲۳	سلطانیه ۳۹
شاهزید ۲۶۷	سلطنت‌آباد ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۹، ۴۶۳، ۵۶۶، ۵۶۷
شاه‌عباس، قریه ۶۹	سلمه‌رود ۵۷، ۵۸
شاه‌عباسی، باغ ۱۳۳، ۱۴۱	سمرقند ۳۵۲
شاه‌عباسی، خیابان ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۴۱۱، ۴۱۸	سامس ۵۷
۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۲	سمکنده ۱۳۲، ۴۲۳، ۶۲۶، ۶۲۷
شاه‌عباسی، رباط ۴۱۶، ۴۱۷	سمنان ۶۵، ۲۵۱، ۴۱۷، ۶۵۴
شاه‌عباسی، عمارت ۱۴۴، ۲۴۶	سنار ۲۲۹، ۲۳۰
شاه‌کله ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱	سنگه‌سرک ۴۹۳
۴۲۷، ۴۳۹، ۶۲۹ - ۶۳۱	سوادکوه ۹۳، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۲۶۲، ۴۱۶، ۴۱۷
شاه‌کوه ۲۲۴، ۶۲۷	۴۱۹، ۴۳۴
شاه‌محل ۱۶۹	سواکن ۴۷۶
شترکوه ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۰	سودان ۳۶۸
شرف داراب‌کلا ۱۲۸	سورک ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۴۲۳، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶
شریعت‌آباد ۱۳۱	سوزین ۴۳۱
شروان ۳۶۶، ۴۲۵	سولده ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۵، ۲۹۳
شکراب ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۴۶۳	سوهانک ۱۰۵، ۲۷۹، ۳۵۹، ۵۰۶
شکرییکلو ۳۲۱	سویس ۳۲۳
شکرکوه ۱۸۰، ۴۹۳	سه‌پشته ۱۳۹، ۴۳۱
شکنج‌افروز ۱۶۲	سه‌سنگ ۲۸۸ - ۲۹۱
شکی ۴۲۵	سیارجلگه ۱۷۰
شلمان‌رود ۵۶	سیاوش‌کلا ۱۳۹
شمع‌جاران ۲۳۳	سیاه‌بیشه ۲۱۷، ۲۶۷، ۴۸۴، ۴۸۹، ۶۲۱
شمیران ۲۷۸، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۹	سیاه‌پلاس (شاه‌یورتی) ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۱ - ۳۵۳
شنگلده ۲۷۰، ۳۲۷، ۴۲۲	سیاه‌رستاق ۳۶۷
شهریشت ۱۷۳	سیاه‌رود ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۶۱ - ۶۳، ۱۲۹، ۱۵۸
شهرستانک ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۴	۲۳۴ - ۲۴۵
- ۲۱۶، ۴۶۵، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳	سیاه‌سنگ ۱۱۴
	سیدآباد ۱۱۷، ۴۱۴، ۴۸۹، ۴۹۲
	سیستان ۱۰۸، ۱۱۰

طرا ۳۲۸	،۵۵۲ - ۵۵۰ ،۵۴۷ ،۵۴۴ ،۵۴۲ ،۵۴۱ ،۵۳۷
طمانیب ۴۷۷	،۵۵۴ ،۵۶۰ ،۵۶۱
طوس ۳۹۹ ،۳۷۷	شہرود ۴۲۰
طویر ۱۸۲ ،۱۸۱	شہری ۴۹۳
	شہریار ۴۶۳
	شہمیرزاد ۴۱۷

ع غ:

عالم کلا ۱۷۲ ،۲۳۴ ،۲۳۵	شورابسر ۱۳۹
عالی درہ ۲۲۹	شورچشمہ ۶۲۷
عباس آباد ۵۸ ،۵۹ ،۶۸ ،۱۴۲ ،۱۴۴ ،۴۱۷ ،۴۲۸ ،	شورمست ۱۲۱ ،۴۱۷ ،۴۱۸
۶۳۰	شیرارود ۵۶ ،۶۲
عراج ۴۶۳	شیراز ۸۲
عراق ۲۲۳ ،۳۳۸ ،۳۹۵ ،۳۹۸ ،۳۹۹ ،۵۵۰ ،۶۴۳ ،	شیریجار ۴۱
۶۵۱	شیرکش ۳۵۰
عراق عجم ۸۷ ،۸۸	شیرگاہ ۱۲۵ ،۴۱۹ ،۴۲۰ ،۶۱۴
عزیزک ۲۴۵	شلیم رود ۵۴

ص:

عزیزہ، عمارت ۵۵۶ ،۵۶۶	صاحب الزمان، عمارت ۱۴۱ ،۴۲۸
علمدار محلہ ۱۴۴	صاحبقرانیہ ۲۷۸
علمدہ ۲۳۸	صالحان ۵۲۵
علی آباد ۶۰ ،۶۱ ،۱۲۶ - ۱۲۸ ،۱۶۸ ،۱۷۳ ،	صعید ۴۷۶
۲۴۴ ،۲۶۱ ،۲۶۳ ،۴۱۱ ،۴۲۰	صفی آباد ۱۳۹ ،۱۴۱ ،۲۵۶ ،۴۲۵ ،۴۲۹ - ۴۳۱ ،
علی آباد قاسم خان ۴۱۴	۶۳۱ ،۶۳۰ ،۶۲۸
علی آباد میر ۲۳۲ ،۲۳۳	صلاح الدین کلا ۱۷۱ ،۱۷۲ ،۲۳۲
علی تپہ ۱۴۴	
علی کلا ۳۹۱	
علی نقی، دہ ۲۴۷	
عیسی خندق ۴۰۹ ،۴۱۰	
غازیان ۴۷ ،۵۰ ،۵۱	

ط ظ:

	طارس ۴۱۵
	طارم ۱۶۹
	طالش ۴۹ ،۱۵۱
	طالقان ۱۷۶ ،۱۸۳ ،۲۸۶ ،۳۷۵ ،۵۴۶ ،۶۴۳
	طبرستان ← مازندران
	طبق دہ ۲۴۷

ف ق:

فارس ۲۹۵ ،۴۴۱ ،۴۴۳ ،۴۴۴ ،۴۴۶
فراخ لار، چشمہ ۵۶۴

قره‌قره ۳۵۲	فرانسه ۴۲، ۷۳، ۹۲، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۱۹
قرل‌اوزن ۳۹	۳۳۹، ۴۲۹، ۴۷۴، ۴۸۸، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۲۲، ۵۴۴
قزوین ۳۶، ۳۵ - ۳۸، ۵۲، ۸۷، ۴۹۸	۶۳۵
قسنطنین ۷۸، ۱۵۱، ۲۵۱	فرح‌آباد ۶۲، ۷۱، ۸۲، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۱
قطب‌کلا ۲۴۵	۱۵۲، ۱۵۶، ۲۴۵ - ۲۴۸، ۲۵۱، ۴۲۰، ۴۲۳
قفقاز ۶۰۴	۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۹، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۱۰، ۶۲۵
قلابن ۲۶۹	۶۳۱، ۶۳۲
قلزم‌کلا ۲۶۴	فرخ‌بلاغ ۲۵۱
قم ۳۶، ۳۴۲، ۳۵۷	فرش‌کلا ۶۱، ۲۳۴
قمچاق ۵۲۵	فرننگستان ۷۳، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۲۵
قمر ۳۶۸	۳۵۰، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۲
قندهار ۱۱۰	فريدون‌کنار ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۹۷، ۲۳۸، ۲۳۹
قورچان ۷۷	فشم ۵۰۵، ۵۰۷
قورت‌کلا ۱۳۲	فنانند ۷۹
قوشخانه ۳۵۲	فیروزآباد ۲۲۷، ۲۲۸
قومس ۳۶۴، ۳۶۶، ۶۴۲، ۶۵۲، ۶۵۴ - ۶۵۷	فیروزکلا ۱۶۷، ۲۳۵، ۵۲۵
قهبستان ۳۹۸، ۳۹۹	فیروزکوه ۶۳، ۸۳، ۹۳ - ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۷ -
	۱۲۰، ۱۲۶، ۳۶۳، ۳۶۶، ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۳ -
	۴۱۷، ۴۲۰، ۶۲۵
ک گ	قاجارخیل ۱۵۸، ۲۴۶
کابل ۳۶۸	قادیسه ۳۷۸
کاجان ۱۱۴	قادی‌کلا ۱۲۳
کاردگر محله ۹۵	قازان ۶۱۱
کارو ۲۶۷	قاسم‌آباد رود ۵۷
کاسپین ← مازندران، دریا	قاهره ۳۶۸، ۴۷۸
کاشان ۴۹۶	قبرخاتون ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷
کاشانک ۵۰۶	قبط ۳۳۸، ۳۳۹
کاشمر ۴۸۲	قجرجی ۳۷۸
کاظم‌بیگی ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۶۴	قجرحله ۱۶۹
کاله ۱۶۰، ۲۴۳، ۲۴۵	قرن‌چای ۴۱۵
کالیچهرود ۲۳۴، ۵۲۷	قره‌تپه، قراتپه ۸۰، ۸۲، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۵۷
کامرانیه ۳۵۹، ۴۲۹	۴۲۶، ۴۳۲، ۶۲۸، ۶۳۲
کامیشاده ۴۳۹	قره‌دره ۳۵۱
کبودجامه ۳۷۵	قره‌سو ۷۰، ۷۴
کبود، کوه ۲۹۰	قره‌طغان ۴۲۴، ۴۲۵، ۶۲۷

کله پست ۱۶۷	کله پستاق ۵۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۸
کجور ۵۹، ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۸	کلاک ۲۲۹، ۲۳۶
۲۱۸ - ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴	کلاریجان ۱۲۳
۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۶۵، ۳۷۵	کلاغان ۵۳۹
۳۷۹، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۴	کلاک ۱۴۴، ۱۶۴، ۴۹۳
کچه رستاق ۱۷۲، ۲۳۵	کلاک سر ۱۶۹
کلوم ۴۲	کلاگر محله ۲۶۴
کلیر ۲۳۴، ۳۷۱، ۵۲۷	کلانی ۱۶۹
کلیان ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۱۹	کلباد ۳۷۲، ۴۳۸، ۴۳۹
کرات ۲۳۰، ۲۲۹	کلت ۱۳۹، ۴۲۵، ۶۲۷
کرادوین ۸۲	کلندوک ۳۵۹
کرازود ۴۱	کلوگان ۱۹۲
کرامحله ۲۸۹	کلومحله ۳۵۴
کریلا ۳۹۴، ۴۸۳، ۵۱۶، ۵۵۶	کله ۱۸۰
کریج ۳۵، ۳۶، ۴۶۵، ۴۸۰	کله مرز ۲۳۸
کردآباد ۱۲۴، ۱۷۸	کله نو ۱۸۰
کردستان ۲۵۷	کلیک ۲۹۲
کردکلا ۱۵۸، ۲۴۵	کمر ۲۹۴، ۲۹۵
کردکوی، کردمحله ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۴۳۹	کمرین ۲۱۷، ۲۱۸
کردوا ۱۲۳	کمرد ۳۲۰
کردی چال ۱۸۰	کمرود ۲۹۲، ۲۹۴، ۵۲۰
کرشت ۱۱۳	کم کلا ۲۶۷
کروسر ۲۳۲	کند ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۳۱، ۶۳۱
کرودر ۱۷۳	کندهسان ۳۷۹
کرلمان ۳۶۶	کندلو ۲۷۰، ۳۲۶
کرمان ۱۶۶، ۵۲۵	کندلوس ۲۲۰
کرمانشاهان ۱۰۴	کندوان ۲۱۷، ۴۸۳، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰، ۶۲۲
کرنا ۳۴۶	کندیلکان ۱۸۱، ۱۸۵
کزستان ۲۶۷	کنگر ۵۲۵
کشک ۲۲۳	کنیج ۲۲۷
کشیر ۳۶۸	کوتپه ۱۸۰
کلار ۱۷۹	کوچصفهان ۵۳
کلاردشت ۱۷۷، ۱۷۹، ۴۶۱، ۴۹۳، ۵۳۶، ۶۱۹	کورکه روسرود ۵۹
۶۳۶ - ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶	کوسان ۱۳۹، ۲۶۳، ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵

گل خواران ۲۴۵	کوشک دشت ۳۹۶
گل زرد ۳۵۱	کوفه ۳۵۷، ۶۴۶
گل ماشا ۳۲۸	کوک داغ ۲۱۵، ۱۹۰
گلندوک ۲۷۹	کوک‌باغ ۱۳۲
گلوگاه ۱۴۴	کولت علی ۲۲۸
گلون ۴۸۱	کوهپیر ۲۲۳
گله‌کیله ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۵، ۵۵۱، ۵۵۴	کوهستان ۴۲۵، ۴۳۰
۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۵	که رود ۲۶۷، ۲۶۸
گلبرد ۱۶۹	کیاآباد ۴۰
گلی‌نو ۴۹۳	کیارود ۵۶
گمش‌تپه ۳۵، ۷۱، ۷۲، ۷۷	کیاکلا ۱۲۷، ۲۲۳، ۴۰۹
گنبدکاووس ۶۹	کیسوم ۴۲، ۵۴، ۶۷
گوتیر ۴۹۳	کیلان ۱۱۵، ۴۱۳، ۴۱۴
گورسفید ۴۱۶	کیلگان ۱۹۳
گوهر باران ۲۴۷	کلی‌می ۴۹۳
گیلارد ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۴۱۳، ۶۱۳	گازران ۳۸۷
گیلان ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۶۶، ۸۱	گازرسنگ ۳۶
۸۷، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۳۳۶، ۳۸۸	گچسر ۱۸۵، ۱۸۶ - ۱۸۹، ۲۱۶، ۴۸۰، ۴۸۱
۳۹۶، ۴۰۶، ۴۱۱، ۶۴۴	۴۸۳، ۴۸۹، ۵۵۰، ۶۲۲، ۶۳۸
گیل کلا ۲۲۰	گدوک ۲۱۶، ۳۵۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱
ل:	گرائیلی محله ۴۲۵، ۶۲۹ - ۶۳۱
لار ۱۷۴، ۲۳۸، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲	گرجستان ۳۶۸
۲۵۱ - ۲۵۴، ۴۲۱	گرچی محله ۱۳۹، ۴۲۵، ۶۲۷
لاریجان ۶۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۷، ۲۳۶، ۲۶۷	گردکوه ۵۸، ۲۳۱
۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۴، ۳۱۹، ۳۲۴ - ۳۲۸، ۳۳۰	گرگان ← استرآباد
۳۳۲ - ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰	گروگان، رود ۳۵، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۷
۴۲۲	گرماب ۴۸۱
لاریم ۱۵۸، ۲۴۶	گرومابدر ۵۱۰، ۵۱۱
لارین ۲۴۱، ۲۴۴ - ۲۴۶، ۳۲۸	گرمک ۴۹۳
لاشک ۲۲۳ - ۲۲۵، ۵۲۵	گرمیج ۱۶۶
لالان ۵۱۱	گرنا ۳۳۶
لاله‌آباد ۱۶۴، ۴۱۰	گروس ۱۱، ۱۷۷، ۵۳۶
لاویج ۳۳۵	گرافرود ۵۶
	گزنک ۲۷۰، ۳۲۷
	گل افشان ۱۳۴

۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴ - ۴۲۶،	لاویج کلا ۱۲۴
۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۴ - ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۱، ۴۸۹،	لاهور ۴۹۳
۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۵۰، ۶۰۳، ۶۱۰،	لاهیجان ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۴۰۶
۶۱۳ - ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۲،	لرگان ۲۲۳، ۵۳۹
۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۳	لزرجان ۵۶
مازندران، دریا ۴۶، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۷، ۸۰،	لزیرک ۳۳۶
۸۲، ۸۷ - ۸۹، ۹۲ - ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۳۴۲،	لسما ۲۳۰
۳۶۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۵،	لش رودبار ۳۲۸
۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۶۱۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۳۵	للوک ۱۶۷
مازونک رود ۶۰	لندن ۴۷۵
ماسواح ۴۷۸	لنکران ۱۵۴
مالک رود ۶۰	لنگرود ۵۳ - ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۶۱۱
ماه فروجک ۱۲۸	لوارک ۱۹۰
مبارک آباد ۴۲۱	لواسان ۲۷۲، ۳۲۱، ۳۵۲ - ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸
متان کلا ۱۲۷	۴۱۳، ۵۴۴، ۶۴۳
متی کلا ۱۶۶	لهاش ۲۶۷، ۴۲۲
مجید آباد ۱۰۸	لیتکوه ۲۶۵ - ۲۶۷، ۲۸۹
محمد آباد ۲۷۲	لیک ۵۲۰
محمود آباد ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷ - ۲۳۶ -	لیکوش ۲۲۴، ۵۲۵
۲۳۹، ۲۱۸	لیوان ۱۲۷
مدائن ۳۷۸	
مراع ۱۱۴	م:
مرجکلو ۵۵۴، ۵۶۵	ماته ۳۸۶
مرج ۲۹۱، ۵۲۰	مادون قرنتین ۴۷۴
مرزن آباد ۱۷۷، ۱۷۹ - ۱۸۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۴۹۲،	ماز، کوه ۳۶۶
۶۱۹	مازندران ۳۵، ۴۲، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۸۰،
مرغسر ۵۱۴، ۵۱۵	۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۰ - ۹۳، ۹۶ - ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴،
مرکولای ۴۸۱	۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷،
مربیج محله ۲۳۹	۱۸۹، ۱۹۲ - ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹،
مربیخ ۱۳۲	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۳۶ - ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۵،
مزرود ۵۸	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۴،
مزرعه ۳۷، ۵۲، ۲۹۱	۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۸،
مزرعه نویل ۱۳۱	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳ - ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸،
مسجد امام حسن ۲۵۴، ۲۵۳	۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۳ - ۴۰۸، ۴۱۱،
مشاء ۱۶۷، ۲۸۹، ۳۲۳، ۴۲۱	

میان‌گله ۱۳۹	مشک‌آباد ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۲۴۴
میانه ۳۹	مشهد ۷۷، ۳۹۸، ۳۹۹
میچکار ۱۸۱	مشهدسر ۶۲، ۶۳، ۱۰۹، ۱۶۰، ۲۳۸ - ۲۴۱
میخساز ۲۱۶، ۲۱۸ - ۲۲۰، ۲۲۷، ۵۳۹، ۵۴۱ - ۵۴۳	۲۴۳، ۲۴۵، ۴۱۱، ۴۱۲، ۶۱۰
میدانک ۵۵۱	مصر ۳۳۸، ۳۶۸، ۴۷۶، ۴۷۸، ۶۵۰
میررود ۱۰۹، ۲۴۳، ۲۴۵	مصر، رود ۱۸۳
میرکلا ۶۱۸	مقبره میربزرگ ۱۶۵
میرنا ۴۰۸	مقیم‌خان، پل ۱۲۸، ۱۲۹
میستان ۲۴۵	مقیمی ۱۴۷ - ۱۵۰، ۲۵۰، ۴۳۳، ۴۳۹، ۶۳۲، ۶۳۳
میش‌وران ۳۲۷	مکا ۱۷۵
میناک ۲۹۷	مکارود ۱۸۲، ۱۸۴، ۴۸۹
	مکه ۳۸۸
ن:	ملاکلا ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۲۳۸
ناخر ۲۲۵، ۲۴۳	ملاکیله ۷۰، ۷۴
ناحیه ۲۹۷، ۲۹۸	ملک‌بند ۲۶۹، ۳۲۸
نارنج باغ ۳۷۶	ملک‌بهمن ۳۲۷
نارنج‌بن ۱۷۲، ۲۳۴	ملک‌چشمه ۲۱۸، ۲۱۹
نارون ۳۷۶	ملیک ۱۲۸، ۱۳۰
نازآباد ۶۶۳	منجیل ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۱
ناصرآباد ۲۵۴، ۲۶۴	منصورکنده ۲۶۴
ناصریه ۲۷۴	موزداج ۱۶۶
نجف ۳۹۴	مومج ۲۲۹
نخجوان ۶۱۱	مون ۲۷۰، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۷
نخی‌کلا ۱۲۴	مهدی‌خیل ۱۶۷
نرگس‌جاسر ۱۲۴	مهدیرجه ۱۴۴
نسا ۴۸۱	میان‌پشته ۴۶، ۵۰، ۵۱
نسن ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۹۷، ۵۴۳، ۵۴۴	میانداب ۴۸۳
نسیه‌رود ۵۸	میان‌ده ۴۱۷
نشتارود ۵۸	میان‌ده رود ۵۷
نشل ۲۶۴	میانکاله ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۰ - ۸۲، ۱۳۹
نقله‌بر ۴۰، ۴۱	۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۴۸ -
نقیب‌دشت ۲۶۴	۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۳۸۰، ۴۲۲، ۴۲۳
	۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۸ - ۴۳۹، ۶۰۳
	۶۰۴، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۴

وادیان ۱۱۵	نکا ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸،
واسکس ۱۲۷	۱۵۱، ۱۵۶، ۲۵۸، ۴۲۳ - ۴۲۵، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۲۸
واشکن ۵۲۵	نگارستان ۱۰۳، ۲۷۴
والد ۴۹۳	نمار ۲۸۹
وانه ۳۲۸	نمارستاق ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶،
ورا رود ۲۸۳ - ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲	۲۹۰، ۲۸۸
ورازان ۲۲۴، ۵۲۵	نمرود ۱۱۷، ۴۱۵، ۴۱۶
ورامین ۴۶۳	نمک‌آبرود ۵۹
ورجین ۱۰۵، ۲۱۴، ۲۸۰، ۵۰۶	نوا ۱۲۷، ۱۴۷، ۲۷۱، ۳۲۶، ۳۴۹
ورس‌خواران ۴۱۵	نودهک ۱۳۷، ۴۲۴، ۶۲۶
ورزاملحه ۲۳۹	نوذرآباد ۸۱، ۸۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۴۷،
وزیرکنده ۵۲	۲۴۸، ۴۲۴، ۴۳۲، ۶۰۶، ۶۱۶، ۶۲۷، ۶۳۲
ولایات دارالمرز ۷۳	نور ۶۰، ۸۲، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۳۴،
ولگا ۷۹	۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۹۰، ۲۹۲ - ۲۹۴،
وله ۴۸۱	۳۷۵، ۴۲۸
وله‌مازو ۱۴۴	نوردین ۱۳۹
ولوال ۱۷۵	نورسررود ۵۹
ولوجا ۲۴۸، ۴۳۲، ۶۳۲	نوکنده ۶۶، ۶۹، ۱۲۸
ولی‌آباد ۱۷۸، ۱۸۳ - ۱۸۵، ۴۸۴، ۵۳۹	نهایند ۲۸۳
ولیس ۵۶	نی ۱۶۷
ونوش ۱۷۲، ۲۳۴	نیاک ۳۲۶
ونه‌ارین ۱۷۶	نیاوران ۹۰، ۴۶۳
وهن‌وا ۳۴۸	نی‌تل ۵۲۵
ویایه ۳۹	نیرس ۲۲۸، ۲۲۹
ویسر ۲۳۲	نیزار ۵۱
	نیشابور ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۳،
	۶۵۴
هـ:	نیکنام ده ۲۹۶، ۲۹۷
هارون‌محل ۱۶۷	نیل ۳۶۸
هاشم‌رود ۶۱	
هبلرود ۴۱۵	
هپ‌تشین‌رود ۵۹	و:
هتر ۲۹۱	وا ۱۷۸
هرات ۳۹۸	واجه ۱۷۹

هراز ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۲۳۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۲۴ - ۳۲۸، ۳۳۲،
 ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۰
 هرزویل ۳۸
 هرمرآباد ۳۸۸
 هرورد ۲۴۰، ۲۴۵
 هریجان ۴۸۴، ۴۹۰
 هریس ۳۹۳
 هزارجریب ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۶۲۸،
 ۶۳۰، ۶۳۱
 هزارچم ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۴۸۴، ۴۸۹،
 ۴۹۹، ۵۴۸، ۶۲۰
 هزارخال ۲۲۴، ۲۲۵
 هفت‌تن ۴۱۸، ۴۲۰
 هلامه‌سر ۲۶۶، ۴۲۲
 هلن ۷۸
 هلیستان ۲۳۲
 هلی‌کوتی ۱۶۹
 همدان ۳۶، ۱۷۶، ۲۵۴، ۳۹۴
 هندوکلا ۱۶۷
 هند، هندوستان ۲۲۲، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۷،
 ۴۷۷
 هول ۱۳۲
 هتزرگ ۲۸۱
 هیولا ۴۲۳، ۶۲۴
 هیوکل ۱۲۷

ی:

یاسل ۲۹۴، ۲۹۵
 یالرود ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
 یالو ۵۲۰
 یان‌سرکلا ۲۴۵
 یزدان‌آباد ۳۸۰
 یوش ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۴ - ۲۹۶
 یونان ۳۳۸

www.tabarestan.info
تبرستان

کتاب و جراید

شاهنامه ۲۳۳، ۳۲۵، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۲،

۴۰۷

صحاح اللغه ۶۵۶

عروة الوثقی ۲۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸

قانون ابوعلی سینا ۳۹۳

کلیله و دمنه ۳۹۳

مبدأ و المال ۶۴۲

مثنوی ۳۴۶

مراسد الاطلاع ۶۳۶، ۶۴۳

مرزبان نامه ۳۹۳

مسکو، روزنامه ۱۷۳

معجم البلدان ۳۵۷، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۳

ناسخ التواریخ سپهر ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱،

۱۸۰، ۱۸۹ - ۱۹۳

نتف الطرف ۶۵۳

نزهة القلوب ۳۶۶

هجر ۶۴۷

یادگار ۳۹۳

آثار الباقیه ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹

احیاء العلوم ۳۸۹

اختیارات نجوم ۳۴۹

اغراض ۳۹۳

برهان قاطع ۳۴۶

بکسیانر ۳۵۰

تامس ۴۷۵، ۴۷۷

تان ۴۷۷

تجربه ۶۴۷

جهانگیری، فرهنگ ۳۴۶

حقی علانی ۳۹۳

دالی نیوز ۴۷۴

ذخیره خوارزم شاهی ۳۹۳

ریاض السیاحه ۳۶۸

زاد المعاد ۳۴۰

زبدة المائثر ۴۹۶

شافی ۶۴۷

www.tabarestan.info
تبرستان